قال النبی صلعم ما انزل الله داء الا انزل له دواء فتداووا
از تازه افادات عالیجناب حکیم محمد اعظم خان صاحب المخاطب بناظم جہان مرحوم مغفور رسالہ در تعلیم نبض مع فوائد موسوم باسم تاریخی
اکسیر اعظم
باجازت ارسطوی زمان حکیم محمد اجمل خان صاحب نبیرہ مصنف صاحب موصوف بصرف شیخ محمد نظام الرحمن ابن محمد نذیر حسین مالک مطبع صدیقی دہلی
در مطبع مصطفائی دہلی باہتمام محمد عبد الغنی بزیور طبع آراستہ شد

میگردند و اجزای او که در جهت مقابل آن هستند متمدد میشوند و از این جاست که جسم لین ممتلی بحسب رقیق هرگاه در قطری بالجبر
نقصان می پذیرد در قطرین دیگر زیاده میشود پس باین جهت عروق دست منکب طول میکاهند و در قطر آخرین ازدیاد می پذیرند
و تخصیص اینها ذیل برای آنست که در ایشان نقصان و ازدیاد اظهر میباشد بباعث عدم اختفای عروق آنها در لحم که مانع از زیادتی
عرض و اشراف ست و در دست مستلقی یعنی آنکه انسی ساعد و بفوق باشد در اشراف و طول زیاده میکند و در عرض نقصان می آورد
و وجه ازدیاد اشراف و طول و انتقاص عرض نزد انچه بالا گذشت بالجمله ازدیاد اشراف و بسبب رفع مفصل رسغ عند تسفل کف میباشد
و ازدیاد طول و بنابر امتداد دو که درین وقت و نقصان عرض و بنابر آنست که هرگاه طول و اشراف زیاده میشود بالضرور عرض نقصان
می پذیرد **دوم** آنکه ملاحظه نبض و رو وقتی باشد که صاحب او خالی از اعراض نفسانیه مانند غضب و غم و هم و سرور و خوف و فکر و توجه
بجانب امری دیگر و از امور طبیعیه بدنیه مثل تعب و ریاضت و خواب مفرط و شکم سیری مثقل و جوع مفرط و استحمام و از حال ترک عادات و تعهد
عادات باشد چه این همه امور تغیر عظیم در نبض پیدا میکنند از نسبت اقتضای مزاج اصلی لهذا الحال نبض بعد این حالات اعتبار و اعتماد
ندارد **سوم** آنکه امتحان نبض از نبض معتدل کنند تا بدان قیاس کرده شود غیر معتدل را و مقدار خروج او از اعتدال دریافت گردد
و این سه قسم همانست که شیخ علیه الرحمة ذکر کرده اکنون باقی اقسام که شراح قانون و غیرهم بیان نموده اند تحریر میشوند **چهارم** آنکه
ملاحظه نبض راست از دست راست و نبض چپ از دست چپ کنند تا که انگشت خنصر بر بند دست جانب انگشت مریض واقع شود و
سبابه بطرف ساعد و زیرا که طرف نبض از جانب ابهام دست ظاهر تر ست بواسطه عریانی او از لحم بخلاف جانب مقابل او که بباعث کثرت
لحم بران مخفی تر ست و سر انگشت سبابه قوی الادراک و ذکی الحس ست از دیگر انامل پس در صورت مذکوره تعادل و تشابه ادراک
بظهور خواهد آمد بنابر وقوع انامله سبابه بر نبض جانب اخفی و انگشت خنصر بر نبض طرف اظهر **پنجم** آنکه نبض دست راست ملاحظه نمایند و
اگرچه قیاس مقتضی ملاحظه نبض دست چپ بوده است لان نبضها اقرب الی القلب لیکن چون ملاحظه نبض چپ بدست چپ
کرده میشود و ادراک دست چپ ضعیف ست و ملاحظه نبض راست بدست راست و ادراک دست راست قوییست درین صورت
دیدن نبض راست با وجود بعد او از قلب اولی بود زیرا که تفاوت در ادراک هر دو دست اکثر ست از تفاوت هر دو شریان راست
و چپ و قول حکیم علی گیلانی که ملاحظه نبض دست راست اکثر نمایند بنا بر قوت و کثرت حس او و اگرچه نبض از چپ اولی بر جواست
نیز معین قول مسطور ست کما لا یخفی **ششم** آنکه طبیب دست دوم خود زیر دست محسوسه نهد تا که مریض در حمل او متعب نشود
و بدان سبب نبض متغیر نگردد خصوصاً در مریضان ضعیف **هفتم** آنکه چهار انگشت یعنی خنصر و بنصر و وسطی و سبابه بر نبض مریض
نهد و در اصناف نبض فکر کند و آنرا در ذهن خود مستحضر نماید پس بر هر یک از آنها و در چیز یکه دلالت میکند بران غوص کند تا آنکه
بر غرض خود واقف گردد **هشتم** آنکه طبیب فارغ باشد از همه چیزهاییکه فکر او را از ادراک نبض باز دارد مثل امور نفسانی که غضب
و فزع وغیرها ست و عوارض بدنی که جوع و سیری مفرط و اسقام و آلام مانند آنست از اینجاست که گفته اند نباض معتدل المزاج
و سلیم الذهن و صحیح الطبع باید تا قیاس و اعتماد را شاید **نهم** آنکه اصابع نباض مباشر اعمال خشن نباشد بلکه انگشتان او

نرم باشند تا که ذکی الحس باشند و نیک احساس کنند و ازین جهت محمد بن زکریا رازی گفته سزاوار آنست که نباض ابیض اللون مائل
بحمرت باشند زیرا که این لون طبعی ست و موافق بقوت حس ست دهم آنکه نباض مستحضر باشد باموراتیکه موجب تغیر نبض می
شوند مثل اسنان و امزجه و فصول و بلدان و اهویه و غیرها از امور مغیرهٔ نبض تا که مقدار تغیر حاصل معلوم نماید یازدهم آنکه با ملاحظهٔ
نبض قوی تغمز قوی کنند تا که در اصابع بقوت داخل شود و حرکت او بخوبی مدرک گردد و ملاحظهٔ نبض ضعیف برفق نماید بهر آنکه
حرکت شریان بقوت غمز باطل نشود دوازدهم آنکه مریض در وقت ملاحظهٔ نبض مستلقی نباشد یا بمباشرت عملی نکند بلکه ساکن ایستاده
و بر آن جیب یکے ثقیل بنیدازد و اعتماد او بر جیب یکے نکند و چیزی در دست نگیرد و دست و بازو مستحکم و مربوط هم نبود و کمر نیز محکم
بسته نباشد و دست دیگر را نیز بر زمین تکیه ننماید زیرا که امور مذکورهٔ ممنوعه نبض را از حالت اصلی تغیر میدهند خواه بجذب ماده بسوی عرق
و یا بتوسیع عرق و مانند آن سیزدهم آنکه طبیب نبض را بمجرد ملاقات مریض ملاحظه نکند بلکه بعد موانست و تکلم و طالب سوال از احوال
و بشاشت و ملاطفت تا که مریض را با طبیب محبت و انس بهم رسد آن وقت ملاحظهٔ نبض او نماید زیرا که در صورت دیدن طبیب مکان نبض گاهے
بسبب تعشق قلق عارض میشود خصوصاً وقتیکه سریع التغیر از عوارض باشد و ایضاً در حالت وصول مریض بطبیب گاهی مریض را فرحت
و انبساط مفرط حاصل میگردد و گاهی شرم و خوف خصوصاً اگر مهیب باشد پس اگر در همان حال بے توقف بدون ابتداء تکلم و احوال
پرسی و اظهار مهربانی و شفقت مشغول بملاحظهٔ نبض گردد بسبب تغیر حال حالات باطنی وے کما حقه دریافت نشوند چهاردهم
آنکه در اطالت مدت ملاحظهٔ نبض و در قصر آن حسب مقتضائے حال قصد کند یعنی نمایندهٔ نبض اگر مریض باشد و در مرض
او توقع نبضات مختلف بود در ملاحظهٔ نبض وچندان طول دهد که حال اختلاف روشن گردد والا ملاحظهٔ نبض بسرعت نماید تا
مریض تنگدل و غمگین نشود و اگر صحیح باشد و در نبض او احتمال وقوع نبضات مختلفه بود پس طول دهد ملاحظهٔ نبض را بنا بر وقوف بر آن و الا
بقدر معتدل اکتفا کنند و بعضی اطبا اندازهٔ مدت ملاحظهٔ نبض مقرر کرده اند چنانچه ابو سهل مسیحی بمقدار سی ۳۰ نبضه قرار داده و دلیلے
بر آن نیاورده و سامری گفته که اطول زمان اخذ نبض مدتیست که در آن سی ۳۰ نبضه واقع شوند و دلیل برین آورده که تا اجناس
عشرهٔ نبض را تمام فرا گیرد و بنا بر آنکه هر جنس سه قسم ست آملی مینویسد که ضعف این دلیل مخفی نیست راقم گوید که بزعم ناقص جه عدم
اختفائے ضعف دلیل مذکور آنست که هر یک از اجناس عشرهٔ نبض منقسم بسه ۳ قسم نیست کما قال السامری بلکه جنس مقدار انبساط نه قسم
ست و جنس استوا و اختلاف و جنس نظام و غیر نظام و جنس ماخوذ از وزن هر یک منحصر در نوع ست کما سیجئ انشاء الله تعالی پس این
دلیل سامری که بتقرر سی ۳۰ نبضه بهر استیفای اجناس عشره است زیرا که هر جنس سه ۳ قسم ست ضعیف باشد مگر آنکه در دلیل تعیین سی نبضه می گفت
که بهر ادراک هر جنس از اجناس عشرهٔ نبض سه ۳ نبضه مقرر نموده اند قطع نظر از انحصار او در سه ۳ قسم مناسب میبود کذا قال الجیلانی فی
شرح القانون وقد بعضهم بثلثین نبضة بیتبدء کل نبضة فی جنس یراجع مرة بعد اخری و در کناش اسکندرانی
است که دست خود از رگ بر ندارند تا آنکه دو از ده نبضه تمام کنند و محمد زکریا گفته که این دلیل مدت ادراک نبض ست و بعضے متاخرین
نوشته اند که تا حصول سی و پنج ۳۵ نبضه دست بر نبض بدارد زیرا که درین مدت اکثر تغیرات حالات ظاهر میگردد و هر چند در دوازده

یاسی نبضه بلکه درسی و پنج نیز شریان از صلابت بلینت و از امتلا بخلا میل نمیکند ولیکن ممکن ست که در برودت و حرارت و عظم و صغر و تواتر و تفاوت و قوت و ضعف و تقدم و تاخر مختلف گردد زیرا که صلابت و نرمی شریان بسبب یبس و رطوبت مزاج بود و آن نبود و بی بدون تدبیری متغیر و متبدل نمیگردد و دیگر حالات چون متعلق بحرارت و برودت و هیجان و سکون اخلاط و اعراض نفسانیه است میتواند که نبود و بی بلکه بوهم و خیال و اندیشه محبوبی یا مبغوضی وغیره و یا لوزیدن نسیم بارد و حار متغیر و متبدل شود و از علم این امور طبیب را معرفت سنوا و اختلاف و اعتدال و انحراف مزاج حاصل میگردد و از لحاظ و حفظ اینها میتواند که حکم بر حال مرض و مریض نماید **پانزدهم** آنکه در حالت ملاحظه نبض باید که بیننده و نماینده نبض هر دو جالس باشند و جلوس نماینده نبض مربع باشد قامت درست کرده و تکیه نازده و مستوی رو برو بهم نشسته و ایضاً در ان حال باید که هر دو ساکت باشند و متوجه بجانب دیگر نشوند و نظر بیکدیگر هم ننمایند بلکه زیر چشم گاه گاهی ملاحظه صورت و چشم یکدیگر نمایند و لهذا استعمال همدیگر دریافت کنند و آن مکان از غوغا و شورش مردم و صدمات قویه و از هرچه باعث تشویش طبیعت گردد خالی باشد زیرا که ادراک نبض و دریافت حالات آن از قبیل ادراک معانی و دریافت دقائق و نکات است که حصول آن بدون تسکین خاطر و صحت و جمعیت حواس ممکن نیست **فائده** در بیان تعریف نبض و آنچه بدان تعلق دارد بدانکه شیخ الرئیس و تعریف نبض میفرماید که هی حرکة من اوعیة الروح مؤلفة من انبساط وانقباض لتدبیر الروح بالنسیم یعنی نبض حرکتیست از مکان روح مرکب از انبساط و انقباض برای تدبیر روح بهوای تازه و نزد اطبا نبض حرکت شرائین ست لیکن شیخ در مقام دیگر میفرماید که برای روح حیوانی حرکات قویه انبساطیه است بنا برا استراحت نسیم و انقباضیه بنا بر تنقیه از فضول محترقه و حکمت در وثاقت جرم شرائین همین ست که منشق نگردد از قوت حرکات روح و ایضاً طبقه باطنی شرائین صلب مخلوق شده زیرا که آن ملاقی ضربان و حرکت قویه جوهر روح ست پس معلوم شد که اصل در نبض بقول شیخ همین حرکت روح ست و اطبا بواسطه اتباع امر ظاهر میگویند که نبض انبساط و انقباض شرائین ست و شیخ اگرچه بمقدور خود مساعدت با نها کرده است لیکن ایما نموده بمعنی مذکور بقول خود یعنی حرکة من اوعیة الروح و نه گفت حرکة اوعیة الروح ای الشرائین چه اوعیه معروض حرکت ست نه فاعل و اکنون دریابند که حرکت را شش امور یعنی مبدأ و منتهی و موضع و فاعل و مقوله که دران حرکت واقع شود و غایت لازم ست پس در نبض مبدأ وسط رگ یا اطراف وست و همچنین منتهی و برین هردو دلالت میکند قول شیخ یعنی مؤلفة من انبساط وانقباض و انبساط حرکت از وسط بسوی محیط ست و انقباض بالعکس و انبساط برای جذب هوای بارد ست و انقباض بنا بر اخراج هوای سخن و فضول محترقه از روح و جذب مقدم ست بر اخراج او طبعاً ولذا اقدم الانبساط و ایضاً از قید انبساط و انقباض سائر حرکات قلب مثل حرکت اختلاجی و کیفی که مبرد و مسخن ست خارج شد و ظاهر نیست که انبساط و انقباض هر دو ضروری اند هیچ از انها تبعیت دیگری نیست چه هر دو حرکت افتقار بالطبع ست برای استنشاق هوا و دفع بخار و موضع اوعیه روح ست یعنی مکان روح حیوانی و آن قلب و شرائین ست و حرکت شرائین بالاستقلال ست تبعیت قلب نیست اگرچه حرکت قلب نیز

عند الجمهور نبض ست لیکن بجهت عدم جریان اجناس ادله نبض و ران خارج از مقصود ست چه نبضی که طبیب بدان استدلال
میکند در مقدار و قوام و خلا و امتلا و ملمس او آن حرکت شرائین ست و ازینجاست که مفهوم از لفظ نبض در عرف اطبای
این زمان حرکت شرائین ست فقط نه حرکت قلب و دماغ نیز اگرچه داعیهٔ روح ست و حرکت میکند بانبساط و انقباض و
میگیرد از هوای مستنشق قسط صالح برای تدبیر روحیکه در انست لیکن آن هم خارج از حد نبض ست بسببی که حرکت قلب ازان
خارج شده و ایضاً بسببی که مراد از روح در حد نبض روح حیوانیست و ایضاً حرکت دماغ را استنشاق گویند چنانچه حرکت صدر و ریه
را تنفس **و فاعل** یعنی محرک قلب و شرائین بمذهب اصح قوت حیوانیست چنانچه شیخ علیه الرحمه میفرماید که قوت حیوانی باوجودیکه
مهئی حیات ست لیکن مبدأ حرکت جوهر روح لطیف بسوی اعضا و مبدأ بسط و قبض دل و شرائین بنابر جذب نسیم و لقای
او یا اخراج بخار دخانی نیز هست پس قوت مذکور بقیاس حیات منفعل ست و بقیاس افعال نفسانی و نبض فاعل **و مقوله**
وضع ست زیراکه ملاک فرق حرکت وضعی از حرکت مکانی ملازمت کل متحرک ست بکل مکانی که دران حرکت میکند یا ملازمت
جزو متحرک بجزو امکان او در حرکت وضعی و عدم ملازمت مذکور در حرکت مکانی پس اگر این ملازمت متحقق باشد حرکت وضعی
بود و الا مکانی و ظاهر آنست که نزد شیخ حرکت نبض وضعی باشد چه روح حیوانی متحرک میشود در شریان ملازم بشریان و خون و
غایت تدبیر روح بنسیم ست چه ظاهر ست که علت غائی نبض همینست و ممیز از خفقان نیز هست و این تدبیر متضمن بدو فعل ست یکی
ترویح روح باد خال نسیم بارد و تعدیل مزاج و حفظ او از احتراق و فساد دوم اخراج چیزیکه از روح محترق شده بواسطه مصاحبت
هوای گرم بسبب تردد در باطن و در بعضی نسخ تبرید عوض لفظ تدبیر مرقوم ست و تدبیر اصح ست زیراکه غرض از جذب هوا آنست
که روح از بد حرارت نشود از انچه که هست پس محترق و متحلل نگردد نه آنکه بارد گردد و استعداد او از قبول قوت حیوانی باطل
شود و قرشی لتعدیل الروح عوض تدبیر الروح نوشته و مخفی نماند که حرکت نبض طبعی ست نه ارادی چنانچه شیخ در کتاب ثالث قانون
میگوید که حرکت تنفس ارادیست ممکن ست تغیر او از مجرای طبعی او باراده و اما نبض پس آن طبعی صرف ست و قسری هم نیست چه
معلوم ست که در نبض انبساط و انقباض بروح ست فی نفسه نه امتلای شریان و خلو او بالقسر از مبدأ **فائده** در بیان اجزای
اربعهٔ نبضه بدانکه نبضه عبارت ست از مجموع انچه یافته شود در مدت ارجاع اول حرکت بسوی مثل او و آن از نبض بمنزلهٔ فرد و
شخص ست از نوع و هر نبضه مرکب ست از دو حرکت و دو سکون زیراکه هر نبض مرکب از حرکت انبساط و حرکت انقباض است
و در میان دو حرکت متضاده از وقوع سکون چاره نیست بنابر مستحیل بودن اتصال حرکتی بحرکت دیگر بعد از انکه حاصل
شود مسافت حرکت اول را نهایت و طرف بالفعل و هرگاه سکون میان دو حرکت متضاده لازم آمد پس سر
نبضه را تا زمان لحوق به نبضهٔ دیگر چهار جز ضرور بود دو ازان دو حرکت و دو سکون باشد یعنی حرکت انبساط و سکون میان
او و میان انقباض و حرکت انقباض و سکون میان او و میان انبساط در وجه حصول هر دو سکون اطبا گفته
اند که طبیعت را عند اتمام حرکت انبساطی اعیا حاصل میشود پس برای استراحت سکون میکند و این سکون را

سکون خارجی وظاہری ومحیطی گویند لانه لیقرب المحیط وهمچنین حاصل میگردد وطبیعت را اعیا وقت تمامی حرکت انقباضی پس
راحت میخواهد و سکون میکند و این سکون را سکون داخلی و باطنی و مرکزی نامند لانه لیقرب المرکز پس بهمین جهت عند
نهایت هر دو حرکت دو سکون حاصل میشوند و بدانند که ترکیب نبضه واحد بحرکت انبساطی و سکون خارجی و حرکت انقباضی
تمام میشود زیراکه اوعیه هرگاه منبسط شد و بعد ازان منقبض گشت پس نبضه واحد تمام گردید و اگرچه سکون انقباضی هنوز حاصل
نشود مگر آئینه حد نبضه بران صادق آید لیکن چون الحاق نبضه ثانی با وی اعتبار کرده اند بالضرور امور اربعه در ان یافته
شوند و ایضاً مخفی مباد که وقوع سکون در اجزاے نبض منع نمیکند از اطلاق اسم حرکت بران چنانکه اطلاق حرکت
بر قطع مسافت کرده میشود اگرچه سکون در میان او واقع شود و ازینجاست که شیخ در فصل موجبات حرکت و سکون
مینویسد که حرکت مختلف می باشد بحسب شدت و ضعف و بحسب مخالطت او از سکون پس حرکتی که با وی سکون آمیزد نوعے
از حرکت بود فائده در بیان حال احساس حرکتین و سکونین و عدم احساس آنها پوشیده نماند که حرکت اخر انبساط بنا بر
ظهور او محسوس میگردد و اما حرکت اول انبساط که میل از مرکز بمحیط میکند بسبب بودن او قریب از مرکز محسوس نمیشود و کذا آخر
انقباض غیر محسوس بود زیراکه شریان مفارقت میکند از انامل هنگام قرب بمرکز لیکن نزد بعضی متقدمین اول انقباض محسوس
میگردد و در چهار جنس نبض که آن قوی و عظیم و صلب و بطیست اما در نبض قوی بنا بر قوت او و در عظیم بواسطه اشراف او و در
صلب بسبب شدت مقاومت و در بطی بباعث طول مدت حرکت او و از ترکیب این چهار بترکیب ثنائی شش قسم حاصل
میشود یکی قوی عظیم دوم قوی بطی سوم قوی صلب چهارم عظیم صلب پنجم عظیم بطی ششم بطی صلب و بترکیب ثلاثی چهار
قسم صورت می بندد یکی قوی عظیم بطی دوم قوی عظیم صلب سوم قوی بطی صلب چهارم عظیم بطی صلب و بترکیب رباعی یک
قسم بحصول می انجامد لیکن بعضی ازان محصلة الوجود نیست مثل عظیم و صلب زیراکه از شرائط تحقق نبض عظیم اطاعت آله است
بنا بر انبساط تام و آن حاصل نمیشود مگر بلین آله بالجمله ادراک این بهرکس حاصل نمیشود مگر شخصیکه مثل جالینوس تعهد او نماید این
باب بران مفتوح میگردد لهذا شیخ علیه الرحمة میفرماید که انقباض در اکثر احوال محسوس نمیشود و اما سکون داخلی بسبب وقوع مفارقت
شریان از انامل بنا بر وصول او بمرکز نیز غیر محسوس بود و سکون خارجی بالضرور محسوس ست لکونه عند المحیط ـ

تعلیم اول در بیان اجناس عشره ادله نبض و اسباب آنها

بدانکه مراد از ادله نبض چیزها نیست که بواسطه آنها نبض بر حال بدن دلالت میکند و بوعلی سینا میفرماید اجناسی که ازان
حال نبض دریافت میکنند بحسب وضع کردن اطباء ده جنس ست و اگرچه بر ایشان واجب بود که نه جنس میگردانیدند زیراکه از
جمله اجناس ادله نبض که جنس استوا و اختلاف ست اختلاف آن گاهی منتظم می باشد و گاهی غیر منتظم پس منتظم و غیر منتظم از
انواع مختلفه باشند که آن نوعی از جنس استوا و اختلاف ست و لیکن بنا بر کثرت اقسام مندرجه تحت منتظم و غیر منتظم آنرا جنسے
براسه قرار داده اند و بدین سبب اجناس ده شدند ورنه حقیقةً اجناس مذکوره نه بودند و ازینجاست که در مقامی دیگر

از کلام شیخ مستفاد میشود که عند التحقیق جنس نهم مثل نوع جنس هشتم ست بالجمله اجناس مذکوره اینست **جنس اول** ماخوذ از
مقدار انبساط **جنس دوم** ماخوذ از کیفیت قرع حرکت باصابع **جنس سوم** ماخوذ از زمان کل حرکت **جنس چهارم**
ماخوذ از قوام آله **جنس پنجم** ماخوذ از خلا و امتلای او **جنس ششم** ماخوذ از حر و برد لمس و **جنس هفتم** ماخوذ از زمان سکون
جنس هشتم ماخوذ از استوا و اختلاف نبض **جنس نهم** ماخوذ از نظام نبض ور اختلاف و ترک نظام **جنس دهم**
ماخوذ از وزن **جنس اول ماخوذ از مقدار نبض** بدانکه انواع این جنس یا بسیط اند یا مرکب بسیط آنکه معتبر بحسب یک
قطر بود و مرکب آنست که بحسب دو قطر یا سه قطر باشد و اقطار هر جسم سه است طول و عرض و عمق پس طول منبسط از شریان
آنکه در طول ساعد محسوس گردد و عرض او آنست که در عرض ساعد مدرک شود و عمق او آنکه در مسافت انبساط محسوس شود
و این عند ارتفاع شریان بسوی انامل و انخفاض او از انهاست و هر واحد را ازین اقطار ثلاثه وسط است و افراط
و تفریط پس انواع بسیط داخل تحت این جنس نه باشند یعنی طویل و قصیر و معتدل بینهما و عریض ضیق و معتدل بینهما و
مشرف و منخفض معتدل بینهما پس طویل آنکه اجزای او در طول بیشتر از معتدل محسوس شوند و سببش بالذات کثرت حرارت
است و تمکن قوت مع مانع استعراض و شهوق مثل صلابت آله مانع از استعراض و کثافت لحم و جلد مانع از شهوق و سبب
بالعرض هزال لحمست که آن معین بر ظهور رگ باشد و قصیر آنست که ضد طویل بود و سبب بالذات او قلت حرارتست یعنی غلبهٔ برودت
و ضعف قوت و عصیان آله مع مانع ضیق و انخفاض مثل تخلخل لحم و لین جلد و سبب بالعرض فربهی مفرط از شحم است و گاهی
قصیر بسبب اجتماع اجزای شریان در طول بود چنانچه عند تشنج دست عارض میشود و معتدل بینهما آنست که میانه در طول و
قصر بود و سببش اعتدال اسباب طویل و قصیر ست و عریض آنکه در عرض اصابع زیاده تر از معتدل محسوس شود و سببش
یا خلو عرق ست از روح و خون مفرط که بدان سبب میل کند طبقهٔ عالیهٔ عرق بر طبقهٔ سافلهٔ او پس در عرض بیفزاید و یا شدت
لین آله و این واجب میکند زیادتی عرض بواسطهٔ سبب لین و آن رطوبت بالا عرق و مغلظه جرم او ست نه بواسطهٔ لین
فقط که آن معد زیادتی انبساط ست در اقطار ثلاثه پس اگر قوت قوی و حاجت شدید باشد درین صورت بر زیادتی عرض
فقط اقتصار نکند بلکه این سبب عظم نبض گردد و اگر قوت قوی و حاجت شدید نباشد درین حالت لین فقط سبب زیادتی
قطری از اقطار ثلاثه نخواهد شد و ضیق آنست که ضد عریض بود و سببش قلت رطوبت ست و گاهی ضیق حادث میشود بسبب
تمدد عرق در طول چنانچه در تشنج و معتدل بینهما آنست که میان آن هر دو بود و سبب او عدم زیادتی و نقصان اسباب
عریض و ضیق ست و مشرف یعنی شاهق آنکه اجزای او در بلندی زیاده از معتدل محسوس شوند و سببش زیادتی حرارت
و قوت ست مع صلابت آله مانع عرض و غائر بودن طرفین رگ در لحم که مانع طول ست و منخفض آنست که ضد شاهق
بود و سببش قلت حرارت یعنی غلبهٔ برودت و ضعف قوت و گاهی انخفاض حادث میشود بعارضهٔ نفسانی که لازم بود
آنرا حرکت روح بسوی داخل چنانچه عند الفزع پیدا شد و معتدل بینهما آنکه میانه در هر دو بود و سببش اعتدال

اسباب شهوق وانخفاض ست **اشتباه** اکثر اطبا شناخت نبض طویل وقصیر وغیره انواع اجناس نبض بقیاس نبض معتدل
حقیقی یا نوعی یا صنفی مقرر کرده اند ووجه احسن درین باب آنست که نبض معتدل شخصی یعنی نبض حالت صحت نماینده نبض
قیاس نمایند واین موقوف ست بر معرفت نبض آن شخص در حالت اعتدال مزاجش تا که دریافت گردد مقدار خروج او
از اعتدال اما در صورت عدم حصول ملاحظه نبض وقت صحت با نضمام دلائل وقرائن دیگر حکم باید کرد و بعضی تعرف انواع
این جنس بقیاس انامل شخص معتدل السحنه ومعتدل الاصابع فی المقدار و با انامل صاحب نبض مقرر ساخته اند بدین طور
که اگر نبض از چهار انگشت زیاده محسوس گردد طویل نامند واگر از چهار کمتر محسوس شود قصیر خوانند واگر بچهار انگشت محسوس شود
فقط معتدل گویند واگر در عرض اصابع زیاده اخذ کند عریض نامند واگر در عرض انامل کمتر رسد ضیق خوانند واگر متوسط در هر دو
بود معتدل گویند واگر مرتفع بفوق بیشتر بود گویا در انامل غوص میکند شاهق نامند واگر مرتفع کمتر بود منخفض خوانند واگر
ارتفاع او متوسط باشد معتدل گویند اکنون بدانند که اقسام مرکبات از انواع تسعه بسیطه مذکوره یا ثنائی باشند یا ثلاثی
زیرا که رباعی ومافوق آن بسبب عدم اجتماع چهار قسم یا زیاده از تسعه بسیطه مذکوره غیر ممکن الوقوع اند پس انواع ثنائی وثلاثی
باقی اند وحاصل میشوند از هر واحد این در ترکیب بست و هفت قسم ومفردات مذکوره نه اند پس مجموع اقسام بسائط ومرکبات این
جنس شصت وسه قسم میشوند لیکن بسیط فقط وثنائی فقط یافته نمیشود لان اقطار الجسم ثلثة بلکه موجود ومتحقق ثلاثیات اند ورعایت
این امر در جمیع اقسام نبض ملحوظ دارند واکثر از مرکبات مذکوره اسم ندارند و بعضی ذی اسم اند وآن شش قسم اند مثلاً انچه
در طول وعرض وارتفاع زائد بود عظیم نامند وانچه در انچه هر سه قطر کمتر بود صغیر گویند وانچه در میان عظیم وصغیر باشد معتدل
خوانند واین هر سه قسم از اقسام ثلاثی اند وانچه در عرض وشهوق زیاده بود غلیظ گویند وانچه در هر دو ناقص بود دقیق نامند
وانچه در میان غلیظ ودقیق بود معتدل خوانند واین هر سه قسم از انواع ثنائی باشند واین محصلة الوجود نیستند لما قلنا
سابقاً بالجمله سبب نبض عظیم مطاوعت آله است بسبب لین او وقوت قوة حیوانی وشدت حاجت بسوے تطفیه زیرا که
حصول عظم نبض موقوف ست بر سه امر یکی بر کمال حرکت انبساط واین حاصل میشود بقوت قوة دوم بر قبول آله مر فعل
قوة را علی ما ینبغی واین حاصل میگردد بلین آله سوم هر چیزیکه خواهش میکند باستیفاے کمال حرکت واین متحقق میشود عند
شدت حاجت پس این هر سه موجبات عظم اند نزد جمهور اطبا اما جالینوس وجماعه اسکندرانیین سببی رابع برائے تعظیم
نبض ذکر کرده وآن قلت روح نفسانیست ودر توجیه آن گفته که او از جمله حاجت داعیه بسوی عظم ست زیرا که حاجت یا بنابر
تعدیل روح ست ویا برائے تولید روح نفسانی پس هرگاه روح کم گردد حاجت بهر تولید او زیاده شود پس عظیم شود نبض چنانکه
عظیم میشود بواسطه شدت حاجت بسوی ترویح واین سبب چهارمی بر مذهب اوست که نزد او تکون روح از هوای مستنشق ست
حاصل آنکه وجود عظم بوجود مجموع اسباب ثلثه مذکوره واجب میشود اما فقدان عظم بفقدان یکی از اسباب ثلاثه واجب نمی گردد مثلاً
هرگاه آله شدید اللین و حاجت در کمال شدت بود وقوت باعتدال باشد پس شک نیست که درینصورت هم نبض عظیم میگردد

ولهذا اگویند که نبض عظیم با نبض متوسط در قوت و ضعف و نیز با نبض ضعیف ممکن الجمع ست و ایضاً گفته اند که هرگاه آله لین
باشد در تعظیم نبض ادنی قوت کفایت میکند و هرگاه صلب باشد تعظم او حاصل نمیشود اگرچه قوت قوی و حاجت شدید بود
منجمله اسباب ثلاثه حاجت معین تر ست بر وجود عظم نبض زیرا که اگر قوت و لین آله هر دو بدون حاجت یافته شوند درین
صورت طبیعت که فی الحقیقت علت نبض همانست مصروف و مستعد تعظیم نبض نمیگردد و اگر حاجت شدید بود درین حالت
طبیعت بسوی تعظیم نبض مصروف میگردد بمعونت قوت و لین آله ایضاً قوت حقیقةً فاعل نیست بلکه آله طبیعت ست و بدان
سبب بمنزله فاعل ست و لین آله بمنزله عدم مانع و معین عظم ست اما حاجت داعی نبض و علت غائی آنست حقیقةً و اطلاق
سبب و علت بر آن بتجوز و تکلف نیست بخلاف اولین یعنی قوت و لین آله و چون درجات حاجت بسوی تطفیه متفاوت اند پس
اگر قوت قوی و آله مطاوع باشد و حاجت شدید بود از آنچه موجب عظم ست درین صورت عظم تنها نباشد بلکه قوت مع عظم سرعت
نیز افزاید تا بتحصیل استیفای مطلوب یعنی تطفیه که حسب احتیاج از عظم حاصل نشد و اگر حاجت شد از ان بود درین حالت مع
عظم و سرعت تواتر نیز منضم گردد تا حاصل نماید استیفای مطلوب خود را تمامه که از عظم و سرعت باقی مانده ازین معلوم شد که
عند خروج حاجت از اعتدال اول عظم حاصل میشود بشرط عدم مانع پس سرعت پس تواتر و عند عود با عتدال و زوال حاجت
زائد اول تواتر زائل میگردد پس سرعت پس عظم و بدانند که در مزاج حار که حرارتش یا بنا بر وفور حرارت غریزی و روح حیوانی
دوم بود و یا بواسطه کثرت حرارت عنصریه مزاجیه عارضه خواه جبلی باشد حاجت تبرید شدید بود پس با وجود آن اگر قوت
و آله مساعدت کند نبض عظیم باشد چنانچه در مزاج دموی و حمی یوم غضبی و فرحی و سونوخس صدید ورمی و اگر قوت قوی
و آله صلب بود نبض صغیر سریع متواتر باشد و اگر آله لین و قوت ضعیف بود نبض صغیر بطی متواتر باشد و اگر قوت از غایت ضعف بدرجه
سقوط رسد تواتر بتفاوت مبدل گردد و نبض صغیر بطی متفاوت باشد و سبب نبض صغیر نیز سه گونه است یکی ضعف قوت زیرا که
قوت مثل فاعل ست مر عظم را و عدم فاعل دخیل تر ست با انتفای معلول و ازین جهت او را بر سائر اسباب صغر حتی که بر قلت حاجت
مقدم داشته اند پس اگر حاجت افزون بود نبض صغیر متواتر باشد تا تدارک کند بتواتر چیزی را که از عظم و سرعت فوت شده و اگر
با وجود ضعف قوت آله صلب و حاجت اندک بود نبض اصغر باشد لاجتماع اسباب الثلثه دوم صلابت آله است که صلابت تنها
نیز احداث صغر می نماید فرق درین صغر و در صغری که سببش ضعف قوت باشد آنست که درین صورت نبض با وجود صغر صلب بود
و ضعیف نباشد و در قصر و انخفاض نیز افراط نکند بواسطه قلت امور معینه آنها بلکه با قدری شهوق و طول باشد زیرا که روح
در طول عرق ساریست اما ایجاب ضیق مفرط می نماید بنا بر کثرت امور معینه از اجسام کثیفه موجب ضیق بخلاف آنکه سبب ضعف قوت
فقط باشد که دران صلابت نبود و ضعیف و مفرط القصر و الانخفاض بود بتحقق موجبات آنجا که مع صلابت ضعف قوت باشد
نبض در هر سه قطر بسیار کم میشود سوم قلت حاجت ست که با وجود اعتدال قوت و آله ایجاب صغر مینماید لیکن دران
ضعف نباشد چه ضعف نبض بنا بر ضعف قوت میباشد و قلت حاجت مقتضی ضعف قوت نیست بدانند که هیچ سببی

ازین اسباب ثلاثه شایستگی آن ندارد که واجب کند صغر را بمبلغ ایجاب ضعف زیراکه قوت قوی ترین اسباب است در ایجاب عظم و هر شی که در ایجاب حالتی اقوی بود ضد او در ایجاب ضد آن حالت اقوی باشد و ازین معلوم شد که ایجاب صلابت صغر را اقوی از ایجاب عدم حاجت بود مر آنرا چه ایجاب لین آله مر عظم را اقوی ست از ایجاب شدت حاجت مر آنرا و صغر صلابت مع قوت زیاده تر از صغر عدم حاجت مع قوت بود بهر آنکه قوت مع عدم حاجت در نبض معتدل نقصان کثیر نمی آرد چه از برای قوت و عدم حاجت از بسط ما لغی نیست بواسطه انتفای صلابت بخلاف صلابت مع قوت که نقصان کثیر در اعتدال می آرد پس صغری که صلابت آنرا واجب کند زیاده تر از صغری بود که عدم حاجت آنرا حادث نماید و اگر حاجت شدید و قوت قوی و آله صلب باشد درین صورت بالضرور با وجود صغر نبض سریع خواهد شد بنابر آنکه تدارک نماید بسرعت آنچه که فوت شده بواسطه صلابت از عظم و اگر حاجت شدیدتر باشد با صغر و سرعت تواتر نیز لاحق شود لتدارک ما فات من العظم والسرعة و اگر قوت ضعیف باشد پس درین حالت نه تعظم نبض یافته میشود و نه ایجاب سرعت بلکه صغیر متواتر میگردد بنابر تدارک بتواتر چیزی را که از عظم و سرعت فوت شده **اکنون** بدانکه اسباب ثلاثه نبض صغیر که مذکور شدند ضد اسباب سه گانه نبض عظیم بودند و گاهی سبب چهارمی نیز موجب صغر نبض می گردد و آن انضغاط قوت ست تحت ماده غذائی یا خلطی و اگرچه قوت در اصل قوی بود و لیکن بواسطه انضغاط موجب صغر میگردد و سبب انضغاط قوت و عدم اقتدار آن بر تکمیل انبساط با وصف موجود بودن و اسباب عظم از غذا ورود غذای کثیر المقدار بر معده است و بنابر آن لحوق گرانی بر قوت و سستی حرارت غریزی و موجب انضغاط از خلط اجتماع خلط متعفن در محلی ست و بواسطه کثرت کمیت و کیفیت حصول انضغاط قوت چنانچه در اول نوبتهای تپ مشهود میگردد **جنس دهم ماخوذ از کیفیت قرع عرق اصابع را** و این سه نوع ست زیراکه قوت محرکه نبض یا قوی باشد یا ضعیف و یا متوسط پس **اول قویست** و او آنست که بقوت قرع کند بسر انگشتان در وقت انبساط و هرچند رگ را بانگشتان بفشارند حرکت او باطل نگردد بلکه انگشتان را از خود دفع نماید و این دلالت میکند بر شدت قوت حیوانی که محرک شریان ست چه هرگاه محرک در کمال قوت باشد متحرک آن نیز قوی می باشد بالجمله سببش قوت قوة است فقط اما بقول جالینوس در سبب این نبض با وجود قوت قوة مطاوعت آله نیز شرط ست زیراکه نزد او صلابت آله مضعف قوت ست بسببی که در نوع اول از قسم هشتم نبض مرکب ثانی بیاید راقم گوید که اگر وجود شرط مذکور درین نبض ضروری بودی اجتماع نبض قوی با صلب امکان نداشتی و در کتب معتبره اسباب نبض صغیر منقسم به سه قسم نشدی بلکه منحصر به دو قسم یعنی صلابت آله و قلت حاجت بودی و فرق در صغری که از صلابت بود و در صغری که از ضعف قوت باشد در اسباب نبض صغیر ضبط نگردیدی و همچنین نبض قوی را بصورت کثرت حاجت عظم نبض لازم بودی و الحال بخلافه و علاوه آن از شیخ الرئیس وغیره اکابر این فن در ذیل اسباب نبض عظیم منقول شده که هرگاه آله صلب باشد تعظیم نبض حاصل نمیشود اگرچه قوت قوی و حاجت شدید بود و ایضاً اگر قوت قوی و آله صلب بود نبض صغیر سریع متواتر باشد و همچنین در ذیل اسباب نبض صغیر مضبوط گشته

که صغر صلابت مع قوت زیاده تر از صغر عدم حاجت مع قوت بود و ایضاً اگر حاجت شدید و قوت قوی و آله صلب باشد
درین صورت بالضرور نبض سریع خواهد شد و نیز درین مقام گفته اند که بصورت نبودن مطاوعت آله بنا بر صلابت بودن
قوت قوی با وجود کثرت حاجت نبض قوی و غیر عظیم خواهد بود و بصورت بودن لینت آله و کثرت حاجت و نبودن قوت
قوی نبض قوی و عظیم خواهد شد پس ازین مقولات مجتهدین فن بخوبی روشن و مبرهن میگردد که نبض قوی با صلب ممکن الجمع ست
و ایضاً نبض صلب با ضعف قوت و نبض قوی را مطاوعت آله لازم نیست و تخیل که وجه تطبیق بین القولین آن باشد که بقول
شیخ وغیره نبودن صلابت مضعف قوت محصور در ابتدای مرض باشد و بقول جالینوس بودن آن مضعف مقید باستحکام
علت بود و باشد که در قول اول از ضعف ضعف حقیقی مراد باشد و در ثانی ضعف غیر حقیقی چنانچه بیان هر دو عنقریب می آید
بتفصیل تمام و هذا ما تیسر لی فی هذا المقام و بدانکه نبض قوی معتدل بجمیع باب یعنی سرعت و تواتر و حر و برد وغیره در فصل ربیع
و بلاد معتدل پیدا شود و شراب معتدل المقدار نیز بواسطهٔ تقویت و تغذیه در نبض قوت می افزاید و ایضاً آب بسبب تنفیذ غذا
نبض را قوی میگرداند **دوم ضعیف ست** و او ضد قوی ست که انامل را قرع بقوت نکند و اصابع را صدمه رساند
و باد ستی التما ز باطل شود و سر انگشتان را از خود دفع نماید اگرچه عظیم باشد پس اگر ضعف نبض بسبب ضعف قوت حیوانی بود آنرا
ضعف حقیقی گویند و اگر بسبب ضعف فرط صلابت شریان باشد آنرا ضعف غیر حقیقی نامند و فرق فیما بین آنست که در اول
آله لین بود و با وجود آن اگر حاجت کثیر بود نبض عظیم باشد و در ثانی با صلابت باشد و این را صغر نبض لازم ست با لجمله
سبب ضعف نبض یا ضعف قوت ست و یا صلابت آله که بدان سبب قوت بر تحریک نبض قوی نباشد بنحیکه حرکت و مقاومت
بعمر اصابع نماید و اگرچه در اصل قوی باشد یعنی قوت فی نفسها ضعیف نباشد و آنچه شیخ علیه الرحمة از اسباب مغیره این نبض ذکر
کرده آنها اسباب اند برای هر واحد ازین دو سبب قریبه مذکوره چنانچه اول را تحلیل ارواح و قوی یا تغیر آن از افعال او
و ثانی را تحلیل رطوبات و حصر آن اسباب در هشت قسم نموده از انجمله **اول** هم ست بهر آنکه از لوازم اوست نزد روح و
حرارت غریزی از داخل بسوی خارج و بالعکس و آن موجب تحلیل قوی ست و انحراف طبیعت از تدبیر امر غذا **دوم** ارق ست
و آن نیز مضعف قوی ست بواسطهٔ فرط تحلیل و انصراف طبیعت از تدبیر امر غذا **سوم** استفراغ ست چه کل استفراغ خواه بمواد صالح بود
خواه فاسد و فضول مضعف نبض ست زیرا که بتبع او ارواح و قوی و حرارت غریزی نیز خارج میشود لیکن استفراغ مواد فاسده در آخر
مقوی نبض و منعش قوی میگردد **چهارم** تحول ست و آن بنا بر غور غذا بود پس قلیل میشود ارواح و ضعیف میگردد قوی
پنجم خلط ردیست که اغمار حرارت غریزی میکند و بواسطهٔ آن ضعیف میشود قوی **ششم** ریاضت مفرط ست
زیرا که او تحلل بدن و تلطیف مواد میکند و بدان سبب حرارت غریزی و ارواح آماده تحلیل میشوند **هفتم** حرکات اخلاط و
ملاقات آنها با عضای شدید الحس یا مجاورت او بقلب چه این نظم قوی را در افعال آن و حرارت غریزی را در تاثیرات آن تغیر میدهد
و اگر این اخلاط مع ذلک فاسد باشند از وجوه دیگر نیز ضرر حاصل میشود مثل انصباب آن بسوی بعض اعضا و تورم آن

و مانند انفتاح افواه بعض عروق و انفجار قوے هشتم جمیع محللات ست بواسطه آنکه مواد را می کشد و آنرا مستعد بقبول تحلیل
می نماید و بتبع آن ارواح و قوی نیز تحلیل می پذیرد و بدانند که غسل آب گرم و حمام حتی که تحلیل بافراط شود نبض را ضعیف
میکند زیراکه تحلیل مفرط محلل ارواح و موهن قوی ست پس هرگاه قوت ضعیف شود نبض ضعیف گردد بلکه صغیر نیز **قسم سوم**
معتدل بینهما ست و او متوسط و معتدل بود در قوت و ضعف و این معتدل محمود نباشد بلکه درین جنس نوع اول
یعنی قوی محمود ست زیراکه قوت هر قدر که زیاده بود بهتر باشد بخلاف معتدلهای اجناس دیگر که آنها محمود می باشند
و سبب این قسم توسط قوت و آله است **جنس سوم ماخوذ از زمان حرکت** و این نیز بر سه نوع ست زیراکه
زمان حرکت نبض یا اقل و اقصر از زمان نبض معتدل معتاد بود و یا اکثر و اطول از آن و یا مساوی معتدل معتاد پس
اول سریع ست و او آنست که تمام کند حرکت را در مدت قصیر بنسبت زمان معتدل معتاد پس سکونات او متقارب
باشند و این دلالت میکند بر کثرت احتیاج دل بهوای بارد بنابر حرارت قلب و سرعت اقوت نیز لازم ست لان السرعة
لایکون الا من حرارة و الحرارة ملاك القوة لهذا گفته اند که سبب سرعت نبض قوت قوة و شدت حاجت قلب بترویح
ست مع مانع انبساط علی ما ینبغی چنانچه هرگاه آله صلب باشد پس واجب ست که نبض سریع گردد و اگرچه حاجت فی نفسه زائد
بر مقدار طبعی نباشد **بدانکه** از تعریف نبض سریع مفهوم میگردد که او را اقصر زمان حرکت لازم ست چه وجود سرعت حرکت
بدون کوتاهی زمان حرکت یافته نشود و لیکن قصر زمان حرکت را سرعت غیر لازم ست چه وجود کوتاهی زمانه حرکت گاهی
بدون سرعت حرکت صرف بسبب قصر مسافت هم یافته میشود و ازین معلوم میشود که قصر زمان حرکت او دو سبب ست یکی سرعت و
دوم قصر مسافت پس نزد راقم نبض که زمانه حرکت او قصیر بود از سه وجه بیرون نبود اول آنکه بسبب سرعت حرکت باشد و این
نبض با عظم باشد چه سببش سرعت حرکت ست نه قصر مسافت و عدم قصر مسافت در صورت عظم متحقق ست دوم آنکه نبض مذکور بسبب قصر مسافت
بود و این با صغر باشد زیراکه سببش قصر مسافت ست و وجود قصر مسافت در صورت صغر ظاهر ست سوم آنکه نبض مسطور
بسبب سرعت حرکت و قصر مسافت هر دو باشد و این را نیز صغر لازم ست بهر آنکه قصر مسافت بدون صغر یافته نمیشود
و فرق در صغر ثانی و ثالث آنست که در ثانی زمان حرکت حسب مقتضاے مسافت بود یعنی قصر زمانه حرکت او بنسبت
ثالث کمتر باشد و در ثالث زمان حرکت کوتاه تر از مقتضاے مسافت بود یعنی قصر زمانه حرکت او بنسبت ثانی زیاده
باشد حاصل آنکه اگر نبض صغیر سریع تر محسوس شود پس سبب او سرعت حرکت و قصر مسافت هر دو خواهد بود و این بنسبت اول
کمتر و بنسبت ثانی زیاده تر دال بر حرارت مزاج بود زیراکه در اول با وجود عدم قصر مسافت سرعت حرکت حاصل شده و
این دال تر بر حرارت بود و در ثانی بسبب قصر مسافت قصر زمان حرکت بدون سرعت لاحق شده و این چندان دلالت
بر حرارت ندارد و ثالث که با وجود قصر مسافت خالی از سرعت هم نیست بالضرور دلالت او بر حرارت بین بین خواهد بود فقط
لانه لیس لغا معض **فائده** دیگر ازین تشریح و توضیح بطلان استدلال حکمای نصاری ست که بلحاظ عظم و صغر نبض چند انکه

قرعات نبض را بحساب ساعت انگریزی سریع تر و در شمار بیشتر می یابند حکم بر کثرت حرارت میکنند و نمیدانند که سرعت با عظم
دال تر بر حرارت ست نه سرعت با صغر لما قلنا سابقاً بلکه گاهی سرعت نبض صغیر بدون حاجت طبعی بنا بر استیفای
حاجتی که از عظم فوت شده میباشد کما مر و بدانند که نبض سریع در حمی یوم استحصافی بنا بر شدت حاجت بسوی هوای بارد
بسبب تکون حرارت و اشتعال آن در باطن یافته میشود و غسل آب چشمهای مسخن مثل کبریتیه و مالحه نیز سرعت نبض زیاده کند بنا بر
زیادتی حاجت بسبب سخونت اما هرگاه نوبت تحلیل قوت رسد آن وقت بطی و ضعیف گردد و بعضی معاصرین مینویسند که نبض
سریع الانبساط و بطی الانقباض مع سکون متوسط بر یکی از چهار اعراض دلالت میکند یکی بر خفقان دوم بر صدع سوم بر نار
فارسی چهارم بر استعمال سمومات و مخدرات مثل افیون و سنبل بقدر قوت پس تعلیل نبض اول بنا بر استنشاق بجهت حرارت قلب میباشد
بسبب جذب نسیم برای تسکین حرارت و دلیل بطای ترک او آنست که ترجیح مشوق امر عالیست صادر نمیشود مگر بضرورت و آن
اخراج فضول و جذب نسیم ست و سبب حرکت نبض ثانی بدو وجه بود یکی آنکه حرارت لازم وجع ست دوم آنکه طبیعت مدبر بدن خادم
اوست پس درین صورت وجع متهیج میشود و در تدبیر او پس منجذب میگردد مائیت بدن و مترشح میشود بر موضع موف تهی مینی که
هرگاه مستقر میگردد وجع در موضعی پس حادث میشود ورم بنا بر افنای مائیت رقیق بحرارت وجع و القای مادهٔ غلیظ که در آن
موضع بکیفیت جاذبه وجع می در آید پس پیدا میشود ورم و هرگاه امر باین نوبت رسد پس چگونه حرارت عام در جمیع بدن نباشد
و استنشاق نسیم بتعجیل نکند و اما دلیل ابطای ترک او همان ست که در نبض اول گذشت و سبب کیفیت نبض ثالث و رابع آنست که بنا بر
اقتباس حرارت تسدید و تخدیر روح حاجت باستنشاق زیاده تر میگردد و بدا ما حرر و قرر خبیر معاصر بنا بر آنچه گوید که وجود این
نبض بصورت احساس حرکت انقباضی متحقق شود و چون حرکت مذکور کمتر مدرک میگردد لما علمت سابقاً لهذا اقسام این جنس
باعتبار زمان حرکت انبساطی و سه نوع محصور گشته و سه باعتبار هر احد ازین دو حرکت انبساطی و انقباضی شش قسم حاصل شود
و حسب ترکیب ثنائی بضرب سه در سه نه قسم خواهد بود و در آن صورت نبض مسطور قسم اول از انواع مرکب این جنس باشد فتفکر و تذکر
دوم بطی و او ضد سریعست یعنی حرکت او در مدت طویل از معتاد تمام کند پس سکونات او متباعد خواهند بود و این دال
بر قلت حاجت دل بهوای بارد ست و ضعف قوت لازم آنیست لان ملاک القوة حرارة لهذا گفته اند که سبب بطوی نبض ضعف
قوت و کمی احتیاج قلب بترویح ست و این نقصان سردی و عدم افتقار بترویح کثیر ست و غسل آب چشمهای مسخن مثل کبریتیه و مالحه
نیز گاهی نبض را بطی میکند بنا بر تبرید اعضا بسبب تخلخل مسام و تبدد حرارت و تجذب آن بسوی ظاهر بدن بمناسبت پس قوت
تحلیل میشود و بارد میشوند اعضا بجواهر خود و نبض ضعیف و صغیر و بطی و متفاوت میگردد و منقول بعضی معاصرین ست که نبض
بطی خبر میدهد بر کیفیت اکل معدنیات و جمودات مقتول مثل مس و آهن و سیماب و نقره و طلا و امثال آنها و شنگرف و سنبل
و کبریت و زرنیخ و مانند آنها پس یافته میشود و در سیر و اصل از قوام مثل رشته ابریشم صلب ذات نفخه مع صلابت اندک و
محسوس میگردد و در آن عقود و باین نوع که بعضی از آن متصل اند و بعضی منفصل ما سبب بودن این قوام آنست که اکل این چنین اجرام

مفتول باعث افنای رطوبت میگردد حتی که رطوبت اصلی را چه جاذب اند بنا بر تخفیف باثیث اکثر سیده قوی بنا بر جذب رطوبت
و تحلیل آن می افتد پس تجرد مادیت و سدود می نماید مجاری عروق صغار را و غلیظ میکند روح را و گاهی مختنق میشود روح
و رطوبت و در رگهای عضو سیده پیدا وث میگردد و ازان عفونت بنا بر احتباس حرارت و رطوبت و فعل فاعله در منفعله و ترکیب
خلط از ابتدای امر و امت و بر غلظ بجفاف پس عارض میشود دران غلیان و فساد بر اخراج هم نباشد پس هرگاه با این نوبت رسید
پس چگونه عارض نشود عضو را غلیان حتی که موجب غانغرایا گردد و آن موت عضو است بنا بر عدم فعل روح و نفوذ او که از آن
حیات عضو است و این امر اکثر مشاهده رسیده که آنکه مبتلا درین علت بغایت مرتبه میشود ساقط میشود انگشتان دست و پا او
سوم معتدل بینهما و او میانه است در سرعت و بطوء و الالت او در توسط حاجت قل بهوای بارد چه سبب او توسط اسباب
مذکوره است **جنس چهارم ماخوذ از قوام آله** و این هم منقسم به سه صنف ست زیرا که آله یعنی شریان یا مطاوع
غامز بود در انغماز یا عاصی بود یا متوسط در هردو **پس اول لین** ست و او آنست که انغماز انامل بسهولت منغمز شود
چه این کیفیتی ست مقتضی غمز بسوی باطن و سببش غلبه رطوبت ست زیرا که رطوبت موجب سهولت قبول انغماز و تهیئ تمدید ست
بنا بر ازالة تکاثف و اعطاے ارخا پس تمدید درینجا مطلوب بود از هرجهت که باشد چه انغماز محتاج بزیادت تمدید ست
برائے حصول تطویل و تطویل از انخفاض حاصل میشود زیرا که انخفاض بنا بر حصول تقوس و انحنا در خط مستقیم پیدا شد و
خط منحنی اطول از مستقیم بود بهر آنکه در علم هندسه مذکور ست که اقصر امتدادات واصله در میان نهایتین خط مستقیم ست
بالجمله سبب حدوث این رطوبت اسباب مرطبه ست طبعیه باشند یا مرضیه یا آنکه نه طبعیه باشند و نه مرضیه مثال مرطب طبعیه غذا ست
چه غذا از روے ترطیب اقوی از جمیع مرطبات ست و ترطیب او طبعی ست و بودن بعض غذا یا لبن مرطبی و علامه شیرازی
در شرح قانون غذا را بلفظ مرطب مقید ساخته و گفته که ازان ماده مثل او متولد میشود و هرگاه جرم شریان بدان اغتذا می
نماید رهیا نمد و قبول انغماز میگردد و مثال مرطب مرضیه استسقا ست خصوصاً لحمی که ترطیب او ظاهر ست و اما زقی پس ران
با وجود بودن رطوبت محصور غیر عام مبدن خالی از بورقیت نیز نباشد پس کمتر میشود ترطیب او و در طبلی این چنین رطوبت
سهم نیست و دیگر آنکه زقی و طبلی از شدت عروض کبر بطن در هردو ایجاب تمدید شریان که موجب صلابت ست می نمایند و مثال
دیگر آنها غش ست و ترطیب او نیز ظاهر ست که آن مرض رطوبی ست و مثال مرطبی که نه طبعیه است و نه مرضیه استحمام ست که گاه
باب شیرین و باعتدال استعمال کنند جرم شریان رطب سازد **دوم صلب** و این ضد لین ست یعنی باسانی منغمز نشود
و نبض صلب مشتبه میشود به نبض قوی از جهت کثرت نفوذ در زیر انگشتان و کثرت انغماز انامل از انها و فرق بینهما آنست که اگر
عرق از غمز انامل منغمز شود و بعده عند نزاع دفع کند انگشتان را بقوت پس آن قوی باشد و الا صلب و اسباب صلابت منحصر چهار ست
اول یبس جرم رگ زیرا که یبس مزیل سبب لین ست و آن رطوبت مائی فی خلل عرق ست و این موجب عسر قبول ست مر انغماز
و تمدید برا دهی الصلابة **دوم** شدت تمدد عرق چه هرگاه تمدد شدید در جرم رگ افتد انغماز او متعسر گردد چنانچه در نقوه تمددے

نبض صلب پدید آید **سوم** شدت برودت بوجهیکه آن انجماد رطوبت موجوده خلل عرق کند و در عسر قبول انفعال شبیه بارضیت گرداند۔
چهارم مجاهدهٔ بحرانی چه گاہے صلب میشود نبض در یوم بحران از شدت مجاهده و تمدد اعضا بسوی جهت دفع طبیعت بسبب اندفاع
ماده بجهتی از جهات مثل راس و معده و امعاء و مثانه وغیرها پس بدان سبب جرم عروق متمدد گردد چنانچه طبیعت خواهش دفع ماده
بسبیل اسهال کند پس متمدد میشوند اعضا و الیاف آنها بسوی این جهت پس تمدد لازم گردد آنرا صلابت نبض و مخفی مباد
که این قسم رابع داخل نیست در قسم دوم که تمدد عرق ست بهر آنکه تمدد اعضا سبب ست بنا بر تمدد عرق پس این غیر او باشد
و ایضاً بدانند که نبض موجی در بحران عرقی میباشد و در بحران که از دفع ماده باسهال یا قی یا رعاف باشد نبض صلب میشود
لما ذکرنا و ازین دفع میگردد اعتراض بعضی اطبا که میگویند ان النبض یصیر موجیا فی البحران والموجی یکون لینا لا صلبا و نیز معلوم
نماید که یبس بدن را صلابت نبض لازم بود و صلابت نبض را وجود یبوست ضرور نیست کما فی البحران و غسل آب حمات مجفف
یعنی چشمهائی که قوت مجففه بران غالب باشد بارد باشند خواه حار مثل میاه نطرونیه و زاجیه صلابت نبض زیاده میکند بسبب جفاف
و عظم نبض نقصان می آرد و باعث صلابت **سوم معتدل بینهما** و آن متوسط بود در صلابت و لین و سبب او توسط
اسباب لین و صلب ست **جنس پنجم ماخوذ از حال امتلا و خلای عرق** و اصناف این نیز زیاده از سه
نبود زیرا که خون و روح وغیره که بران شریان محتوی ست یا اکثر از مقدار طبعی بود یا اقل ازان و یا نه اقل و نه اکثر بلکه میانه
هر دو بود **پس اول ممتلی** ست و آن آنست که در تجویف رگ ماده زیاده تر از مقدار طبعی معتاد محسوس شود و امتلای نبض
یا از کثرت روح بود نسبت بکثرت خون و یا از کثرت خون و یا از کثرت هر دو باشد نشان امتلای روحی سبکی شریان ست و احساس
انتفاخ او مثل انتفاخ مشک پر از باد و استوا و عظم نبض بشرطیکه صلابت مانع نباشد و علامت امتلای دموی گرانی شریان
است و امتلائی او مثل امتلای مشک پر آب و اختلاف و انضغاط نبض بنا بر آنکه قوت بسبب ثقل استوا و بسط تام نمی نماید و
لینت آن در اکثر بنا بر نفوذ او در جرم رگ بشرط عدم غلظ خون و نشان امتلای هر دو یعنی خون و روح وجود علامات مذکورهٔ هر
که ممکن الاجتماع باشند و مخفی نماند که از کثرت وجود خون در بدن کثرت او در شریان لازم نیست و نه بالعکس چه گاہے بدن
ممتلی مے باشد از خون غلیظ که صلاحیت نفوذ در شریان ندارد پس با وجود کثرت او در بدن در شریان کمتر مے باشد و گاہے
بالعکس میباشد بنا بر صالح النفوذ بودن خون و کثرت انجذاب آن در شریان بواسطهٔ قوی بودن قوة شریان پس از مجرد
احساس امتلای نبض بدون ادراک آثار امتلای بدن از وجوه دیگر حکم بر امتلای تمام بدن نباید کرد فافهم و بعضی گویند که سبب
نبض ممتلی اسباب مجتمعه امتلاست از اغذیه و اشربهٔ لذیذهٔ مرطبه و اکثار حمام مرطب خصوصاً بعد طعام و موانع تحلیل مثل دعت
و ترک ریاضت و استفراغ و یا ضعف هاضمه و دافعه و یا قوت ماسکه و یا ضیق مجاری و نزد بعضی معاصرین سبب این نبض یا
امتلای ماده است و یا امتلای ریح و یا امتلای غذا و مانند آن پس در امتلای مادی نبض عریض میباشد و ثقیل بسبب ماده
و در کیتین سکون لطیف از حالت صحت میباشد بشرطیکه در نفس ماده کیفیت خبیثه یا حدت از کیفیات اربعه نباشد و اگر در ان

کیفیت یافته شود درین صورت شهوق نبض بر طبیعت اخلاط و کیفیت و کمیت آنها بود و اما در امتلای ریحی نبض با نفخ و لینت باشد و در امتلای
غذائی در نبض این شهوق و قوت زائد یافته نشود و وجه شهوق اشتعال حرارت ست بنا بر تصرف طبیعت لیغذا و وجه قوت حصول
غذای منهضم و جذب او بسوی اعضا است و بدانند که نبض ممتلی یا نبض رطب مشترک ست بجهت استیلاء رطوبت بر هردو
و فرق فیما بین آنست که رطوبت در نبض رطب داخل جرم رگ بود و بدان سبب نبض رطب بالضرور لین میباشد و در نبض ممتلی
رطوبت در تجویف او بود و بدان سبب ممتلی نماید و لینت دران ضرورت ندارد زیراکه جائز ست که قوام رطوبت مالیه در تجویف
رگ چنان بود که نفوذ او در مسام شریان متعسر باشد و اگر لینت هم باشد فرق او از وجود امتلا در امتلائی و عدم آن در
رطب مخفی نمی ماند و ایضاً بدانکه لازم نیست که نبض ممتلی عظیم باشد بلکه گاهی صغیر میباشد بسبب غلظت ماده مالیه **دوم**
خالی واین ضد ممتلی ست و سبب این قلت خون یا روح در تمام بدن ست یا در شرائین فقط بواسطه غلظت و ضد اسباب
سعه امتلا و ضد اسباب امتلائی مادی و ریحی و غذائی که بالا مذکور شده و بدانند که مراد از نبض خالی درینجا نه آنست که هیچ
چیز در جوف شریان ندارد و چه خلوی شرائین از خون و روح محال ست بلکه باعتبار آنست که آنچه در جوف رگ ست نسبت بحالت
اعتدال کمتر ست و اگرچه بدن از خون ممتلی باشد چه خلوی شریان را قلت خون بدن شرط نیست کما مر سابقاً پس از خلوی
نبض بدون دیگر اعراض خلوی بدن حکم بر قلت خون تمام بدن نتوان کرد **سوم معتدل بینهما** و او متوسط
بود در امتلا و خلو و سبب آن توسط اسباب مذکوره است **جنس ششم ماخوذ از ملمس نبض** واین نیز سه
صنف ست یعنی حار و بارد و معتدل هرچند بحسب غلبه کیفیات اربعه و اعتدال آنها قیاس مقتضی آنست که شش قسم باشد
لیکن دو کیفیت انفعالیه را معتبر نداشته اند بواسطه آنکه رطوبت اگر در تجویف رگ باشد پس این رجوع بجنس امتلا و خلا نماید
و اگر داخل بجرم رگ بود بحیثیتی که لینت جرم او نماید پس این رجوع کند بجنس قوام آله و همچنین یبوست اگر غالب بود صلابت ذات
کند و رجوع بجنس قوام نماید و کذا معتدل بینهما نیز رجوع باجناس مذکوره می نماید اما کیفیت و بدن ملمس شریان آنست که اولا
دست بر موضعی از ساعد غیر موضع شریان نهند پس هرگاه کیفیت او محسوس گردد و نسبت او بکیفیت معتدل مزاج معلوم شود
دریافت کنند مقدار بلکه مستحق ست بنا بر کیفیت موضع شریان بعد از ان دست بر شریان گذارند و نسبت نمایند کیفیت آنرا بسوی
کیفیتی که این ملمس مستحق آنست پس اگر احر از ان بود چنانکه در دق حکم کرده شود که آن حار ست و اگر ابرد باشد حکم نمایند که
آن بارد ست و الا حکم بر معتدل نمایند و توجیه معقول در باب احساس برودت شریان همین ست که ملمس شریان نسبت بحرارت
حالت صحت یا به نسبت حال معتدل المزاج سرد نماید بالجمله ملمس حار دلالت می نماید بر زیادتی سخونت روح و خون که در تجویف
رگ ست و سبب سخونت آن هردو از اسباب مسخنه است مثل حرکت بدنی و نفسانی و ملاقات مسخن بالفعل و بالقوه و تکاثف
مسام و عفونت و ملمس بارد دلالت میکند بر برودت آنچه در تجویف شریان ست از خون و روح و معتدل میان این هردو
دلالت بر اعتدال خون و روح در حرارت و برودت می نماید **جنس هفتم ماخوذ از زمان سکون** بدانکه مراد از سکون

دریںجا سکون مجازیست یعنی زمانهٔ محسوس واقع بین الانبساطین که دران حرکت رگ محسوس نبود و آن در صورت عدم احساس
حرکت انقباضی مطلقاً متضمن بر سکون محیطی حقیقی و کل حرکت انقباضی و سکون مرکزی حقیقی و ابتدائی حرکت انبساطی باشد پس
زمانهٔ حرکت منحصر در آخر انبساط ماند و درین صورت گویا که نبض از یک حرکت حقیقی و یک سکون مجازی مرکب باشد پس اصناف این
جنس نیز سه نوع بود زیرا که زمانی که دران حرکت نبض محسوس نمیگردد یا اقصر بود از انچه در معتدل ست و یا اطول ازان بود و یا
نه اقصر و نه اطول بود پس **اول را متواتر** گویند و وی آنست که زمانهٔ محسوس واقعه میان قرعتین که سکون غیر حقیقی عبارت
ازان ست کوتاه بود نسبت بحالت اعتدال و متواتر را متدارک نیز گویند بنا بر لحوق بعضی نبضات بالبعض بسرعت و ایضاً متکاثف
خوانند بجهت انضمام یک نبضه با دیگری بغیر تخلل زمان کثیر میان هر دو و فرق در متواتر و سریع آنست که متواتر ماخوذ از زمان
سکون ست و قصر زمان بین القرعتین دران معتبر ست و سریع ماخوذ ست از زمان حرکت و دران قصر زمان قرعه مقصود
و لهذا متواتر مدارک نمیگردد مگر بدو حرکت و سریع مدرک میشود بیک حرکت و سبب تواتر نبض ضعف قوت حیوانی ست یا کثرت
حاجت بنا بر حرارت شدید تر از انکه مقدار انبساط و سرعت دران کفایت کند و عام ست که با آن قوت قوی و نبض عظیم باشد یا نه
لیکن هرگاه نبض عظیم باشد حصول تواتر دران نباشد مگر از حاجت مفرط زیرا که نبض عظیم بدون قوة نانبود پس با وی اجتماع تواتر بکه
سببش ضعف قوت باشد بعید می نماید پس نبض عظیم متواتر را تقدم حصول سرعت بر تواتر لازم ست لما عرفت سابقاً من تقدم العظم
علی السرعة و تقدم السرعة علی التواتر و هرگاه با عظم و سرعت متواتر بود درین صورت دلالت کند بر بودن حاجت اکثر از انچه اکتفا میکرد
دران عظم و سرعت بالجمله متواتر که با عظیم و سریع باشد سببش شدت حرارت و کثرت حاجت بترویح قلب بود و اما هرگاه نبض متواتر نه عظیم
باشد و نه سریع پس لازم نیست که تواتر او بنا بر زیادتی حاجت بر حاجت طبعی باشد بلکه بنا بر کمی حاجت ازان بود لیکن هرگاه نبض صغیر
و بطی گردد درین صورت حاجت به نسبت آن شدید باشد پس مضطر گردد بسوی تواتر و این بسبب ضعف قوت بود چه اگر قوت قوی
بودی بالضرور اول عظم بیشتر سرعت بیشتر تواتر ظهور نمودی بشرط عدم موانع عظم و سرعت و ازین معلوم شد که دلالت نبض متواتر
بر ضعف قوت در صورتی ست که با عظم و سرعت نباشد چه عظم و سرعت بی قوت نبود اما بشرطیکه مانع عظم نباشد بالجمله تواتر یا ضعف
قوت بود یا مع قوت لزوم حاجت در هر دو صورت ضرورست حاجت طبعی باشد خواه غیر طبعی و این نبض در اورام حار رحم
یافته میشود لشدة الحرارة و ضعف القوة **دوم متفاوت** و آن ست که زمان محسوس بین القرعتین دراز بود و
آنرا متراخی و متخلخل نیز گویند بنا بر ضد معنی مذکوره متدارک و متکاثف و سبب تفاوت نبض غلبهٔ قوت ست که حاجت او بعظم
حاصل شده یا برد شدید مقلل حاجت یا غایت سقوط قوت مشرف بهلاکت و فرق درین هر سه سبب آنست که نبض متفاوت
اگر عظیم یا سریع باشد پس تفاوت بسبب غلبهٔ قوت ست و ایفای حاجت بالعظم و سرعت و استغنای او از تواتر بود و اگر صغیر و بطی
باشد پس آنجا که حاجت ماس نبود بواسطهٔ برد مزاج ست و چون حاجت مس کند و ایضاً قوت بر تواتر قادر نبود از غایت سقوط
قوت ست و حلول اجل و در آخر اوجاع شدیده هنگام هلاکت بسبب عجز قوت از انتهاض برای تحریک عرق نبض موت متفاوت میگردد

و در فصل شتا و اشتر خا نیز نبض متفاوت مے باشد **سوم معتدل** میان هر دو و آنست که زمان محسوس بین القرعتین متوسط
بود و سبب آن توسط حال قوت حیوانی و توسط حاجت ست یا واسطهٔ توسط اسباب متواتره متفاوت **جنس هشتم ماخوذ**
از **استوا و اختلاف نبض** و آن یا مستوی ست و یا مختلف غیر مستوی و قسم سوم میان هر دو یافته نمیشود زیرا که میان
شئی و عدم او واسطه نباشد و این استوا و اختلاف از سه وجه بیرون نبود **یکی** آنکه باعتبار نبضات متعدده بود در امور خمسه
که آن عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطوء و تواتر و تفاوت و صلابت و لین ست پس اگر نبضات متشابه باشند در امور
خمسهٔ مذکوره آنرا مستوی گویند و الا مختلف و اختلاف باعتبار نبضات کثیر الوقوع و سهل المعرفة است و این اختلاف اگر بتدریج
ظاهر شود در امرے از امور خمسه چنانچه نبض عظیم بالتدریج از عظم بنهایت درجهٔ صغر رسد آنرا مختلف متصل گویند و چون بعد رسیدن
بنهایت صغر بعظم میل کند آنرا عاید گویند و درین عود اگر هر نبضه بتدریج زائد شده بعظم رسد آنرا مختلف منتظم گویند و اگر در میان
خلاف کرده بعظم رسد آنرا مختلف نا منتظم خوانند و در دیگر امور چون سرعت و تواتر وغیره همبرین قیاس کنند و اگر اختلاف دفعةً پدید آید
آن نیز بر نظام باشد یا غیر نظام **دوم** آنکه باعتبار اجزای نبضه بود و باین طور که اگر مواقع کل اصابع متشابه بوند در امور مذکوره آنرا
مستوے خوانند و الا مختلف و در ادراک استوا و اختلاف باین معنی حاجت نبضهٔ دیگر نیست بلکه درین اعتبار نبضهٔ واحد کفایت کند
و تشابه اجزا و اختلاف آنها بحسب طول نبضه معتبر ست زیرا که اعتبار این در عرض و سمک مشکل بود بنا بر قلت ظهور آنها درین هر دو قطر
سوم آنکه باعتبار جزو واحد از اجزای نبضه بود یعنی اگر موقع اصبع واحد باینطور باشد که اول انبساط و آخر او و ما بین هر دو متشابه
باشند در امور مذکوره آنرا مستوی نامند و الا مختلف گویند مثل آنکه آخر انبساط نبضهٔ واحد اسرع بود بنا بر شدت حاجت یا ضعف
باشد بنا بر ضعف و درینجا در معرفت استوا و اختلاف کفایت میکند موقع اصبع واحد بدون اعتبار باقی مواقع که در نبضهٔ واحد اند
و مستوا انکه نبض باعتبار نبضات مختلف باشد و نظر باجزای نبضه و یا جزو واحد مستوی بود و یا بالعکس پس مستوی حقیقی آن باشد
که استوا در نبض هم باعتبار اجزا و جزو واحد نبضه و هم باعتبار نبضات بود و همچنین مختلف حقیقی آنکه اختلاف در نبض هم باعتبار
اجزای نبضه و جزو واحد آن و هم باعتبار قرعات بود و باید دانند که اگر چه اعتبار استوا و اختلاف در اجناس دیگر مثل جنس امتلا و خلا
و ملمس آله اصعب از اعتبار امور خمسهٔ مذکوره نیست لیکن ملاک امر بنا بر اعتبار استوا و اختلاف این جنس مصروف بامور مذکوره
است زیرا که اظهر از آنچه دران استوا و اختلاف واقع میشود همین امور خمسه اند و نبض مستوی علی الاطلاق آنست که در جمیع امور خمسهٔ
مذکوره مستوی باشد و اگر در یکے از امور مذکوره مستوی بود پس نبض در ان مستوی باشد فقط چنانچه گویند که این نبض مستوی در
قوت ست یا در سرعت و جز آن و همچنین حال نبض مختلف ست که یا مختلف علی الاطلاق بود و یا مختلف در امرے که دران مستوے
نباشد و اقسام مرکب نبض مستوی و مختلف بطور ثنائی و ثلاثی وغیره بسیار اند هر یکی از انها از اقسام مرکبات که در تعلیم نبض
مرکب مسطور خواهد شد استنباط نمایند **باجمله اسباب اختلاف نبض سه گونه است یکی** ثقل ماده که مانع از حدوث حرکات بر نهج
استقامت باشد **دوم** مجاهدهٔ قوت با مرض چنانچه در ایام بحارین میباشد **سوم** چیزهائیکه از خارج وارد بدن مے شوند

همچون فرح و بیم و غضب و غیر آن اما شیخ الرئیس و بعضی دیگر ثقات اقسام مذکوره را بدین طور بیان نموده اند که سبب اختلاف نبض
یا مع ثبات قوت بود و آن ثقل ماده است از طعام یا از خلط زیرا که طبیعت در اشتغالت بسوی هضم طعام و انضاج خلط متوجه
میشود و از فعل نبض بر میگردد و در نبض صغر و بطوء و تفاوت رو نماید پس چون حاجت زیاده میشود بسوی ترویح و اقبال بر نبض مینماید و فعل
او جهد می نماید و نبض قوی و سریع و متواتر میشود علی حسب الحاجة الی الترویح پس متوجه میشود بسوی هضم و نضج بار دیگر و همچنین منتقل میشود
از یکی ازان هر دو بدیگرے یعنی از انصراف بسوی اجتهاد و بالعکس پس حادث میشود اختلاف تا آنکه مستولی شود طبیعت بر ماده غذائیه
و خلطیه و دفع کند آنرا و سبب دیگر آنست که ماده غذائی یا خلطی بر اعضا ثقل و کلال می آورد و ثقل متحرک معاوق قوت محرکه از
تحریک مستوی میگردد و اگرچه قوت فی نفسها قوی باشد پس جهد میکند طبیعت در تحریک برای ترویح تا آنکه غالب میشود کلال و
اعیا بنابر عدم مطاوعت آله بواسطه ثقل امتلائی پس وقفه میکند از تحریک برای استراحت تا آنکه حاجت کثرت پذیرد و پس اختلاف
حادث میگردد و عام ست که خلط مورم باشد یا غیر مورم لیکن مورم بنابر اضعاف عضو و دوام بقای آن در موضع واحد ایجاب
ثقل اکثر می نماید و ایضا هرگاه خلط محدث اختلاف در شرائین باشد ایجاب اختلاف اکثر بود بهر آنکه ثقل در نفس آله محرکه است و خاصه گاه
قریب بدل باشد زیرا که درین حالت ثقل قریب از مبدا قوت حیات بود و یا سبب اختلاف نبض مع ضعف قوت بود و آن مجاهده
قوت و مرض ست بهر آنکه طبیعت بنابر اشتغال خود با مرض بر تحریک مستوی متمکن نباشد بلکه بواسطه ضعف از تحریک مستوی عاجز
میشود پس اجتهاد میکند در تحریک برای ترویح بعده توقف میکند ازان بنابر عجز بیشتر و عود میکند بسوی تحریک و بدانکه چون ثقل ماده
و ضعف قوت مفرط شود نظام و حسن وزن نبض را نیز باطل میکند زیرا که دران هر دو نوعی از استواست و هرگاه اشتداد میکند سبب
اختلاف پس مشتد میگردد اختلاف حتی که در نظام و وزن **و از جمله اسباب اختلاف** امتلائی عروق ست از خون و
سائر رطوبات که در عروق باشند بنابر افراط کمیت یا کیفیت و اختلافی که از امتلائی دموی بود فصد آنرا زائل میکند لا محاله
سببه و هو الامتلاء الدموی و شدیدترین چیزیکه در امتلای دم موجب اختلاف میشود خون لزج و خانق روح متحرک در شرائین
است که بسبب لزوجت خود روح را از نفوذ و جریان در شرائین منع میکند و خصوصا وقتیکه این امتلا قریب از قلب باشد که درین
صورت ایجاب او مر اختلاف را بیشتر بود لقربه من مبدا الحیوة **و از اسبابی** که اختلاف در مدت قصیر واجب میکنند
امتلای معده از طعام ست و غم و فکر و جز آن هر آنچه موجب توجه طبیعت شود بسوی خود بحیثیتی که طبیعت از تحریک مستوی
نبض برگردد و حاجت زیاده تر شود پس طبیعت متوجه شود بسوی تحریک مستوی و هکذا لا یزال ینتقل الی احدهما عن الآخر
و وجه اختلاف نبض در امتلای معده از غذا آنست که طبیعت در چنین وقت مجاهده و مقاومت با غذا میکند و درین اثنا گاهی غذا
بنابر کثرت خود قهر بر طبیعت می نماید پس نبض ضعیف میشود و گاهی طبیعت بواسطه هضم بر غذا غالب می آید پس نبض قوی میگردد
وجه قصر مدت ظاهر ست که این اختلاف تا زمان هضم طعام و انحدار او از معده می ماند اما آنجا که در معده خلط ردی باشد
اختلاف نبض دوام پذیرد و زائل نشود تا بقیه چیزی ازان خلط بهر آنکه فم معده شدید الحس ست پس چیزیکه ازان باقی ماند در هضم

عصیان نماید اختلاف دوام کند بلکه گاهی آن خلط مودی بخفقان معدی شود و نبض خفقانی گردد و آن نبض کثیر الاختلاف
است و در عظم و صغر و سرعت و بطوء و تواتر و تفاوت و بعضی گویند که آن نبض ضعیف صغیر متواتر مختلف مائل بسوی جهت واحد بنا بر
کثرت حاجت میباشد **و بدانند** که گاهی سبب اختلاف نبض صلابت آله بود که در حرکت بسهولت مطاوعت نمیکند و قوت از
تحریک مستوی عاجز میشود بنا بر لحوق اعیا پس استراحت می کند و باز بسوی تحریک عود می نماید و نبض مریض عشق مثل نبض
صاحب هم مختلف میباشد زیرا که طبیعت عاشق متوجه میشود بسوی تخیل محبوب و استحضار صورت آن و تفکر در ان پس منصرف
میگردد از نبض تا آنکه حاجت شدید گردد پس متوجه میشود بسوی نبض و هکذا ینتقل من احدهما الی الآخر و یحدث الاختلاف
و یا بسبب آنکه عاشق دائم میان یاس و رجا میباشد پس هرگاه غالب میشود بروی رجا نبض او مثل نبض مسرور عظیم لین مائل
ببطوء و تفاوت میگردد و هرگاه غالب میشود بروی یاس نبض او مثل نبض مغموم صغیر ضعیف متفاوت بطی میگردد و ایضاً در سوء مزاج
رطب قلب نبض لین و مختلف در سرعت و بطوء میباشد سبب لینت ظاهرست و موجب اختلاف آنکه درینجا ضعف در غایت
نمیباشد پس قوت جهد میکند در تحریک آله بسرعت علی قدر طاقت بعد از ان اعیا بآن لاحق میشود پس اخذ می کند در استراحت
و بطوء و همچنین در حمی یوم غشی بسبب اختلاف حرکت روح و اختلاف حال قلب نبض ضعیف و مختلف می باشد **و بدانکه**
نبض در حمی صفراوی بحران ابتدا مختلف میباشد چنانچه در سائر حمیات عفنی بنا بر آنکه اخلاط عفنه درین وقت مجتمع میشوند
پس ثقل می آرند بر طبیعت و ضغطه میدهند آنرا پس ضعیف میشود در تحریک مستوی و بعد از زمانه ابتدا مستوی عظیم سریع
میگردد بنا بر لطافت صفرا و خفت آن بر قوت چه عفونت زیاده میکند رقت لطافت در وی و تحلیل میشود اکثر از ان به تبخیر پس
حرکت میکند طبیعت برای تحریک نبض براستوا و میگردد نبض عظیم سریع بنا بر انتعاش حرارت غریزی و انتهاض قوت و بنا بر
شدت حاجت بسوی اخراج ابخره و دخانی متحلل از ماده عفنی و بسوی استنشاق هوای بارد بواسطه غلبه حار ناری و التهاب آن
و مخفی نماند که بودن نبض مختلف در ابتدا از خواص و دلائل حمی غب ست بخلاف سائر حمیات عفنه که در ان اختلاف بزمانه ابتدا
و در تزئید نیز میباشد زیرا که در ابتدا ماده کثیر مثقل میباشد و کذلک در تزئید و بهر آنکه طبیعت در ان هر دو زمان مشغول بنضج
ماده میباشد و در منتهی کم میگردد بنا بر تحلل ماده بحرارت و اخراج آن باستفراغ و مانند آن واما در انحطاط که ماده بسیار کم میگردد
و طبیعت بروی بشدت مستولی میشود پس بالضرور اختلاف کمتر عارض میگردد لیکن بدانند که نبض گاهی مختلف میشود بسبب اختلاف
ماده در غلظ و لطافت و قلت و کثرت نضج و عدم آن و مانند آن که موجب اختلاف حال نبض ست و گویند که نبض مختلف
مائل بضعیفی در فصل خریف و بلاد مختلفة الهوا نیز میباشد **اکنون بدانکه** چون سبب اختلاف نبض معلوم شد پس عدم
آن سبب استوای نبض خواهد بود یا بجهة استوا السبب استمرار فعل طبیعت بر نهج واحد و بقای آن بر اعتدال و انتفای
مانع از استمرار فعل او میباشد **جنس نهم ماخوذ از نظام و غیر نظام نبض در اختلاف** و آن دو نوعست
مختلف منتظم و مختلف غیر منتظم اما منتظم آنست که برای خلاف و نظام محفوظ محدود بود که بر ان دور کند یعنی اختلاف آن

هر نوع که باشد بر یک وتیره بود و آن بر دو وجه است **یکی** منتظم علی الاطلاق و او آنست که تکرار آن بر یک اختلاف باشد مانند آنکه اگر سریع باشد سرعت در هر نبضه مثل و ثلث سرعت نبضه که مجاور و بعد آنست باشد یعنی دران یک اختلاف باشد پس بران استمرار نماید **دوم** منتظم مدور و او آنست که برای متکرر آن دو دورهٔ متخالفه و یا زیاده باشد مانند آنکه سرعت در هر نبضه مثل و ثلث سرعت نبضه که مجاور آن و بعد از آنست باستمرار رود تا عددی معین پس برگردد سرعت هر نبضه مثل و نصف سرعت نبضه که مجاور آنست و بعد از ان و مستمر رود تا عددی معین پس برگردد و رجوع نماید بسوی دورهٔ اول تا آنکه تمام کند این نیز عدد معین را پس رجوع نماید بسوی دورهٔ ثانیه و علی هذا القیاس **و اما نبض غیر منتظم** ضد منتظم بود یعنی آنکه حرکت کند رگ حرکات مختلفه بغیر ترتیب و بغیر حفظ نظام **الکون** بدانند که سبب نبض مختلف منتظم ضعف سبب نبض مختلف ست لدلالته علی تشابه حال البدن فی الاختلاف و ازین جهت شدید الرداءة نیست و اگرچه نسبت بمستوی ردیست زیراکه عدم تشابه که لازمهٔ اختلاف است در منتظم هم موجودست لیکن ردارت نبض مختلف غیر منتظم ازین زیاده است لدلالته علی عدم تشابه حال البدن اما بقول مسیحی شارح قانون مختلف غیر منتظم بنابر دلالت او بر تقلقل سبب اختلاف جدا از مختلف منتظم ست که دلالت بر تمکن سبب و استقرار آن دارد و لیکن حق آنست که اگرچه مختلف منتظم دال بر تمکن سبب اختلاف ست لا غیر منتظم بنابر دلالت او بر قوت سبب اردأ ست زیراکه سبب غیر منتظم اقوی از منتظم ست و تمکن سبب ضعیف مقاومت قوت سبب غیر متمکن نمیکند **بالجمله** سبب نبض مختلف غیر منتظم یا شدت سبب نبض مختلف ست یا کثرت آن که نظام اختلاف را که دران نوعی از استواست باطل می کند **جنس دهم ماخوذ از وزن** بدانکه نزد شیخ الرئیس مراد از وزن درینجا مقایسه مقدار زمانی ست که دران حرکت بود بزمانیکه دران سکون باشد نه مقایسهٔ زمان حرکت بزمان حرکت و زمان سکون بزمان سکون که آن از جنس استوا و اختلاف ست زیراکه مقایسه زمان یک حرکت بحرکت دیگر باعتبار استوا و اختلاف آنهاست در سرعت و بطو و مقایسهٔ زمان سکونی بسکون دیگر باعتبار استوا و اختلاف آنهاست در تواتر و تفاوت و مراد از زمان حرکت زمان حرکت انبساطی ست فقط و از زمان سکون زمان واقع بین الانبساطین که حرکت دران محسوس نشود نه زمان حرکت انقباضی و سکون مرکزی لعدم احساسها پس درینجا قیاس زمان حرکت حقیقی بزمان سکون مجازی معتبر باشد لا غیر و سکون مجازی سکون واقع بین القرعتین ست که آن مرکب از سکون محیطی حقیقی و کل حرکت انقباضی و سکون مرکزی حقیقی و ابتدائی حرکت انبساطی ست و حرکت دران محسوس نشود کما ذکرنا فی السابق ایضاً بالجمله جنس مذکور منقسم بدو قسم ست جید الوزن و ردی الوزن **جید الوزن** آنست که نسبت زمان حرکت بزمان سکون بمثل نسبتی باشد که در معتدل بود حسب سن و بلد و فصل و انواع تدابیر و این نبض دلیل اعتدال [illegible] **و ردی الوزن** آنکه نسبت طبعیه که میان زمانهٔ حرکت و سکون ست متغیر گردد و آن سه نوعست **یکی** متغیر الوزن که [illegible] نیز گویند و او آنست که وزن او مثل وزن نبض سنی باشد که متصل بسن صاحب آن بود چنانچه نبض صبیان را مثل وزن نبض شبان حاصل گردد و بالعکس و یا شبان را وزن نبض کهول بحصول انجامد و بالعکس **دوم** مباین الوزن

که مجانب الوزن نیز گویند و او ضد مجاوز الوزن ست چنانکه صبیان را مثل وزن نبض شیوخ بود و بالعکس سوم خارج الوزن و آن آنست
که وزن نبض مشابه نبضی از نبض اسنان نباشد چنانچه نبض مرتعش یا مرتعد بود و بدانند که کثرت خروج نبض از وزن دلالت میکند بزیادی
تغیر حال زیرا که خروج او از وزنی که مقتضی مزاج اوست بسببی میباشد و هر چند که خروج اکثر بود بالضرور سبب او قوی تر باشد و
چون معلوم شد که رداءت وزن تغیر نسبت طبعیه است ما بین زمان حرکت و سکون پس تغیر این نسبت یا بنا بر نقصان زمان
حرکت باشد یا بواسطهٔ نقصان زمان سکون پس برای شیخ علیه الرحمة در نبض ردی الوزن اگر نقص در احوال زمان سکون باشد
سبب او زیادتی حاجت بترویح ست و اگر در احوال زمان حرکت بود پس سبب او زیادتی ضعف ست یا عدم حاجت بشرطیکه
نقص زمان حرکت بسبب قصر مسافت حرکت بود و الا نقص زمان حرکت که به سبب سرعت انبساط باشد از وزن ردی نیست
بلکه محمود ست بنا بر دلالت او بر قوت و فرق در نقصان حرکت که بسبب قصر مسافت حرکت بود و در نقصان حرکت که بسبب
سرعت حرکت باشد آنست که در اول نبض عظیم نباشد و در ثانی که بسبب سرعت حرکت بود نبض عظیم باشد بشرط عدم مانع عظم و این
را در وزن ردی می شمارند لکونه قویا و اما نزد جالینوس نبض ردی الوزن اگر زیاده در انبساط بود دلالت بر مزاج حار ساذج کند و
اگر زیاده در انقباض بود دلالت کند بر امتلا و کثرت بخارات دخانی و قلت حاجت بترویح و بدانند که نقصان زمان سکون مستلزم زیادتی
زمان حرکت ست و نقصان زمان حرکت مستلزم زیادتی زمان سکون لاستیفاء المطلوب و اتحاد المسافة و ظاهر ست که مسافت واحد اگر
از یک طرف بکاهد بطرف ثانی افزاید و بالعکس چنانچه دلیل و نهار مشهود ست پس اگر حرکت رگ بطی یعنی اطول باشد سکون بعدی اسرع یعنی
اقصر شود چه سکون مستوفی مدعای حرکت ست پس سرعت حرکت البطوی سکون لازم باشد و بالعکس و ازین دفع میگردد اعتراضی که بعضی
شیخ می کنند که تغیر نسبت منحصر نیست در انچه شیخ ذکر کرده بلکه جائز ست که بزیادتی در زمان سکون یا در زمان حرکت باشد۔

تعلیم دوم در بیان اقسام نبض مرکب مشتمل بر دو مقاله

مقالهٔ اول در بیان اقسام نبض مرکب باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطوء و تواتر و تفاوت و صلابت و لین
و امتلا و خلا حسب ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و سداسی که هر یک بفصول علحده مسطور میگردد و وجه ترکیب
نبض باین طور در انواع مذکوره آنست که مثلاً اگر دو قسم نبض از انواع مذکور خارج از اعتدال جنس خودها باشند و باقی اقسام بر
اعتدال خود بوند آنرا از قسم ثنائی شمرند و اگر سه قسم خارج و باقی انواع معتدل باشند آنرا از قسم ثلاثی قرار دهند و علی هذا تا قسم
سداسی که دران جمیع انواع مسطوره خارج از اعتدال خودها باشند و چون مقصود از بیان تراکیب مذکوره تبیین اقسام
خارج الاعتدال از انواع مذکور ست لهذا تراکیب اقسام معتدله از انواع مذکوره ترک ساخته و همچنان تراکیب اضداد هر یکی
از ان انواع مثلاً عظیم و صغیر و جز آن که در بادی النظر عدم امکان اجتماع آنها مشهود ست بتحریر نیاورده و وجه ترک
ترکیب انواع باقی اجناس نبض آنست که انواع جنس استوا و اختلاف هر کدام از اقسام ثنائی و ثلاثی وغیره که منظور باشد

از اقسام مذکوره دریافت نمایند و انواع جنس نظام و غیر نظام را که جنس ثانی کو رفی الحقیقة نوعی از قسم مختلف ست بعد اثبات اختلاف در اقسام مسطوره ازان استنباط کنند و اگر خواهند انواع جنس وزن را نیز بر اقسام مذکور قیاس نمایند و انضمام انواع جنس ملمس بجهت عمومیت آن با اقسام مسطور چندان احتیاج ندارد و هرچند که سبب هر قسم مرکب از بسائط آن دریافت میگردد اما چون استخراج آن خالی از تکلف مصون از احتمال وقوع غلطی نبود بنا بر علیه سبب یک بذیل آن مضبوط گشت تا طالب در ادراک آن تاملی روند بدو این مقاله متضمن بر پنج فصل ست۔

فصل اوّل در بیان اقسام مرکب ثنائی نبض و آن پانزده قسم ست

قسم اول در انواع نبض مرکب ثنائی باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و این قسم نبض بر چهار نوع بود یکی نبض عظیم و قوی سببش غلبه قوت ست و کثرت حرارت چندانکه بعظم اکتفا کند و بسرعت و تواتر بود ی نگردد و این چنین نبض در جنس مردان طبعی بود بهر آنکه مزاج رجال اسخن و اشد القوة از نساست چه آنها کثیر الحرکت و ریاضت اند و طبیعت جبلت آنها بر همین حال ست و کذا نبض ابدان قضیف اعظم و اقوی از ابدان فربه باشد و نبض در سن شباب نیز عظیم و قوی بود و معتدل در سرعت و این بسبب کثرت حرارت و شدت قوت شبان میباشد و بنا بر آن اکتفا می کنند بعظم و سرعت معتدل از شدت سرعت و تواتر و نبض مذکور در فصل ربیع نیز حادث شود بنا بر آنکه مزاج فصل مسطور معتدل در حر و برد میباشد و اعتدال مزاج مزید قوت و حافظ او ست و گویند که نبض ساکنان بلاد معتدل المزاج مثل بلدان موضوعه بر خط استوا شبیه بنبض فصل ربیع میباشد لاتحاد سببهما و الهواء المعتدل یجعل النبض شبیهًا بالنبض الربیع ایضًا و در خفقان که از ذکای حس قلب حادث شود نیز این نبض یافته میشود و در مزاج طبعی حار بنا بر قوت فاعل و مطاوعت آله نیز نبض عظیم و قوی باشد اما اگر حرارت مزاج ناطبعی بود هرچند که ناطبعی قوی تر بود قوت نبض ضعیف تر باشد چنانچه در حمی محرقه و غیره میباشد و ایضًا اگر صاحب مزاج بارد اصلی طعام گرم بخورد و با مزاج او لبا زد نبض او عظیم و قوی شود و ایضًا بعد هضم طعام در وسط خواب قوت و عظم در نبض حادث شود بنا بر تزئید قوت و حرارت مزاج بغذا و انصراف حرارت غریزی بطرف خارج و مبدا او برای تدبیر غذا و زیادتی لین آله بنفوذ غذا و گاهی نبض عظیم میشود و در قوت زیاده میگردد و بمجرد تناول طعام قبل از هضم و تولید روح ازان و فیضان قوی بران بلکه برائحه طعام و این حالت بنا بر قلت مواد غذائی رود هد که طبیعت هنگام فقدان طعام آن مواد را اندک اندک خرج میکند تا که بالکل فانی نشود و بقای آن مزاج فانی نگردد پس وقتیکه غذا وارد شود آن مواد را که نزد او موجود ست بخوبی صرف می نماید برای تولید ارواح و قوی پس قوت در اسرع مدت ظاهر میشود و مدتی این تاثیر باقی می ماند لکونه علی المجری الطبعی الطبیعی [illegible] میباشد یا اکثری و ایضًا کسیکه بآب گرم غسل کند خصوص در حمام پس در اول یعنی قبل از انکه در تحلیل افراط شود نبض او عظیم و قوی شود بنا بر تزئید قوت و حاجت موجب ازدیاد قوت انتعاش حرارت غریزی ست و تفتیح مسام که مسهل تحلیل فضول مشقله علی القوة ست و باعث تزئید حاجت سخونت آب و هوا بود و بعد ازان که تحلیل بافراط شود نبض ضعیف و صغیر گردد لضعف القوة لفرط التحلیل

و اگر استحمام به آب سرد نمایند و ظاهر تن سرد شود و در باطن حرارت محتقن و جمع گردد نبض قوی اندک عظیم شود موجب بادی قوت قوت
آله اوست که حرارت باشد و سبب عظم اندک افزولی قوت مع برودت کثیف آله است و در ریاضت معتدل نیز نبض بتدریج عظیم و
قوی گردد بنابر انتعاش حرارت غریزی اما در آخر ریاضت سریع و متواتر شود لما سنبینه ان شاء الله تعالی **دوم** نبض عظیم ضعیف
و این نوع محصلة الوجود نیست چه عظم نبض را قوت شرط است و ضعف آن موجب صغر است پس اجتماع عظیم با ضعیف ممکن نباشد مگر آنکه
سببش کثرت حرارت باشد چه در صورت شدت حاجت نبض عظیم با ضعیف ممکن الجمع است کما مر فی اسباب نبض العظیم **سوم** نبض
صغیر قوی سبب صغر این نبض عجز انضغاط قوت تحت ماده غذائی یا خلطی صورت نه بندد چه ظاهرست که سببش اگر ضعف قوت
بود اجتماع او با قوی محال ست و اگر صلابت آله بود که با وجود قوت نبض را از عظم باز داشته بصغر آورده درین صورت از
سرعت خالی نباشد بنابر حصول ترویح که از عظم فوت شده و نیز خالی از صلابت نبود و معهذا لیس بمحصلة الوجود عند
جالینوس لما سنبین فی النوع الاول من القسم الثامن ان شاء الله تعالی و اگر موجب صغر قلت حاجت باشد درین حالت
تفاوت و بطوء نبض نیز شامل بود زیرا که در صورت عدم حاجت ترویح اول تفاوت و بطوء میباید پس عظم زائل میشود
چهارم نبض صغیر ضعیف سببش ضعف قوت فقط یا قلت حرارت ضعف قوت باشد لیکن در صورت فرط برودت بطوء نیز لاحق شود بعد
الافتقار بالترویح و باشد که سبب صغر انضغاط قوت تحت ماده خلطی یا غذائی باشد اما صلابت آله بنابر لزوم صلابت نبض آن
سبب صغیر و ضعیف نمی تواند شد کما لا یخفی بالجمله نبض صغیر ضعیف در ابتدای خواب قبل هضم طعام نیز میشود زیرا که حرارت غریزی
درین وقت بطریق انقباض غور تمامه متوجه بسوی باطن میگردد برای هضم غذا و انضاج فضول و لامحاله همچو مقهور در باطن
محصور میباشد و هرگاه حرکت و بطریق انبساط نباشد و قوای ظاهری ضعیف شوند بسبب توجه حرارت بتمامه طرف باطن پس
بالضرور نبض صغیر و ضعیف گردد و باشد که بطوء و تفاوت نیز بسبب ضعف لاحق شود و حین انهضام طعام در وسط نوم نبض عظیم
و قوی میشود کما قلنا فی النوع الاول من هذا القسم و در آخر خواب عظیم و قوی و بطی میگردد اما بعد ازان چون نوم بطول
انجامد و در خواب افراط رود در آخر باز نبض عود بضعف و صغر می نماید زیرا که بواسطه اختناق حرارت غریزی و انضغاط قوت تحت
فضولی که مستحق استفراغ در یقظه میباشد قوت ضعیف میشود از استیفای انبساط و ازین جهت گفته اند که واجب ست بیدار گردن نائم بعد
هضم غذا حتی که دفع شوند فضول بطریق بول و براز و مخاط و بزاق و این نبض در آخر ریاضت و استحمام که فزودن از اعتدال و
موجب تحلیل گردد و در حالت عدم غذا نیز یافته میشود بواسطه ضعف قوت از تحلیل مفرط و چون تحلیل بحد افراط رسد بطوء و تفاوت
نیز لاحق شود و در غشی و حمی یوم غمی و حمی یوم فزعی و در فزع غیر ناگهانی نیز عارض میشود بسبب غور و اختفان روح و حرارت در
باطن و عروض ضعف قوت ازان بخلاف ترس ناگهانی که دران سریع و مرتعد و مختلف غیر منتظم باشد و ایضاً این نبض در حمی
یوم سهری ظاهر میگردد لضعف القوة من کثرة التحلل وقلة الاستخلاف لسوء الهضم و همچنین در حمی یوم تعبی و جوعی
نیز بسبب ضعف قوت پدید آید و در حمی بلغمی بسبب قلت حاجت و ضعف قوت و انضغاط آن از کثرت مقدار بلغم نیز می باشد

وایضاً نبض مذکور در استرخا و فالج بسبب آنکه قوت را نفوذ جید و اتصال بسوی اعضا نمی باشد بنابر وقوع سده در ابتدای
عصب که بعضو مسترخی آید یا در ابتدای نخاع نیز حادث شود و هرگاه مرض قوی گردد بطی و متفاوت شود و در آخر عند لالل
قوت علت متواتر گردد مگر تواتر او معنوی نباشد بلکه بعد نقرات کثیره متفاوت گردد و لهذا جالینوس این نبض را متواتر معتبر
نامیده و در اعلال مادی معده مورم و غیر مورم نیز نبض صغیر و ضعیف می باشد بسبب ما یعرض للقوة من الثقل مرة والا
نحلال اخری و در اوجاع باطنی نیز نبض صغیر و ضعیف می گردد لتوجه الطبیعة الی الباطن و ترک اهتمام النبض قسم

دوم در انواع نبض مرکب ثنائی

باعتبار عظم و صغر و سرعت و بطو و این نیز از چهار نوع خالی نبود اول نبض عظیم
و سریع سبب او شدت حرارت ست چندانکه عظم بدان کفایت نکند و اگر حرارت نباشد بود تواتر نیز با آن ضم گردد و این نبض در امزجه حار
بیبا شد بنابر حاجت بسوی ترویح حرارت و هنگام بیداری که عقب خواب طبعی باشد نخست نبض عظیم و سریع شود پس بحالت طبعی
خود باز گردد بسبب رجوع روح و قوت بسوی حال خود در ظهور و بروز و در مالیخولیای دموی نیز این نبض یافته میشود لشدة الحاجة
الی الترویح وایضاً این نبض در حمی یوم دموی بنابر اجتماع دو مرض حار یعنی حمی و ورم که این هر دو را شدت احتیاج بسوی
تطفیه لازم ست ظاهر میگردد و در صورت قلت اکل طعام نیز عظیم و سریع مائل بقوت باشد و در حمی عفنی دموی نیز عظیم و سریع
و مختلف بود **دوم** نبض عظیم و بطی سببش کثرت حرارت ست چندانکه از عظم تجاوز نکند و ضعف قوت چندانکه مانع عظم نباشد
اما آنجا که سبب بطو غایت ضعف قوت باشد درین صورت حصول عظم با بطو امکان ندارد چه وجود عظم را وجود قوة ما شرط ست کما
مر فی سبب النبض العظیم و گویند که نبض مهزول قیاس به نبض سمین عظیم و بطی باشد **سوم** نبض صغیر و سریع سبب این صلابت
آله بواسطه سوء مزاج حار یا یابس و زیادتی حاجت بود که آنچه بباعث صلابت از عظم فوت شده بسرعت تدارک آن کند و اگر حاجت
زیاده تر شود تواتر نیز ظهور نماید لعدم اتمام الحاجة بالسرعة پس هرگاه آله لین شود نبض از صغر بعظم میل کند لیکن وجود این نوع
در صورت صلابت آله بدون صلابت امکان ندارد و آنهم بشرطیکه اسباب صلابت یعنی سوء مزاج حار یا یابس یا تحلیل مفرط
موجب ضعف مفرط نگردد که درین صورت وجود سرعت که بی قوة تامه نباشد با ضعف محال ست بلکه درین حالت عوض سرعت تواتر
رو نماید و گویند که این نبض در صداع صفراوی و سرسام صفراوی و دوار صفراوی و حمی یوم شمسی یافته میشود بسبب شدت حرارت
صفرا یا ساذج که مستلزم شدت حاجت بسوی جذب هوای بارد ست و شدت یبوست آن که مستلزم صلابت آله و عصیان آن
از انبساط تام ست و یا سبب صغر این نبض انضغاط رگ باشد زیر گوشت و باعث سرعت تدارک حاجت که از عظم فوت شده
چنانچه نبض سمین همچنین باشد اما اگر فربهی او از گوشت باشد سرعت و قوت بیشتر بود و اگر فربهی او از شحم باشد برخلاف آن بود
و یا انضغاط قوت تحت ماده چنانچه در ابتدای نوبت حمی عفنی پدید آید و مختلف بود و در میانه نوبت عظیم و قوی گردد و صغر که از
ضعف قوت و قلت حاجت بود حصول او با سرعت ممکن نباشد چه سرعت را قوت و شدت حاجت درکار ست **چهارم**
نبض صغیر و بطی سبب او نقصان حاجت ست بنابر غلبه برودت و ضعف قلیل چه اگر سبب صغر و بطو ضعف قوت بکثرت بود

بدون ضعف نبض نباشد و اگر سبب صغر با وجود ضعف صلابت آله بود بدون صلابت نبض ممکن نبود و اگر با وجود قوت صلابت آله
موجب صغر باشد درین صورت وجود بطؤ با صغر امکان ندارد چه قوت قوة با صلابت آله موجب سرعت ست نه بطؤ و قوت
قوة با لین آله باعث عظم ست نه صغر پس نقصان حاجت سبب این قسم باشد نه غیر او اما گاهی انضغاط رگ مع قلت حاجت
نیز باشد و گویند که نبض کهول و مزاج بارد چنین باشد لقلة الحاجة الی الترویح و این نبض در سمین که فربهی او از شحم بود نیز بباشد
بنابر انضغاط نبض و قلت حاجت و قدری ضعف و نبض مذکور در اول خواب نیز حادث میشود بسببی که در نوع چهارم قسم اول نبض
مرکب ثنائی گذشت **قسم سوم در انواع نبض مرکب ثنائی** باعتبار عظم و صغر و تواتر و تفاوت و این هم
چهار نوع بیرون نبود نخستین نبض عظیم و متواتر سببش قوت اندک مع کثرت حرارت ست چه در صورت کثرت ضعف قوت
عظم ممتنع باشد و ضعف هم مدرک گردد و در حالت قلت حرارت وجود تواتر امکان ندارد و اما در صورت کثرت قوت حصول این
قسم نبض بدون سرعت مستبعد می نماید زیرا که در حین عدم ضعف و کثرت حرارت سرعت مقدم بر تواتر بود پس بجز سبب مذکور
نباشد چه در حالت شدت حاجت ادنی قوت در تعظیم نبض کفایت میکند و سرعت را زیادتی قوت در کار ست و در حمی مطبقه این
جهت نبض عظیم و متواتر باشد و در حمی یوم نیز **دوم** نبض عظیم و متفاوت سببا وجود قوت ست و عدم حاجت کثیر بواسطه
اتمام او العظم و استغنا از سرعت و تواتر و این چنین نبض در حالت فرح یافته میشود و در جوانان طبعی بود بوجود اسبابها
لیکن قوت نبض درین نبض لازم بود **سوم** نبض صغیر و متواتر سبب این ضعف قوت و زیادتی حرارت ست چه اگر قوت
ضعیف نبودی عظم و سرعت احداث نمودی نه صغر و تواتر و در صورت قلت حرارت وجود تواتر امکان ندارد و لضرورة الحاجة
در حالت انضغاط و صلابت بی سرعت و صلابت نباشد پس این نوع از ضعف نبض خالی نبود و لهذا این نبض در اوجاع
هنگام ضعف قوت یافته میشود بسبب از دیاد حاجت از فرط التهاب شد التواتر میگردد و بسبب زیادتی ضعف قوت از تطاول
وجع صغیر میشود **چهارم** صغیر و متفاوت سببش ضعف قوت و قلت حرارت ست چندانکه نبض را بطی نسازد و ظاهر ست که اگر
قوت ضعیف نمی بود عظم با تفاوت ظهور می نمود نه صغر و ایضاً در صورت قلت حاجت فقط بطؤ بر تفاوت مقدم می بود پس این
نوع بدون ضعف نباشد و لهذا گفته اند که این نبض در کهول طبعی بود بواسطه ضعف و عدم حاجت آنها اما بنا بر آنکه ضعف
آنها که بکثرت نبود سرعت قلیل نیز یار بود و بعضی گفته اند که سبب صغر این نبض انضغاط قوت تحت ماده خلط بارد یا ماده غذا کثیر
باشد مع قلت حاجتی که مؤدی ببطؤ نگردد و تفاوت احداث نماید **قسم چهارم در انواع نبض مرکب ثنائی** باعتبار
عظم و صغر و صلابت و لین و این قسم نیز بر چهار نوع بود **اول** عظیم و صلب و این ممکن الوجود نیست چه عظم نبض را لین شرط
و صلابت موجب صغر ست **دوم** نبض عظیم و لین سببش زیادتی حرارت چندانکه بتعظیم اکتفا کند و غلبه رطوبت سازج یا غریزی ست
یا کثرت رطوبت مادیه مرضیه لیکن نه بدان کثرت که بسبب انضغاط قوت بنا بر ثقل آن ضعف و صغر نبض رو نماید و این قسم نبض
در اکثر امراض دموی مثل صداع دموی و قرانیطس و ربع دموی یافته میشود بنا بر لین آله بسبب ترطیب دم و بجهت شدت

حاجت ترویح بسبب حرارت خون و در ینجا بودن قوت قوی ضرور نیست زیرا که هرگاه آله لین باشد در تعظیم نبض ادنی قوت کفایت کند اما سمراد امر آنست که لین آله زائد باشد از لینتی که مقتضی قوت قوة بود تا بواسطهٔ آن جبر نقصان قوت نماید **سوم** نبض صغیر و صلب بسبب او صلابت آله ست بنا بر تمدد عروق یا اعضا یا مادهٔ سودا یا یبس اما بواسطهٔ فرط تحلیل یا برد مجمد چه در تحلیل مفرط ضعف نبض و تواتر نیز محسوس شود و در برد مجمد بطو و تفاوت مدرک گردد و باقی احکام او مانند نبض صغیر باشد که بسبب صلابت بود و آن مذکور گشت و این نبض بسبب جفاف از اغتسال بآب حمامات مجففه نیز عارض شود و در سوء مزاج یابس جگر نیز یافته میشود و بنا بر تمدد عروق باستیلای یبس و جفاف بر آن و این بواسطهٔ ارضیت غذای واصل بعروق بسبب حالهٔ که بسوے مزاج یابس خود میباشد و گویند که نبض صغیر صلب در مزاج یابس میباشد اما اگر با قوت قوی حاجت شدید بود و ذو الفترات عتین و تشنج حادث شود و چون صلابت مفرط گردد نبض مرتعش شود زیرا که قوت درینوقت عاجز میشود از تحریک متشابه و شدت حاجت خواهش تحریک ما فوق طاقت آن میکند پس عارض میشود در تحریک آن همچو رعشه و ایضاً صغر و صلابت نبض در اورام صلب و امراض سوداوی یافته میشود چنانچه در سرسام سوداوے و مالیخولیاے سوداوی و صرع سوداوی و ربع سوداوی نیز نبض صغیر و صلب با اختلاف قرعات بعضی از بعض میباشد سبب صغر و صلابت درینجا یبس آله و تمدد آن و انضغاط بنا بر ورم دماغ یا امتلای آنست از سودا و موجب اختلاف آنست که آله بواسطهٔ صلابت خود مطاوعت قوت در حرکت بسهولت نمیکند پس قوت عاجز میشود از تحریک مستوی **چهارم** نبض صغیر و لین سبب این قلت حرارت ست و کثرت رطوبت غریبه چه در صورت ضعف قوت و لین آله ضعف نبض و بطو و تفاوت نیز با صغر جمع شود و در حالت ضعف قوت با حاجت شدید نبض با وجود صغر ضعف متواتر گردد بنا بر تدارک چیزی که از عظم و سرعت بواسطهٔ ضعف قوت فوت شده

قسم پنجم در انواع نبض مرکب ثنائی

باعتبار عظم و صغر و امتلا و خلا و این نیز بر چهار نوع منقسم ست **اوّل** نبض عظیم و ممتلی سببش کثرت حاجت چندانکه بعظم اکتفا کند و کثرت دم یا بخارات بود و این نبض در مرضی بود که از بخارات قلب باشد نیز یافته میشود و بسبب غلبهٔ حرارت و التهاب و شدت احتیاج بجذب نسیم بارد و اخراج بخار دخانی و بنا بر امتلای ریه از ابخرهٔ قلب و تنگی منافذ هوای استنشاق و کلهٔ عظم مکتفی احتیاج نگردد سرعت و تواتر نیز لاحق شود **دوم** نبض عظیم و خالی سببش بادی حاجت مکتفی بعظم و خلو شریان از کثرت روح یا خون است و این نوع در صورت خلو شریان از روح کثیر متحقق الوجود نیست کما لایخفی مگر در حالت خلو شریان از دم بسبب غلظت خون که صلاحیت نفوذ در شریان نداشته باشد **سوم** نبض صغیر و ممتلی سبب این قلت حاجت چندانکه بصغر اکتفا کند و کثرت مادہ یا روح ست چه در صورت مادهٔ حار که بواسطهٔ انضغاط موجب صغر گردد سرعت لازم بود و در حالت بودن ضعف یا صلابت آله سبب صغر بسبب لزوم ضعف یا صلابت ممکن الوجود نباشد **چهارم** نبض صغیر و خالی سبب او قلت حاجت چندانکه مودی ببطو و تفاوت نگردد و خلو شریان از کثرت خون بنا بر غلظ آن بود چه در صورت قلت روح بسبب لزوم ضعف امکان حصول ندارد

قسم ششم در انواع نبض مرکب ثنائی

باعتبار قوت و ضعف و سرعت و بطو و این نیز از چهار نوع خالی نبود **اوّل** نبض قوی و سریع سببش غلبهٔ قوت و شدت

حرارت ست چه نبض قوی بی قوت و سریع بی حرارت صورت نه بندد و این قسم خالی از عظم یا صغر نباشد بهر آنکه در صورت عدم
صلابت تقدم عظم بر سرعت واجب ست و اگر مانع عظم صلابت یا انضغاط رگ باشد درین حالت بی صغر نباشد مگر آنکه صلابت یا
انضغاط چندان بود که نبض را از عظم بدرجهٔ اعتدالش فرود آرد **دوم** نبض قوی و بطی سببش قوت قوة و قلت حرارت ست چه اگر سبب
بطو ضعف قوت میبود وجود قوی با بطی صورت نمی بست و اگرچه بطی را تقدم صغر لازم ست لیکن میتواند که درینجا غلبهٔ قوت صغر را بدرجهٔ
اعتدالش افتد باشد فافهم **سوم** نبض ضعیف و سریع سبب این ضعف قوت و کثرت حرارت بود و این نوع امکانش چون ندارد ازبراء
آنکه حصول سریع با ضعیف ممکن نباشد لضرورة القوة فی السرعة بلکه در صورت ضعف تواتر عوض سرعت ظاهر میگردد لکون الضعف
سببًا له و ایضًا میتواند که از صغر هم خالی نبود لوجود سببه هو الضعف لیکن در صورت ضعف قلیل و حاجت کثیر اجتماع عظم و سرعت با ضعف نبض
جائز داشته اند و درین حالت باشد که مانع عظم انضغاط بود بقدریکه عظم را بمرتبهٔ اعتدالش فرود آرد و سرعت برقرار ماند **چهارم**
نبض ضعیف و بطی سببش ضعف قوت و قلت حرارت باشد و این ظاهر ست با صغر با این نوع هم باید بود لما مر مگر بصغر صلابت نرسد
لما قلنا فی سبب صغر النبض و گویند که این نبض رضیع بلغمی بیاشد بسبب قلت حاجت بسوی ترویح بنا بر برودت بلغم و بسبب ضعف
قوت که ملاک آن حرارت ست و در آخر حمل بعد شهر سادس نیز نبض مذکور پدید آید بسببی که در نوع اول قسم پنجم نبض مرکب ثلاثی مسطور
گردد **قسم هفتم در انواع نبض مرکب ثنائی** باعتبار قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و این نیز چهارم نوع باشد **اول** نبض
قوی و متواتر سببش قوت قوة و شدت حرارت ست چه نبض قوی را قوت لازم و تواتر با قوت بسبب شدت حاجت بود بواسطهٔ حرارت
شدید تر از انکه عظم و سرعت بآن کفایت کند پس این قسم بدون عظم و سرعت صورت نه بندد و اگر صلابت یا انضغاط رگ مانع عظم
باشد درین صورت بی صغر و سرعت نباشد و مع ذلک چون صلابت سبب صلابت نبض ست پس بصورت وجود صلابت باقی
ماندن نبض بی صلابت نیز خارج از امکان بود و قلبت ان النبض القوی المتواتر لا یخلو عن العظم والسرعة او الصغر والسرعة
تواتر که از ضعف قوت بود وجود او با نبض قوی بسبب اجتماع ضدین هم محال ست **دوم** نبض قوی و متفاوت سبب قوت ظاهر ست
سبب تفاوت قلت حاجت بود چندانکه در اعتدال عظم و سرعت نقصان نیارد چه اگر سبب تفاوت غلبهٔ قوت بود آنرا تقدم عظم و سرعت
لازم ست تا ایفای حاجت بعظم و سرعت و متناهی او از تواتر حاصل شود و اگر برد شدید مقلل حاجت بود دران صورت از
صغر و بطو خالی نبود و ایضًا تفاوت که از ضعف و سقوط قوت بود اجتماع او با قوت ممکن نبود لاستحالة اجتماع الضدین **سوم**
نبض ضعیف و متواتر سببش این ضعف قوت ست چندانکه عظم و سرعت را بمرتبهٔ اعتدال فرود آرد و مودی بصغر نگردد و کثرت حرارت
رضعی بنا بر تدارک بتواتر چیزی را که از عظم و سرعت فوت شده ورنه بصورت شدت ضعف با این نوع صغر و بطو لازم باشد لوجود
سببهما و هو الضعف **چهارم** نبض ضعیف و متفاوت سببش ضعف قوت بود لیکن نه چندانکه باعث صغر گردد و اگر سبب متفاوت درینجا
برد شدید مقلل حاجت با سقوط قوت باشد پس این نوع هم از صغر و بطو خالی نبود لوجود سببهما و هو الضعف البرد و تفاوت که بسبب غلبهٔ
قوت بود شمول او با نبض ضعیف خارج از امکان ست کما لا یخفی **قسم هشتم در انواع نبض مرکب ثنائی** باعتبار قوت

وضعف وصلابت ولین واین قسم نیز بر چهار نوع بود **نخستین** نبض قوی وصلب این نبض بی صغر نباشد وبقول جالینوس اصلا محصلة الوجود نیست چه او گوید که قوت بی اعتدال مزاج نباشد وصلابت را حرارت مزاج لازم بواسطهٔ سوء مزاج حار ساذج یا یابس یا تحلل مفرط یا برد مجمد واین همه مضعف قوت اند راقم گوید میتوانند که بعض اسباب صلابت مثل تمدد اعضا وعرق موجب ضعف قوت نگردد ودران صورت اجتماع نبض قوی با صلب ممکن باشد ومحتمل که وجه قائل بودن شیخ بوعلی سینا وغیره باجتماع نبض قوی با صلب همین باشد ویا آنچه در سبب نبض قوی گذشت **دوم** نبض قوی ولین سبب او قوت قوة وغلبهٔ رطوبت ساذج ست اما در صورت کثرت حاجت این نبض بی عظم نباشد واگر حاجت زائد تر بود سرعت نیز ضم گردد وقید رطوبت بساذج بهر آن کرده شد که غلبهٔ رطوبت مادی گاهے بنا بر انضغاط باعث صغر میشود ودران صورت حصول این نبض ممکن نباشد وگاهی بسبب اضعاف قوت موجب ضعف نبض میگردد وآن ضد قوت ست واجتماع الضدین محال **سوم** نبض ضعیف وصلب سبب این ضعف قوت وصلابت آله باشد واین بی صغر نبود للزومه بالصلابة وبصورت وجود حرارت تواتر تیز یار گردد بنا بر تدارک چیزیکه از عظم وسرعت فوت گشته **چهارم** نبض ضعیف ولین سببش ضعف قوت وغلبهٔ رطوبت بود وآین نبض در نقصان باده که از ضعف قلب باشد یافته میشود بنا بر ضعف قوت که محدث ضعف نبض درخاوت رگ ست اما اگر ضعف زیاده بود با صغر وبطو باشد لاقتضار کثرة ضعف القوة لهما واگر حاجت زاید بود تواتر نیز بران افزاید

قسم نهم در انواع نبض مرکب ثنائی باعتبار قوت وضعف وامتلا وخلا واین قسم نیز از چهار وجه بیرون نبود **اول** نبض قوی وممتلی سببش قوت وامتلای شریان از خون ست **دوم** نبض قوی وخالی واین محصلة الوجود نیست للزوم الضعف بالخالی **سوم** نبض ضعیف وممتلی سببش ضعف قوت چندانکه مودی بصغر نگردد وامتلاست اما اگر امتلای شریان از خون طبعی یا روح بود وجود او ممکن نیست لاجتماع الضدین مگر آنکه امتلای او از خون غیر طبعی یا بنا بر بعض اسباب دیگر امتلا باشد **چهارم** نبض ضعیف وخالی سببش ضعف قوت لیکن نه چندانکه موجب صغر گردد وکمی خون یا روح ست

قسم دهم در انواع نبض مرکب ثنائی باعتبار سرعت وبطو وتواتر وتفاوت واین قسم نیز بچهار طرح متنوع گردد **اول** نبض سریع ومتواتر سببش شدت حرارت بود مع اندکی ضعف یا صلابت آله یا انضغاط رگ چه در صورت عدم ضعف وصلابت وانضغاط بدون عظم وجود این نبض امکان ندارد مگر آنکه صلابت یا انضغاط چندان بود که مانع عظم شود ومودی بصغر نگردد یا آنکه قوت آن قدر کم باشد که بعظم وافی نبود چنانچه گفته اند که هرگاه ریاضت زیاده از اعتدال شود دران حالت نبض سریع ومتواتر گردد بسبب افراط حرارت که احداث میکند آنرا حرکت وبواسطهٔ قصور قوت که بعظم وفا نکند وآین نبض در صداع حار ودر ربع صفراوی وخصوصاً در انتهای نوبت ربع نیز یافته میشود وایضاً نبض کودک بقیاس نبض بالغ سریع ومتواتر بود ودر قوت وعظمی معتدل اما نظر بحال صاحبش عظیم باشد وسببش کثرت حاجت ست بنا بر تعدیل حرارت زیراکه حرارت غریزی در ابدان صبیان بسیار میباشد وچون قوت ایشان ضعیف ست پس قائم میشود سرعت وتواتر مقام عظم در ادخال هوا وبعد ازان هر قدر که در قوت ونمو

زیاده گردد سرعت و تواتر بکاهد و عظم بیفزاید تا آنکه منتهی شباب گردد پس نبض او در غایت عظم و قوت رسد و در سرعت و تواتر معتدل
شود و هرگاه بسن کهولت رسد نبض او در جمیع احوال مذکوره بنقص شروع کند و مدام حسب زیادتی سن این احوال اندک اندک
بکاهد تا آنکه بسن شیخوخت رسد نبض او صغیر بطی گردد و در ورم حار نیز نبض سریع و متواتر گردد مع منشاریت و ارتعاش و هر
چند صلب تر گردد منشاریت ظاهر تر شود و هرگاه خراج پخته شود از منشاریت بگردد و موجی شود و اختلاف در آن ظاهر تر گردد
و سرعت و تواتر جهت سکون حرارت کمتر شود **دوم** نبض سریع و متفاوت سببش کثرت حرارت و غلبهٔ قوت ست مع اندکے
صلابت مانع عظم چه اگر آله مطاوع باشد عظم نیز موجود شود و اگر صلابت آله زیاده باشد صغر حادث گردد و بدانند که تفاوت درین
نوع تا زمانی باشد که ایفای حاجت بعظم یا سرعت و استغنا از تواتر بود و الا اگر حاجت زاید بود چندانکه عظم و سرعت بدان کفایت نکند
درین حالت مع سرعت تواتر ضم گردد نه تفاوت **سوم** نبض بطی و متواتر سبب این ضعف قوت یا قلت حاجت بود و این چنین نبض
با صغر باشد لوجود سببها و اگر گویند که تواتر را شدت حاجت واجب ست پس درینجا با وجود تواتر قلت حاجت چگونه صورت بندد گویم
که هرگاه نبض صغیر و بطی بود لازم نیست که تواتر او بنا بر زیادتی حاجت بر حاجت طبعی باشد بلکه بنا بر کمی حاجت ازان بود لیکن
چون حاجت نسبت صغر و بطو شدید باشد پس بسوی تواتر مضطر میگردد حاصل آنکه تواتر را زیادتی حاجت بر حاجت طبعی ضرور
نیست شدت حاجت عارضی هم کفایت میکند پس نقصان حاجت از حاجت طبعی با تواتر منافات ندارد **چهارم**
نبض بطی و متفاوت سببش نقصان حاجت ست یا ضعف قوت پس آنجا که حاجت ماس نبود بسبب قلت حاجت و برد
مزاج باشد چنانچه در صداع بارد و صرع بلغمی و استرخا و فالج و احتباس طمث از برد و در ابتدای نوبت حمی ربع و اورام بارده مثل
سرسام بارد که بنا بر قلت حاجت ترویح بسبب مادهٔ مبرده این نبض حاصل میشود و اگر حاجت مس کند و قوت بر تواتر قادر نبود
از ضعف و سقوط قوت باشد و این را ضعف و صغر نبض نیز لازم ست **قسم یازدهم در انواع نبض مرکب**
ثنائی باعتبار سرعت و بطو و صلابت و لین و این قسم نیز چهار صنف باشد **اول** نبض سریع و صلب سبب آن کثرت حرارت
ست و یبوست چندانکه موجب آن قدر صلابت گردد که عظم را بدرجهٔ اعتدالش فرود آرد و رنه در صورت فرط صلابت این
نبض بدون صغر نباشد لصلابة الآلة بکثرة الیبوسة و معهذا القول جالینوس انضمام سریع با صلب که مضعف قوت ست نیز خالی
از تکلف نیست کما لا یخفی **دوم** نبض سریع و لین سببا و کثرت حرارت و رطوبت بود و این را عظم لازم باشد للین الآلة و
شدة الحاجة و اگر حاجت اشد بود تواتر نیز ضم گردد مگر آنکه مانع عظم انضغاط قوت تحت ماده و یا انضغاط رگ از کثرت
لحم یا شحم باشد بقدری که مودی بصغر نگردد که درین صورت حصول نبض مذکور بدون وجود عظم و صغر ممکن ست
کما لا یخفی علی من له ادنی مسکة **سوم** نبض بطی و صلب سبب این قلت حاجت و صلابت آله بود و ازین جهت بدون صغر
نباشد بالجمله این قسم نبض دلیل برودت بود لعدم افتقارها الی الترویح الکثیر **چهارم** نبض بطی و لین سببش قلت حاجت
و کثرت رطوبت ست و اگر قلت حاجت زیاده تر ازین گردد تفاوت نیز ظهور نماید لکثرة برد المزاج و این نبض

درمرض دوار بلغمی یافته میشود لکثرة الرطوبة المرخیة للآلة و بد مزاج البلغم و در سوء مزاج رطب قلب نیز پدید آید اما
از اختلاف خالی نبود لما ذکرنا فی النبض المختلف و گویند که در ربع بلغمی و برص نیز باشد لیکن در مرض برص بسبب بلغم و رطوبت
مزاج عریض هم پیدا شد **قسم دوازدهم در انواع نبض مرکب ثنائی** باعتبار سرعت و بطوء و امتلاء و خلا
و این نیز چهار نوع بود **اول** نبض سریع و ممتلی سببش کثرت حاجت و امتلای رگ از خون و روح باشد و این بی عظم نباشد
مگر آنکه امتلا از مادهٔ غلیظی یا غذائی مضغط قوت باشد اما نه بدرجهٔ که باعث صغر گردد **دوم** نبض سریع و خالی سببش کثرت
حاجت و خلو رگ از خون باشد و این نبض بدین طور ممکن الحصول بود که خون در بدن زیاده باشد لیکن بنا بر غلظ در شریان
نافذ نشود و انضغاط رگ چندان احداث نماید که نبض را از عظم باعتدالش فرود آرد و محدث صغر نگردد و بنا بر تدارک
حاجتی که از عظم فوت شده سرعت رو نماید و رنه بصورت قلت روح و خون چون سرعت بی قوت نباشد و خلو شریان
از کثرت روح و خون موجب ضعف قوت ست این قسم ممکن الوجود نباشد **سوم** نبض بطی و ممتلی سببش قلت حاجت و امتلای
روحی یا دموی ست و درینجا قلت حاجت باوجود امتلای روح و دم بشرطی خواهد بود که حاجت بعظم تمام کرده باشد و درین
صورت بی عظم نباشد مگر آنکه امتلا بسبب مواد باردهٔ ریحی بود که صغر نبض را باعتدالش رساند **چهارم** نبض بطی و خالی
سببش اگر ضعف قوت بود و کثرت حاجت چندانکه صغر نبض را بمرتبهٔ اعتدالش برساند و درین صورت بی ضعف
ممکن نباشد و اگر قلت حاجت و ضعف باشد درین حالت بی ضعف نبض و صغر نباشد **قسم سیزدهم در انواع
نبض مرکب ثنائی** باعتبار تواتر و تفاوت و صلابت و لین و این هم از چهار نوع زیاده نبود **یکی** نبض متواتر
و صلب سبب آن کثرت حرارت و یبوست بود و این نبض بنا بر کثرت حاجت و عدم ضعف بلے سرعت و بواسطهٔ صلابت
آله بے صغر نباشد و گویند که این نبض مع نشاریت و تمدد در ورم حار فم معده پیدا شد سبب عروض نشاریت و تمدد
آنکه فم معده عصبی ست و اگر درین حالت بسبب ضعف معده از هضم قلت تغذیه رو دهد در نبض ضعف هم پدید آید
و در آخر هنگامیکه عدم غذا الطول انجامد نبض بطی شود و ایضاً گفته اند که نبض مذکور در یرقان که بی تپ باشد پیدا شد تواتر
بسبب حرارت و یبوست مرهٔ صفرا و کذلک صلابت او بسبب یبس بود **دوم** نبض متواتر و لین سبب این
ضعف قوت و لین آله بود چه اگر تواتر بسبب ضعف قوت نبودی بدون عظم و سرعت ظهور نمودی اما ضعف آن قدر نباشد
که عظم و سرعت را بدرجهٔ اعتدال فرود آورد و رنه بصورت کثرت ضعف خالی از صغر و ضعف نباشد **سوم** نبض متفاوت و صلب
درینجا سبب متفاوت برد شدید مقلل حاجت یا سقوط قوت باشد و سبب صلب برد مجمد یا تحلل مفرط بود لیکن این قسم بی ضعف
اصلا نباشد **چهارم** نبض متفاوت و لین سبب لین غلبهٔ رطوبت ست و سبب تفاوت قلت حاجت چندانکه بعد احداث
تفاوت نبض را از عظم و سرعت بدرجهٔ اعتدال فرود آرد و این نبض در تشخصی یافته شود که اولاً نبض او عظیم و سریع
باشد و اگر سبب تفاوت غلبهٔ قوت بود با عظم و سرعت و قوت باشد که ایفای حاجت بعظم و سرعت و استغنا داده

از تواتر گردد و اگر سببش غایت سقوط قوت مشرف بهلاکت بود بی صغر و ضعف نباشد **قسم چهاردهم** [14] **در انواع نبض مرکب ثنائی** باعتبار تواتر و تفاوت و امتلا و خلا و هذا ایضاً علی اربعة اقسام **اول** نبض متواتر و ممتلی و این محصله اوجه نیست چه سببش اگر کثرت حاجت و امتلای شریان از روح و خون یا مادهٔ حار بود بی عظم و سرعت نباشد و اگر ضعف قوت و امتلای مادهٔ فاسد بود بی ضعف و صغر نباشد **دوم** نبض متواتر و خالی سببش ضعف قوت و خلو شریان از روح و خون است و این نیز بی ضعف و صغر نباشد **سوم** نبض متفاوت و ممتلی سببش قلت حاجت چندانکه مود ی ببطو و صغر نگردد و امتلای رگ از مواد بارد است **چهارم** نبض متفاوت و خالی سببش برد شدید مقلل حاجت یا سقوط قوت است مع قلت روح و دم **قسم پانزدهم** [15] **در انواع نبض مرکب ثنائی** باعتبار صلابت و لین و امتلا و خلا و این هم بر چهار وجه بود **اول** نبض صلب و ممتلی سببش غلبهٔ یبوست یا برودت یا یبوست و امتلای مادهٔ بارد یا یابس بود و این بی صغر نباشد لوجود سببها وهی الصلابة **دوم** نبض صلب و خالی سببش تحلل مفرط و قلت روح و خون است و این هم بی صغر نباشد لما قلنا آنفاً **سوم** نبض لین و ممتلی سببش کثرت رطوبت و امتلای مادهٔ رطب باشد و این نبض از تناول اغذیه و اشربهٔ مرطبه و از اکثار حمام مرطب خصوصاً بعد طعام از ترک ریاضت یافته میشود لکثرة الرطوبة و امتلائها **چهارم** نبض لین و خالی سببش کثرت رطوبت و سقوط قوت بود و این بی ضعف و صغر نباشد لوجود الضعف۔

فصل دوم در بیان اقسام نبض مرکب ثلاثی و این بست قسم باشد

قسم اول در انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطو و این قسم از هشت انواع نبض خالی نبود **اول** نبض عظیم و قوی و سریع سببش قوت قوة است و شدت حرارت چندانکه عظم و سرعت وفا کند و نوبت بتواتر رسد بالجمله این قسم نبض در مزاج حار طبعی یافته میشود بهر آنکه هرگاه قوت قوی باشد و حرارت مجفف بدن نباشد بواسطهٔ بودن آن مدبر بلکه مرطب بود بسبب کثرت هضم و ازین جهت آلت نیز متوالی بود و درین وقت لامحاله حرارت زیاده بود و کذا بخار و دخانی پس مشتد شود حاجت بسوی جذب هوائی بارد برای ترویح و اخراج بخار و دخانی پس نبض سریع گردد و هرگاه که این امور ثلاثه جمع شوند نبض عظیم گردد و گویند که شراب فعل میکند در نبض مثل فعل طعام منهضم پس نبض را عظیم قوی سریع میگرداند مگر آنکه قوت او کمتر از قوت حادث از طعام منهضم میباشد بهر آنکه طعام غذای کثیر زیاده از غذای شراب میدهد و غذا قوت زیاده میکند و از شراب سرعت زیاده اشد میشود الا آنچه حادث میکند شراب در نبض بسرعت در اندک مدت ظاهر میشود بنا بر سرعت نفوذ او در عروق و سرعت انقلاب او بسوی دم و کسیکه بآب سرد غسل نماید باعتدال بدن او قریب بود و ظاهر تن او سرد شود و حرارت در باطن جمع گردد نیز نبض او قوی و عظیم و سریع شود بهر آنکه سردی که باعتدال باشد جمع می کند قوت و حرارت غریزی را و حصر میکند آنرا و در داخل بدن اما اگر لبث او در آب بارد طول کند و سردی آب بقعر بدن رسد درین صورت نبض صغیر و بطی و متفاوت گردد لما سیجیٔ فی مقامه **دوم**

نبض عظیم وقوی وبطی سببش این کثرت حرارت وغلبهٔ قوت وقلت حرارت ست واین بنا بر ضد سبب عظیم وبطی حاصل نمیشود کما لایخفی **سوم** نبض عظیم وضعیف وسریع **چهارم** نبض عظیم وضعیف وبطی واین هر دو نوع محصلة الوجود نیستند لوجوب القوة فی العظم والسرعة وهمنا عکسها وهو الضعف **پنجم** نبض صغیر وقوی وسریع سببش انضغاط رگ وقوت قوة وکثرت حرارت باشد چه سبب صغر این نوع بجز انضغاط که مانع عظم ست متخیل نمیگردد واگر صلابت بود درین صورت وجود این نوع بدون انضغاط ممکن نبود وگویند که چون انضغاط یا صلابت منع عظم کند وقوت قوی بود وحاجت داعی درین صورت بالضرور نبض سریع گردد بنابر تدارک بسرعت چیزی را که فوت شده بواسطهٔ صلابت از عظم فافترقا **ششم** نبض صغیر وقوی وبطی سبب صغر وبطو قلت حاجت ست وموجب قوت قوة آله واین صغر بنسبت صغریکه از صلابت باشد کمتر بود لما قلنا فی احوال النبض الصغیر ووجه نبودن صغر از صلابت درینجا آنست که بقول شیخ صلابت مع قوت ایجاب کثرت حاجت میکند وآن محدث سرعت ست نه بطو وصغر وبطو که از ضعف قوت بود اجتماع او با نبض قوی هم امکان ندارد فثبت ان سببه ما قلة الحاجة لا غیر **هفتم** نبض صغیر وضعیف وسریع واین قسم عدیم الوجود ست بهر آنکه سرعت بی قوت نباشد مگر آنکه ضعف کمتر یا نسبی باشد چنانچه نبض نسا که صغیر وضعیف وسریع از نبض رجال میباشد سبب صغر در ایشان ضعف حرارت آنها ونقصان او از حرارت مردان است وباعث ضعف آنکه نسا اضعف از رجال میباشد زیرا که جبلت طبعی ایشان بر همین ست بنابر قلت حاجت آنها بسوی اعمال وحرکات قویه وموجب سرعت آنست که قائم شود سرعت در ادخال هوا مقام عظم در صورت وجود حاجت ونقصان قوت تا طبیعت تدارک حاجتی که از عظم فوت شده بسرعت نماید **هشتم** نبض صغر وضعیف وبطی سببش ضعف قوت وعدم حاجت ست کما لایخفی واین نبض در اول خواب وآنکه بعد هضم غذا ممتد گردد حادث شود لغوص الحرارة الی عمق البدن فی الاول وثقل الفضول فی الآخر ودر حالت غم نیز وکذا در فصل شتا بنا بر آنکه مزاج او بارد رطب ست نبض صغیر ضعیف بطی میباشد موجب صغر وضعف ضعف قوت ست بسبب برد مزاج وباعث بطو قلت حاجت ست بسوی ترویح شدید بسبب برد ونبض ساکنان بلاد بارده بمنزلهٔ بلاد صقالبه شبیه بنبضی باشد که در شتا بود وهوای بارد نیز نبض را شبیه بنبض شتوی میگرداند لاجل اسبابه المذکورة وگویند که نبض امراض معده که از خلط بارد حادث شوند همچنین باشد **قسم دوم در انواع نبض مرکب ثلاثی** باعتبار عظم وصغر وقوت وضعف وتواتر وتفاوت واین نیز هشت نوع بود **اول** نبض عظیم وقوی ومتواتر سببش شدت قوت وحاجت ست واین چنین نبض بی سرعت نباشد زیرا که در صورت وجود قوت مع حاجت سرعت مقدم بر تواتر بود **دوم** نبض عظیم وقوی ومتفاوت سببش این قوت قوة ست وکثرت حاجت چندانکه ایفای او بعظم شود واین نبض در حالت فرح پدید آید لاسباب المذکور وهمچنین باشد نبض جوانان لیکن نبض در اول شباب اعظم ودر وسط شباب اقوی میباشد چون قوت در شبان نسبت بصبیان زائد ست لهذا قوت آنها نبض را بعظمی میرساند که در جذب نسیم مغنی از سرعت وتواتر گردد وازین جهت میل بتفاوت نماید **سوم** نبض عظیم وضعیف ومتواتر سببش کثرت حرارت ست وضعف قوت چندانکه

مانع از عظم نباشد چه در صورت کثرت حرارت نبض عظیم با ضعیف ممکن الجمع ست **چهارم** نبض عظیم و ضعیف و متفاوت سبب
این نوع نیز کثرت حرارت ست مگر چونکه بتعظیم اکتفا کند و ضعف قوت چندانکه مانع عظم نباشد **پنجم** نبض صغیر و قوی و متواتر سبب
صغر این نوع بجز انضغاط یا صلابت آله نبود و سبب تواتر کثرت حاجت بود و درین صورت سرعت نیز لازم باشد لما قلنا
فی النبض الخامس من القسم الاول هذا النوع لیس بحصلة الوجود **ششم** نبض صغیر و قوی و متفاوت سبب صغر
انضغاط رگ و سبب تفاوت درینجا قلت حاجت ست زیرا که تفاوت که از ضعف و سقوط قوت باشد وجودا و با نبض قوی ممکن نیست
و تفاوت که از غلبهٔ قوت باشد بدون سرعت نبود لاستیفاء الحاجة به و استغنائه من التواتر **هفتم** نبض صغیر و ضعیف و متواتر
سببش ضعف قوت ست بنا بر فرط تحلیل یا انجماد رطوبت و کثرت حاجت عارضی بواسطهٔ صغر و باشد که سبب صغر آن انضغاط
قوت تحت مادهٔ خلطی یا تمدد رگ باشد و سبب صغر که صلابت آله بودی صلابت نبض نباشد و در امور مضا و طبع که قوت را تحلیل
کنند مثل درد شدید و آلام نفسانی قوی که تحلیل این نبض یافته میشود لیکن هرگاه قوت زیاده تحلیل گردد ایجاب بطو میکند
پس اگر تحلیل یا فراط انجماد تفاوت واجب میکند و این نبض در سبات که از شرب ادویهٔ مخدره باشد نیز پدید آید مع تمدد
مایل بصلابت لانجماد الرطوبة و تکثف جوهرها و گویند که نبض مذکور در ابدان فربهٔ کثیر اللحم میباشد زیرا که کثرت لحم در ابدان مذکوره ستر
شریان و ثقل آن می آرد و بدان سبب نبض صغیر و ضعیف می نماید و تواتر بنا بر ضعف قوت از تعظیم شریان و وجود حاجت ست
تا که قائم مقام عظم شود در استیفای مطلوب و ایضاً در امراض معده مثل لذع و کرب معده و غشیان و غیره که از خلط لذاع حادث
شوند نبض مسطور بسبب حرارت ماده میباشد و کذلک در امراضیکه از رداءت هضم ثالث باشند مثل جذام این نبض حادث
میشود و صغر و ضعفش و بنا بر آنست که خلط محدث این مرض غلیظ ثقیل میباشد و بدان سبب منضغط میسازد قوت را و صلب میکند
جرم عرق را پس ممکن نبود در آن انبساط و تواتر تابع ضعف ست **هشتم** نبض صغیر و ضعیف و متفاوت سببش ضعف قوت
و قلت حاجت ست چنانکه نبض رابطی نسازد و نبض کهول بنا بر ضعف قوت و عدم حاجت همچنین باشد و ایضاً این نبض
در اول خواب بواسطهٔ ضعف و عدم حاجت بدفع بخار دخانی پدید آید و در حالت غم نیز لدخول الحرارة الغریزیة الی عمق البدن
و هرگاه غم و هم طول کشد حتی که قوت منتهک گردد اول نبض را ردی کند پس در آخر آن نملی شود عند سقوط القوة و در امراض
معده که از امتلای خلط بارد حادث شوند مثل بولیموس نبض مذکور پدید آید مع اختلاف در نبضه واحد یعنی آنکه منقطع بود و
انقطاع او در اجزا بنهایت قریب باشد حتی که تحت اصابع ریگ منثور بر جرم رگ گمان شود و کذلک در غب خالصه با بتدای
نوبت بنا بر انضغاط قوت تحت ماده این نبض پدید آید پس عظیم قوی مختلف شود و در حمی بلغمی نیز بسبب مذکور پس متواتر گردد و
گاهی وقت هلاکت در آخر امراض مهلکه مثل وجاع شدید ظاهر شود بشرطیکه صغر و تفاوت آن از غایت سقوط قوت بود

قسم سوم در انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و صلابت و لین و این قسم نیز متنوع بهشت
نوع باشد **اول** نبض عظیم و قوی و صلب این مثال وجود ندارد لاستحالة اجتماع العظم بالصلابة **دوم** نبض عظیم و قوی و لین

سبب این کثرت حرارت چندانکه بعظم اکتفا کند وقوت قوة وغلبهٔ رطوبت بود و این نبض در امرجهٔ حارهٔ دمویه یافته میشود لفرط الحرارة
والرطوبة فیهم و ایضاً بعد هضم غذا در وسط خواب پدید آید لما قلنا فی النوع الاول من القسم الاول من النبض المرکب
الثنائی و در امراضی که از جوش خون باشد مثل سونخس نیز میباشد لشدة الحاجة ولین الآلة ووفور القوة وکسیکه
از آب گرم غسل کند خاصةً در حمام نبض او نیز عظیم سریع لین گردد لیکن سریع گردد یا متواتر سوم نبض عظیم وضعیف وصلب وابن
هم بباعث وجود صلابت که ضد عظم ست ممکن الوجود نیست چهارم نبض عظیم وضعیف ولین سبب این کثرت حاجت چندانکه
بعظم اکتفا کند وضعف قوت و زیادتی رطوبت ست و این نبض در مرض ذات الریه حادث میشود مع موجبیت سبب عظم آن
عفونت مادهٔ محدث حمی ست که حجم شریان را منع نمیکند از انبساط و سبب ضعف صعوبت مرض وجهاد طبیعت ست بآن ولین
و موجبیت بسبب لین جوهر عضو میباشد و ایضاً سبب کثرت اختلاف این نبض حدوث اضطراب ست از ورم حار و حمی تابع
او و هرگاه ورم عظم پذیرد دران وقت نبض ذوالقرعتین گردد بسبب شدت تمدد حجم ریه که بآن غشای مغشی او نیز متمدد گردد
و بدان سبب در شریان صلابت شدید حادث شود و هرگاه حمی حاد که بسبب عفونت خلط محدث ورم و قرب ورم از موضع
قلب عارض میشود غلبه کند سرعت و تواتر در نبض پدید آید و هرگاه سبات بسبب مشارکت دماغ در یغالب شود نبض متفاوت
گردد پنجم نبض صغیر و قوی و صلب سبب این صلابت و قوت قوة ست و بشرط عدم حاجت کثیر ممکن الوصول ست لیکن ابدا
ضدیت میان قوی و صلب حسب قول جالینوس غیر ممکن الوجود ست کما مر ششم نبض صغیر و قوی و لین سبب این قلت
حرارت و قوت قوة و کثرت رطوبت بود و صغر این قسم نسبت بصغر صلابت کمتر باشد لما مر فی احوال النبض الصغیر هفتم
نبض صغیر و ضعیف و صلب سببش ضعف قوت و صلابت آله است پس اگر حاجت قلیل بود بطو نیز شامل گردد لعدم الاقتدار
الی الترویح و اگر حاجت کثیر بود و سبب صغر ضعف یا صلابت باشد درین صورت نبض مذکور متواتر گردد لتدارک ما فات عن العظم
والسرعة و این نبض در سرسام سوداوی یافته میشود لما قلنا فی الصغیر والصلب من اقسام الثنائیات و در دق و
سوداوی نیز میباشد لغلبة السوداء المجفف المحدث للصلابة والضعف و در حمی یوم جوعی و عطشی والنوافض لکن
بنا بر فتور قوت بکثرت تحلیل و غلبهٔ یبس و جفاف و قلت دم و رطوبت مرطب و ملین شرائین نیز این نبض ظاهر میشود
و در مرض ذات الریه هنگام عظم ورم آن نیز حادث شود بسببی که در نوع چهارم این قسم مذکور شد هشتم نبض صغیر و ضعیف
و لین سببا و قلت حرارت و ضعف قوت و کثرت رطوبت بود و این نبض در نقصان باه که از ضعف قلب باشد نیز یافته میشود
بسبب ضعف حرارت غریزی در حادث آله نبض اما اگر درین نوع ضعف بدرجهٔ غایت رسد بطو و تفاوت هم افزاید لشدة
قلة الحاجة والاعوض تفاوت تواتر رو نماید و در حمی بلغمی نیز میباشد لبرد البلغم و رطوبته و ضعطة القوة بکثرته قسم

چهارم در انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و امتلاء و خلا و این هم بر هشت نوع باشد اول

نبض عظیم و قوی و ممتلی سببش کثرت حاجت و قوت قوة و امتلای دموی و روحی ست دوم نبض عظیم و قوی و خالی

داین محصلۂ الوجود نیست اما لا الدلالۃ الحالی علی الضعف سوم نبض عظیم ضعیف و ممتلی سببش کثرت حرارت و ضعف قوت و امتلاے
مادہ حارست چہارم نبض عظیم ضعیف وخالی سبب این کثرت حرارت و ضعف قوت و قلت خون در شریان است پنجم
نبض صغیر و قوی و ممتلی سببش قلت حاجت و قوت و امتلای مادہ بارد بود ششم نبض صغیر و قوی وخالی و این نوع
بسبب وقوع ضدیت فیما بین قوی وخالی یافتہ نمیشود ہفتم نبض صغیر ضعیف و ممتلی سببش عدم حاجت و ضعف قوت و امتلا
مواد ردیست ہشتم نبض صغیر ضعیف وخالی سببش ضعف قوت و کمی خون و روح در شریان ست قسم پنجم در انواع
نبض مرکب ثلاثی باعتبار عظم و صغر و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و این قسم ہم از ہشت نوع بیرون نباشد نخستین
نبض عظیم و سریع و متواتر سببش حاجت شدید ست کہ بعظم و سرعت اکتفا نمودہ محدث تواتر گشت و این نبض در زکام حار یافتہ
میشود لغلبۃ الحرارۃ و ایضاً در سوء مزاج حار قلب ظاہر گردد بسبب شدت احتیاج بسوی ہوای بارد اما ہرگاہ سوء مزاج
مستحکم شود پس بسبب احداث ضعف کثیر عظم بصغر مبدل گردد و در حمی مطبقہ نیز میباشد بوجود اسبابہا و کسیکہ طعام مندل
المقدار خوردہ باشد نبض او نیز در عظم و سرعت و تواتر زائد شود بنا بر قوت و زیادتی حرارت بسبب جودت ہضم و تولد دم
متین بواسطۂ تصرف طبیعت آن یعنی در دم و نبض حبالی نیز عظیم و سریع و متواتر باشد و سببش شدت حاجت ست بنا بر
ترویح دو شخص بنسیم مستنشق از جہت مشارکت ولد در نسیم مذکور پس گویا کہ حاملہ استنشاق میکند برای حاجتین شخصین ظاہرست
کہ ہوای کثیر مستنشق مضطر میکند قلب را بسوی انبساط عظیم کہ تابع او عظم انبساط شریانات ست و عدم ایفاے حاجت
بعظم ایجاب سرعت و تواتر می نماید مع قوت متوسط بسبب اعیای اندک از حمل ثقیل و گویند کہ این حالت تا شہر خامس میباشد
زیرا کہ جنین در نیوقت خفیف میباشد بنا بر صغر او و عدم اجتذاب غذای کثیر و بعد شہر سادس قوت آنہا بنقص ابتدا کند
زیرا کہ جنین بزرگ میشود و ثقل می آرد و طبیعت ضعیف میکند آنرا و جذب میکند مقدار کثیر از غذا نسبت باجتذاب ماقبل
پس قوت حامل ضعیف میشود و بدان سبب نبض ضعیف بطی میگردد و ایضاً در اورامے کہ احداث حمی کنند مثل سرسام حار
نبض عظیم سریع متواتر میباشد بواسطۂ امتلا و حرارت و مرض و مختلف نیز باشد و ہمچنین در ابتدای اورام حار ظاہری نبض
مذکور یافتہ میشود کمافی ابتداء الوجع و کذلک در غضب نبض عظیم شاہق و سریع و متواتر میباشد سبب عظیم در دی ثوران قوت
و انبساط روح ست ظاہر بدن دفعۃً برای مقاومت از موذی و لینت آلہ بنا بر توجہ روح بسوے خارج و شدت حاجت
بواسطۂ ثوران حرارت و ظاہر ست کہ حرکت دفعۃً یعنی سریع نمیباشد مگر بقوت قوۃ و توجہ روح را توجہ دم تابع بود و
آن رطب ست و تبخر میشود از ان بخار رطب پس آلہ را لین میگرداند و کثرت حاجت در ان بسوی ترویح کہ عظم با آن وفا
نکند بسبب کثرت غلیان ست و سبب شہوق زائد آنست کہ ہرگاہ روح متوجہ بخارج میشود و تابع او حرارت غریزی میباشد
زیادہ میشود حجم او بسبب غلیان پس زائد میکند در ارتفاع نبض و سبب سرعت و تواتر زیادتی حاجت ست بنوعیکہ عظم
نبض با آن وفا نکند باعث ثوران حرارت و بدانند کہ تا خوف و خجل یا غضب مرکب نشود در نبض اختلاف واقع نشود

لتشابہ الانفعال و یا جہت تسکین غضب تکلف کنند کہ درین صورت ہم مختلف میگردد **دوم** نبض عظیم و سریع و متفاوت سبب آن کثرت حرارت ست چندانکہ الیفاے او بعظم و سرعت نشود چہ اگر الیفاے حرارت بآنہا ملی شد تو انرعوض تفاوت لاحق میگردید و بدانند کہ در اول وجاع مادامیکہ شدید نباشد بسبب ہیجان قوت و حرکت او بنا بر مقاومت و دفع وجع و بجہت ثوران حرارت از وجع نبض عظیم و سریع میشود و بواسطہ قضاء حاجت بعظم و سرعت تفاوت اشد نیز بآن ملحق گردد اما ہرگاہ وجع بسبب شدت او و یا بنا بر بودنش در عضو رئیس یا بواسطہ طول مدت و یا بنا بر دیگر موجبات وجع در قوت نکایت آرد درین صورت رجوع میکند نبض از عظم و سرعت و تفاوت اولاً بشدت تو اتر بنا بر ازدیاد حرارت از فرط التہاب و فوت استیفا بعظم پس بصغر بسبب ازدیاد ضعف قوت از تطاول وجع پس دودی میگردد پس نملی بنا بر افراط ضعف از نکایت وجع و قلت حاجت از تحلیل حرارت مقتضی برد و اگر وجع و نکایت زیادہ تر باشد نبض متفاوت و ہلاکت مودی گردد بواسطہ عجز قوت از انتہاض برای تحریک رگ **سوم** نبض عظیم و بطی و متواتر سبب این کثرت حاجت ست چندانکہ بعظم اکتفا کند و ضعف قوت **چہارم** نبض عظیم و بطی و متفاوت سببش نیز کثرت حرارت ست چندانکہ اندفاع او بعظم گردد و این نبض در وقت لذت و سرور یافتہ میشود و بودن نبض عظیم درینجا بنا بر تحقق اسباب عظم ست چہ قوت عاجز از بسط آلہ نیست بل قوت او ملائم عارض ست و آلہ لین باشد بواسطہ توجہ روح و بہ تبع او دم بسوی ظاہر و حاجت موجود ست بنا بر انبعاث حرارت و اما بودن او بطی و متفاوت پس بسبب قلت حاجت ست زیرا کہ حرارت او از التہاب عارض نشدہ چنانکہ در غضب عارض میشود **پنجم** نبض صغیر و سریع و متواتر سببش انضغاط قوت تحت مادۂ حارہ و شدت حرارت ست و یا غلبۂ یبوست و حرارت و درین صورت بی صلابت نبود لہذا گفتہ اند کہ این نبض ہنگام وجود یبوست موجب صلابت آلہ در امزجۂ حارہ حادث میشود و الا نبض آنہا عظیم میباشد در فصول حارہ و بلاد حارہ این چنین نبض طبعی بود **ششم** نبض صغیر و سریع و متفاوت سبب این انضغاط قوت و کثرت حرارت ست بنا بر الیافی حاجت بسرعت و اکتفا از تواتر چہ صغر و تفاوت کہ از قلت حاجت و ضعف و سقوط قوت بود درینجا صورت نہ بندد بنا بر آنکہ اسباب سرعت مضاد اسباب مذکورہ اند و اگر سبب صغر این نوع صلابت بودی صلابت آلہ یافتہ نشود **ہفتم** نبض صغیر و بطی و متواتر سببیا ضعف قوت باشد و یا سبب صغر آن صلابت آلہ بود یا بجملہ در ہر دو صورت این نوع بی ضعف یا صلابت ممکن الوجود نیست کما لا یخفی **ہشتم** نبض صغیر و بطی و متفاوت سبب آن نقصان حاجت ست از غلبۂ برودت و این نبض در شیوخ طبعی بود للضد اسباب نبض الصبیان فیہم لیکن گاہی نبض مشائخ لین ہم میباشد بنا بر غلبۂ رطوبات غریبہ و کذا این نبض در سوء مزاج بارد قلب و احتباس طمث از سدہ و حمی ربع و در مزاج بارد سوداوی آنکہ طبعی بود یا از سوء مزاج نیز یافتہ میشود بواسطہ برد مضعف و تجمیع اجزای شریان کہ مقتضی صغر ست و بجہت قلت حاجت تبرید کہ مقتضی بطوء ست و قلت احتیاج بسوی اخراج بخار دخانی بنا بر قلت آن کہ مقتضی تفاوت ست پس اگر باوجود مزاج بارد آلہ لین بود نبض در مرض زائد شود بنا بر

فرط رطوبت کہ موجب لین آلہ است وکذلک در بطو وتفاوت زیادہ گردد زیرا کہ ہرگاہ رطوبت زیادہ شود حاجت کمتر گردد لان
الارطب مما ینبغی یجعل الشئ ابرد مما ینبغی واگر آلہ صلب بود در عرض وبطو وتفاوت بکاہد لا زدیاد الحاجۃ العارضی تجمع اجزاء
الشریان بالبرد وکسیکہ بخواب رود در حالت خلو معدہ وعروق از غذا نبض وی صغیر وبطی ومتفاوت نیز گردد بواسطہ میلان
مزاج جانب برودت ہرگاہ نوم بر خلا واقع شود حرارت غریزی متوجہ بسوی رطوبت غریزیہ میشود پس آنرا تحلیل میکند
وخود نیز ضعیف میشود بنا بر نقصان حامل او کہ رطوبت مذکورست وایضا قوت نیز ضعیف میگردد بسبب ضعف آلۂ او کہ حرارت
غریزی ست وبسبب قلت غذا وکسیکہ استحمام بآب سرد نماید ولبث او در آب سرد طول کشد حتی کہ حرارت غریزی در عمق
بدن غوص کند نبض او ہمچنین گردد اما بنا ل القوۃ من الاختناق وایضا این نبض از خوردن اشیای باردہ مثل برف
حاصل میشود **قسم ششم در انواع نبض مرکب ثلاثی** باعتبار عظم وصغر وسرعت وبطو وصلابت ولین
واین قسم نیز از ہشت حال خالی نبود **اول** نبض عظیم وسریع وصلب واین غیر محصلۃ الوجود ست لضد الصلابۃ بالعظم **دوم** نبض
عظیم وسریع ولین سببش شدت حرارت چندانکہ بعظم وسرعت کفایت کند وغلبۂ رطوبت ست واگر حرارت اشد بود
تواتر نیز ضم گردد **سوم** نبض عظیم وبطی وصلب این نیز محصلۃ الوجود نیست لما قلنا آنفا **چہارم** نبض عظیم وبطی ولین سبب
او کثرت حرارت کہ الیاء ای او بالعظم واستغنای او از سرعت گردد وغلبۂ رطوبت بود واین نوع بسبب ضعف یا تفاوت نبض
صورت نہ بندد کما لایخفی **پنجم** نبض صغیر وسریع وصلب بسبب صغر وصلابت غلبۂ یبوست ست وبسبب سرعت شدت حرارت
ولا غبار علیہ بہذا التوجیہ فافہم وآین نبض در مالیخولیای دماغی یافتہ میشود لیبس السوداء وحرارۃ الاحتراق اما ہرگاہ
حرارت احتراقی از اجزای مادۂ محترقہ زوال پذیرد دران حالت سرعت ببطو مبدل گردد لبرد مزاج السوداء
وایضا در حمی یوم شمسی وصداع وسرسام ودوار صفراوی پدید آید لصلابۃ الآلۃ بالیبس وشدۃ الحاجۃ
بالحرارۃ **ششم** نبض صغیر وسریع ولین سببش انضغاط قوت تحت مادۂ خلطی یا غذائی ست وکثرت حرارت ورطوبت
وسوای اسباب مذکورہ این چنین نبض امکان وجود ندارد زیرا کہ سبب صغر وبطی اگر ضعف قوت یا قلت حاجت
باشد آن ہر دو ضد اسباب سرعت ست واجتماع الضدین محال وصلابت خود ممکن نیست کما لایخفی **ہفتم** نبض صغیر
وبطی وصلب سببش قلت حرارت ست وصلابت آلہ بواسطۂ یبس یا برد وہر دو این چنین نبض دلالت بر برد مزاج نماید
وعند کثرت برد متفاوت ہم گردد وآین نبض در صداع سوداوی وشخوص ومالیخولیای سوداوی میباشد بسبب صلابت
آلہ بنا بر کثرت یبس وجفاف کہ مانع میل طبقۂ عالیۂ رگ بر طبقۂ سافلۂ آن باشد وبدان سبب در عرض بکاہد وبسبب قلت
حاجت بسوی ترویح کہ مانع انبساط تام وسرعت حرکت بود وبواسطۂ آن در طول وحرکت کمی رو نماید اما از اختلاف
خالی نبود لعصیان الآلۃ عن مطاوعۃ القوۃ لسبب الصلابۃ فتعجز القوۃ عن التحریک المستوی اولا
فراط الفکر والغم فتنصرف الطبیعۃ عن التحریک المستوی وآنجا کہ حرارت در اجزای محترقہ شدید بود سرعت

بجای بطو باشد ششم نبض صغیر و بطی و لین سببش قلت حرارت و کثرت رطوبت ست و این نبض نیز دقت غلظه برودت متفاوت
شود قسم هفتم در انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار عظم و صغر و سرعت و بطوء امتلاء و خلو و این نیز بر هشت نوع بود۔
اول نبض عظیم و سریع و ممتلی سببش شدت حاجت چندانکه بعظم و سرعت تمام گردد و کثرت خون در شریان ست و این
نبض در خفقان دموی بسبب حرارت خون و امتلای آن یافته میشود دوم نبض عظیم و سریع و خالی و این بسبب
اضداد اسباب بوجود نیاید سوم نبض عظیم و بطی و ممتلی سببش کثرت حاجت چندانکه بعظم تمام شود و امتلاء رگ از خون
بود و این بے ضعف با تفاوت ممکن نبود فافهم چهارم نبض عظیم و بطی و خالی سبب این کثرت حرارت ست چندانکه بعظم اکتفا
کنند و قلت خون پنجم نبض صغیر و سریع و ممتلی سببش انضغاط قوت تحت ماده است و کثرت حاجت و امتلای شریان
از ماده ششم نبض صغیر و سریع و خالی و این نوع بسبب عدم وجود سرعت بی قوت و خلو بی ضعف ممکن الوجود نیست
هفتم نبض صغیر و بطی و ممتلی سببش عدم حاجت و امتلای شریان از ماده بارد ست هشتم نبض صغیر و بطی و خالی سببش عدم حاجت
و قلت خون و روح ست قسم هشتم در انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار عظم و صغر و تواتر و تفاوت و صلابت و لین
و اینهم هشت نوع باشد نخست نبض عظیم و متواتر و صلب و این ممکن الحصول نیست لتحقق الضد بین العظم و الصلابة دوم
نبض عظیم و متواتر و لین سببش شدت حاجت و لینت آله باشد و این بدون سرعت نبود چه در صورت شدت حاجت تواتر
بعد سرعت حادث میشود چنانکه سرعت بعد عظم و اگر سبب تواتر ضعف قوت بود دران حالت از ضعف خالی نباشد پس بهر دو
صورت این نوع امکان حصول ندارد سوم نبض عظیم و متفاوت و صلب و این نبض بواسطه ضدیت که فیما بین عظم و صلابت
است محصلة الوجود نیست چهارم نبض عظیم و متفاوت و لین سببش زیادتی حرارت ست چندانکه بعظم کفایت کند و از تواتر و سرعت
مستغنی سازد و غلبه رطوبت پنجم نبض صغیر و متواتر و صلب سببش صلابت آله و زیادتی حرارت عارضی بود و این بے ضعف قوت
نباشد چه در صورت کثرت حرارت و عدم ضعف سرعت مقدم بر تواتر بود و لهذا میگویند که این نبض در سوء مزاج یابس قلب باشد
و سبب صغر ضعف قوت و صلابت آله و عصیان آن بر قوت و سبب تواتر تدارک ما فات از عظم و سرعت و سبب صلابت یبس
آله میشود ششم نبض صغیر و متواتر و لین سبب این انضغاط قوت و زیادتی حاجت عارضی و لینت آله است و سبب
صغر این نبض اگر ضعف قوت باشد ضعیف بطی هم باشد لضعف القوة و قلة الحاجة الطبعی فلا وجود له و قید حاجت
بعارض در سبب تواتر از بهر آن کرده شد که در صورت عدم عظم و سرعت نبض لازم نیست که تواتر او بنا بر زیادتی حاجت
بر حاجت طبعی باشد بلکه بنا بر کمی حاجت از ان بود ولیکن چون حاجت بنسبت نبض صغیر شدید باشد پس بالعرض اضطرار
بسوے تواتر میگردد هفتم نبض صغیر و متفاوت و صلب سبب صغر و صلابت صلابت آله بود و سبب تفاوت برودت شدید
مقلل حاجت باشد چه اگر سبب تفاوت قادر نبودن قوت بر تواتر و غایت سقوط قوت مشرف بهلاکت باشد درین
صورت خالی از ضعف نباشد و حصول این نبض ممکن نبود و لهذا گفته اند که این نبض در مرض سبات که عقب

شرب ادویۂ مخدرہ آفتد یافتہ میشود وبسبب انجماد رطوبت موجودہ خلل عروق وتکاثف جوہر او از برودت قلت حاجت تبرید لیکن تفاد
اور انتظام وثبات نباشد بلکہ تواتر عود کند واز تواتر تبفاوت ششم نبض صغیر ومتفاوت ولین سببش انضغاط قوت تحت مادہ
وقلت حرارت وکثرت رطوبت بود چہ اگر سبب صغر قلت حاجت یا ضعف قوت گویند درین صورت باید کہ این نبض
بطی نیز باشد لوجود سببہا وهو قلة الحاجة وضعف القوة واگر سبب تفاوت دریجا سقوط قوت باشد آنرا ضعف
نبض لازم بود پس در ہر دو صورت حصول این نبض ممکن نباشد قسم نہم در انواع نبض مرکب ثلاثی
باعتبار عظم وصغر وتواتر وتفاوت وامتلا وخلا واین نیز ہشت نوع است لیکن ہمہ غیر محصلة الوجود اول نبض عظیم
ومتواتر وممتلی واین بی سرعت نباشد کما لایخفی پس ممکن الحصول نبود دوم نبض عظیم ومتواتر وخالی واین نیز ممکن الحصول
نیست چہ متواتر وخالی را ضعف لازم ست سوم نبض عظیم ومتفاوت وممتلی سببش کثرت حرارت کہ بعظم اکتفا کند وقوت
وامتلای دم وروح ست پس این بی قوت نباشد فلا یکون محصلة الوجود چہارم نبض عظیم ومتفاوت وخالی واین
نیز امکان حصول ندارد لکون الضعف لازمًا کما قلنا فی النوع الثانی من هذا القسم پنجم نبض صغیر ومتواتر وممتلی
واین نوع بی سرعت یا ضعف صورت نہ بندد کما لایخفی پس ممکن الوجود نباشد ششم نبض صغیر ومتواتر وخالی سببش
ضعف قوت وقلت روح وخون در شریان ست واین بی ضعف نباشد فلا یتصور وجودہ ایضًا ہفتم نبض صغیر
ومتفاوت وممتلی واینہم ہیچ صورت ممکن الوجود نیست فتأمل ہشتم نبض صغیر ومتفاوت وخالی سبب این ضعف
قوت وعدم حاجت ست واین نیز ممکن الحصول نیست للزوم الضعف فیہا قسم دہم در انواع نبض مرکب
ثلاثی باعتبار عظم وصغر وصلابت ولین مع امتلا وخلا واین نیز ہشت نوع بود اول نبض عظیم وصلب وممتلی
دوم نبض عظیم وصلب وخالی واین ہر دو نوع بسبب ضدیت مابین عظم وصلابت محصلة الوجود نیست سوم نبض عظیم
ولین وممتلی سببش کثرت حرارت بقدریکہ از عظم تمام شود وامتلای مادۂ رطب ست چہارم نبض عظیم ولین وخالی
واین نوع بسبب لزوم ضعف بخالی متحقق نمیگردد پنجم نبض صغیر وصلب وممتلی سببش صلابت عرق ست وامتلای رگ
از مادۂ بارد ششم نبض صغیر وصلب وخالی سببش کثرت بردیا ببس قلت خون وروح وفرط تحلیل باشد واین بی ضعف
نبود لما مر فی الرابع ہفتم نبض صغیر ولین وممتلی سببش قلت حاجت وکثرت رطوبت بود وبسبب ثقل مادہ از امتلای
کثیر کہ موجب صغر گردد وسریان او در جرم رگ کہ باعث لین شود نیز ممکن الحصول ست ہشتم نبض صغیر ولین وخالی سببش
قلت حاجت وغلبہ رطوبت سافج وقلت خون در رگ بود واین نوع بی ضعف امکان وجود ندارد قسم یازدہم در
انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار قوت وضعف وسرعت وبطوء وتواتر وتفاوت واین قسم ہم منقسم ہشت
نوع باشد اول نبض قوی وسریع ومتواتر وسبب این قوت قوة وشدت حرارت ست مع اندکی یبوست مانع عظم والا
درحالت وجود قوت وحاجت بدون عظم امکان ندارد واین نبض در جوانان طبعی بود ودر ابتدای اوجاع ظاہرے

داعضاے رئیسہ وغیر رئیسہ در اول امر کہ ہنوز کمتر باشد نیز نبض مذکور یافتہ میشود و این بہر آنست کہ طبیعت حرکت میکند در ہنوقت برای
دفع شئی مولم پس ازین جہت حرکت میکند قوت حیوانی وحرارت غریزی و ہرگاہ دوام کند جمع حتی کہ قوت را منتہک سازد نبض
را صغیر ضعیف سریع متواتر و مختلف میگرداند بسببی کہ خواہد آمد دوم نبض قوی و سریع و متفاوت سببش قوت قوۃ ست و
زیادتی حرارت چندانکہ ایفاے اوبعظم و سرعت استغنا از تواتر گرداند کی پیوست مانع عظم و این نبض نیز اگر مانعی از عظم نبود
عظیم باشد سوم نبض قوی و بطی و متواتر و این نبض ممکن الوجود نیست زیراکہ نبض قوی بی قوت و متواتر بدون شدت حاجت
یا ضعف قوت نباشد و سبب بطی ضعف قوت و یا قلت حاجت بود پس اجتماع این اضداد ممکن نیست چہارم نبض قوی و بطی
و متفاوت سبب قوی قوت قوتست چندانکہ نبض را در عظم و صغر باعتدال دارد و سبب بطی و متفاوت قلت حرارت ست چہ
بطو و تفاوت کہ بسبب ضعف قوت باشد وجود او با نبض قوی محال ست پنجم نبض ضعیف و سریع و متواتر ششم نبض
ضعیف و سریع و متفاوت و این ہر دو نوع بواسطہ ضدیت کہ فیما بین سریع و ضعیف ست غیر محصلۃ الوجود اند چہ سرعت بی قوت تا
نباشد و ہی ضد الضعف و انچہ بعضی نوشتہ اند کہ اگر بالکل گرم باشد و مزاج اصلی نیز گرم بود سوء المزاج حار پیدا کند و باعث
آن قوت ضعیف شود و نبض ضعیف و سریع و متواتر گردد شاید کہ مراد از ضعیف ضعف خفیف باشد کہ مانع سرعت نگردد ہفتم
نبض ضعیف و بطی و متواتر سبب ہر سہ مفردات این . نوع ضعف قوت ست و کثرت حرارت چندانکہ نبض را از صغر باعتدال
رساند ورنہ بصورت عدم حرارت زائد این ... بی صغر نباشد بضعف القوۃ و بنا بر تدارک حاجت کہ از عظم و سرعت بواسطہ
ضعف قوت شدہ متواتر گردد ہشتم نبض ضعیف و بطی و متفاوت سبب این ضعف قوت ست و قلت حرارت و این نبض
نیز خالی از صغر نباشد لما قلنا و گاہی این نبض ہنگام ہلاکت یافتہ میشود لسقوط القوۃ و حلول الاجل و گویند کہ ہرگاہ در
حمام تا دیر نشینند حرارت تحلیل رود و بدان سبب نبض ضعیف بطی متفاوت گردد و در فالج نیز یافتہ شود مع موجبیت قسم
دوازدہم در انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار قوت و ضعف و سرعت و بطو و صلابت و لین و این نیز ہشت
نوع باشد اول نبض قوی و سریع و صلب و این نبض بدو وجہ محصلۃ الوجود نیست زیراکہ بقول جالینوس قوت مع اعتدال
مزاج یافتہ میشود و صلابت مع رداءت آن بسبب سوء مزاج حار یابس یا یابس یا تحلیل مفرط یا برد مجمد و این ہمہ مضعف
قوت اند و ایضاً بی صغر نباشد لکون الصلابۃ سبباً لہ دوم نبض قوی و سریع و لین سبب این قوت قوۃ و شدت حرارت
ست و کثرت رطوبت چندانکہ بسبب انضغاط نبض را از عظم باعتدال آرد ورنہ این نبض بی عظم نباشد لوجود اسبابہ و اگر
حرارت شدید تر گردد درینحالت مع عظم و سرعت تواتر نیز لاحق شود سوم نبض قوی و بطی و صلب و این نیز حاصل نمیشود
لما قلنا فی الاول چہارم نبض قوی و بطی و لین سببش قوت قوۃ و قلت حرارت و کثرت رطوبت ست و این نبض بنا بر
قلت حاجت بی صغر نباشد لیکن صغر صلابت مع قوت زیادہ تر از صغر عدم حاجت مع قوت بود لما قلنا فی النبض الصغیر
پنجم نبض ضعیف و سریع و صلب ششم نبض ضعیف و سریع و لین و این ہر دو صنف ممکن الوجود نیستند بسبب ضد یکہ میان

ضعف و سرعت ست اما اگر ضعف کم باشد جائز ست که سرعت با ضعف جمع شود چنانچه در نبض ششم قسم بالا مسطور شد لیکن دران صورت این نبض بی صغر نباشد مگر آنکه کمی ضعف و کثرت حاجت نبض را در عظم و صغر بر اعتدال دارد **هفتم** نبض ضعیف و بطی و صلب سبب این ضعف قوت و قلت حرارت و کثرت یبوست یا برد مجمد بود و این نبض صغیر باشد بسبب الضعف و صلابت الآلة و باشد که بنا بر زیادتی حاجت عارضی بواسطهٔ صغر و بطو تواتر لاحق گردد اگرچه حاجت بر حاجت طبعی زیاده نبود **هشتم** نبض ضعیف و بطی و لین سببش ضعف قوة و قلت حاجت و کثرت رطوبت ست و این نبض در سوء مزاج رطب قلب یافته میشود لاجل السبب المذکور اما هرگاه درین قسم نبض ضعف در غایت رسد صغر و تفاوت نیز ظهور نماید **قسم سیزدهم در انواع نبض مرکب ثلاثی** باعتبار قوت و ضعف و سرعت و بطو و امتلا و خلا و این هم هشت نوع باشد **اول** نبض قوی و سریع و ممتلی سببش قوت قوة و کثرت حرارت ست و امتلای و موی چندانکه متقل خود مانع عظم باشد **دوم** نبض قوی و سریع و خالی و این بسبب ضدیت بین القوة و الخلو یافته نمیشود **سوم** نبض قوی و بطی و ممتلی سببش قوت قوة و قلت حاجت و امتلای ماده است و قلت حاجت را صغر لازم نیست **چهارم** نبض قوی و بطی و خالی و این ممکن الحصول نیست لما قلنا فی النوع الثانی من هذا القسم **پنجم** نبض ضعیف و سریع و ممتلی **ششم** نبض ضعیف و سریع و خالی و این هر دو نوع بواسطهٔ آنکه سرعت بی قوت نبود امکان وجود ندارند مگر آنکه ضعف کم باشد کما قلنا سابقاً **هفتم** نبض ضعیف و بطی و ممتلی و این بسبب حصول ضعف از امتلای ماده ممکن الحصول ست بشرطیکه ضعف آن موی بصغر نگردد **هشتم** نبض ضعیف و بطی و خالی سببش ضعف قوت ست و خالی شریان از خون و روح کثیر و این بی صغر نباشد **قسم چهاردهم در انواع نبض مرکب ثلاثی** باعتبار قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و صلابت و لین و این قسم نیز منقسم بهشت نوع بود **اول** نبض قوی و متواتر و صلب و این محصلة الوجود نیست چه بقول جالینوس قوت باعتدال مزاج یافته میشود و صلابت از روآت آن فاجتماعها ممنوع و قطع نظر ازان صلابت را صغر لازم ست و اگر سبب تواتر ضعف قوت بود اجتماع او با قوی ممکن نیست و اگر سبب تواتر شدت حاجت بود وجود او بی تقدم سرعت امکان ندارد **دوم** نبض قوی و متواتر و لین سببش قوت قوة و شدت حرارت و کثرت رطوبت ست و این نبض بی عظم و سرعت نباشد لوجود اسبابهما **سوم** نبض قوی و متفاوت و صلب و این نیز غیر محصلة الوجود ست لما قلنا فی الاول **چهارم** نبض قوی و متفاوت و لین سببش قوت قوة و کثرت رطوبت بود و حاجت چندانکه میان عظم و صغر و سرعت و بطو اعتدال بخشد **پنجم** نبض ضعیف و متواتر و صلب سبب او ضعف قوت و کثرت حرارت و یبوست و این نبض صغیر باشد بواسطهٔ ضعف و صلابت **ششم** نبض ضعیف و متواتر و لین سبب این ضعف قوت و کثرت حرارت و رطوبت باشد و این نیز بنا بر ضعف بی صغر نباشد و تواتر بنا بر تدارک حاجتی ست که از عظم و سرعت بواسطهٔ ضعف قوت فوت شده و گویند که این قسم نبض در صبیان میباشد ضعف و لینت بنا بر رطوبت امزجهٔ آنها و کثرت او در ابدان ایشان بود و تواتر بسبب آنکه حرارت از کثرت اجتماع بخار دخانی بواسطهٔ تواتر هضم قوی میباشد و قوت بنا بر عدم استکمال آنها قوی نمی باشد حاصل شود **هفتم** نبض ضعیف و متفاوت و صلب سببش ضعف قوت ست و قلت حرارت

یا سقوط قوت موجب تفاوت وکثرت یبوست یا برد مجمد موجب صلابت واین نبض صغیر وبطی باشد بوجود اسباب بهما هشتم
نبض ضعیف ومتفاوت ولین سبب ضعیف ضعف قوت ست وسبب تفاوت قلت حرارت یا سقوط قوت که هنگام هلاکت پدید آید
وسبب لین کثرت رطوبت بود ونبض شیوخ چنین باشد لضعف القوة وقلة الحرارة وکثرة الرطوبة الفضلیة اما درصورت
کثرت ضعف این نبض صغیر ودر حالت ضعف وکمال قلت حاجت صغیر وبطی باشد **قسم پانزدهم در انواع نبض مرکب
ثلاثی** باعتبار قوت وضعف وتواتر وتفاوت وامتلا وخلا واین نیز منقسم بهشت نوع ست **اول** نبض قوی متواتر وممتلی سببش
قوت قوة وامتلای مادهٔ حار ست واین نبض بی تقدم عظم وسرعت یا سرعت فقط حاصل نمیشود کما لایخفی وتواتر که بسبب ضعف بود
اجتماع او با نبض قوی نیز امکان ندارد **دوم** نبض قوی ومتواتر وخالی واین بسبب تخالف میان قوت وخلو که موجب ضعف ست
امکان وجود ندارد **سوم** نبض قوی ومتفاوت وممتلی سببش قوت قوة ست وامتلای مادهٔ بارد **چهارم** نبض قوی ومتفاوت
وخالی واین حاصل نمیشود بسببی که در نوع دوم این قسم مذکور شد **پنجم** نبض ضعیف ومتواتر وممتلی سببش ضعف قوت وامتلاے
مادهٔ حار بود **ششم** نبض ضعیف ومتواتر وخالی سببش ضعف قوت نه چندانکه موجب صغر وبطو گردد وخلو شریان از خون کثیر ست
هفتم نبض ضعیف ومتفاوت وممتلی سبب این ضعف قوت چندانکه مودی بصغر نگردد وامتلای شریان از مادهٔ بارد ست واین
بی بطو نباشد **هشتم** نبض ضعیف ومتفاوت وخالی سبب این ضعف وسقوط قوت وخلو شریان از روح وخون ست واین بی صغر
وبطو نباشد **قسم شانزدهم در انواع نبض مرکب ثلاثی** باعتبار قوت وضعف وصلابت ولین وامتلا وخلا واین
نیز بهشت نوع منقسم ست **اول** نبض قوی وصلب وممتلی **دوم** نبض قوی وصلب وخالی واین هر دو نوع بسبب صلابت
بی صغر نبض یافته نمی شود **سوم** نبض قوی ولین وممتلی سببش قوت قوة وغلبهٔ رطوبت موجب لین آله وامتلای دم یا غذا بود
چهارم نبض قوی ولین وخالی واین بسبب ضد قوت وخلو شریان از روح وخون که موجب ضعف ست ممکن الوجود نیست
پنجم نبض ضعیف وصلب وممتلی سببش امتلای مادهٔ ارضی باشد واین بدون صغر امکان ندارد **ششم** نبض ضعیف وصلب وخالی
سببش ضعف قوت وکثرت یبوست موجب صلابت وقلت خون وتحلل ارواح موجب خلو ست واین نیز از صغر خالی نباشد
هفتم نبض ضعیف ولین وممتلی سببش ضعف چندانکه ایجاب صغر نماید وامتلای رطوبت ست وانچنین نبض از ضعف [illegible] واقع نیز
پدید آید **هشتم** نبض ضعیف ولین وخالی سبب این بدستور ضعف قوت ست وغلبهٔ رطوبت که در جوف رگ نافذ شود **قسم هفدهم در
انواع نبض مرکب ثلاثی** باعتبار سرعت وبطو وتواتر وتفاوت وصلابت ولین این قسم نیز هشت نوع باشد **اول** نبض
سریع ومتواتر وصلب سبب سرعت وتواتر شدت حرارت ست وسبب صلابت غلبهٔ یبوست این را بواسطهٔ صلابت صغر لازم بود
مگر آنکه یبوست چندان بود که عظم را باعتدال او فرود آرد وهنوز بصغر نرساند یا سبب صلابت تمدد بعض اجزای شریان بود این
نبض در ذات الجنب حادث شود ومختلف باشد باختلاف منشاری سبب سرعت وتواتر آن ست که حمی قوی تابع این علت میباشد
که نبض عظیم باشد لیکن بهر آنکه شریان بنا بر صلابت بخوبی منبسط نمیشود سریع ومتواتر میگردد تا که در احتیاج [illegible]

عظیم گردد و سبب صلابت و اختلاف آنکه جوهر غشا صلب میباشد و سبب تمدید او از ورم صلابت مشتد میگردد و نبض را صلب
و مختلف باختلاف منشاری میگرداند و بدانکه شدت تواتر نبض در مرض مذکور دلالت کند برانکه ماده او مره صفرا است و آن بسبب
لطافت خود منتقل میشود گاهی بسوی ریه پس فسادات الریه حادث میکند و گاهی بسوی قلب پس پیدا میکند غشی یا خفقان که موجب
بذبول گردد و قلت تواتر نبض منذر بسبات یا سکته یا سرسام بارد است بهر آنکه قلت تواتر دلالت بر بلغمیت ماده مینماید پس گاه
بخار بارد رطب متحلل از ماده مذکور بسوی دماغ متصاعد شوند امراض مذکوره حادث کنند و ایضاً اگر اختلاف منشاری کمتر و ضعیف تر
باشد بر سرعت انقضای مرض دلالت کند بهر آنکه دال بر ضعف ورم و نقصان او ست و اگر اختلاف مذکور کثیر و شدید بود در صورت قوت
قوی منذر بطول مرض باشد و انقضای او یا بتحلل ماده بود و یا باستفراغ آن و انتقال آن بسوی عضو دیگر مثل فضای
صدر و از ان خفقان و مده حادث شود و مثل ریه و از ان سل پیدا گردد و در صورت ضعف قوت منذر شود بموت سریع و اگرچه شدت صلابت
و منشاریت نبض مذکور دال بر نفث مده و قرحه سل ست لیکن هرگاه متغیر شود ماده بسوی قیح پس طبیعت یکبار قهر میکند بر قیح بانضاج
آن و بار دیگر متاذی میشود ازان و بدان سبب نبض مختلف غیر منتظم گردد پس هرگاه خلط قیح محض گردد ساکن میشود اختلاف و نبض
عریض ضعیف متفاوت میگردد و سبب عرض وی ترطیب مده است و تفریق آن اعضا را و سبب ضعف و حدوث استفراغ ست دفعةً
و سبب تفاوت قلت حاجت ست و نبض ورم حار فم معده نیز مثل نبض ذات الجنب باشد بباعث آنکه جوهر فم معده نیز عصبی ست
دوم نبض سریع و متواتر و لین سبب این شدت حرارت و کثرت رطوبت ست و این بی عظم نباشد لوجود اسبابها مگر آنکه ثقل ماده
در قلیل موجب قدری انضغاط رگ گردد و بدان سبب مانع عظم شود سوم نبض سریع و متفاوت و صلب سببش کثرت حاجت ست
چندانکه بسرعت حاصل شود و یبوست موجب صلابت آله بقدریکه عظم را باعتدالش فرود آرد ورنه این نبض بی صغر نباشد بسبب کثرة الصلابة
الموجبة له چهارم نبض سریع و متفاوت و لین سبب این کثرت حاجت ست چندانکه ایفای او بسرعت گردد و غلبه رطوبت چندانکه
بنا بر انضغاط رگ عظم را بدرجه اعتدال و فرود نیارد ورنه بصورت عدم انضغاط این را عظم لازم بود لوجود اسبابها وهو
کثرة الحاجة و لین الآلة پنجم نبض بطی و متواتر و صلب سببش ضعف قوت و کثرت حاجت عارضی و صلابت آله ست و این
نبض ضعیف و صغیر باشد لوجود الضعف و الصلابة و سبب کثرت حاجت عارضی صغر و بطو ست که به نسبت آن حاجت زائد بود
پس مضطر سازد بسوی تواتر ورنه حاجت از حاجت طبعی درین نبض ناقص میباشد کما لا یخفی ششم نبض بطی و متواتر و لین سبب
این ضعف قوت و کثرت حاجت عارضی و لین آله است و این نبض نیز ضعیف و صغیر باشد لضعف القوة و قلة الحاجة
الطبعی هفتم نبض بطی و متفاوت و صلب و سبب این قلت حرارت و کثرت یبوست بود و این نبض بواسطه صلابت از صغر
خالی نبود هشتم نبض بطی و متفاوت و لین و این بسبب قلت حاجت و کثرت رطوبت بود و این نیز صغیر باشد لاجل قلة الحاجة
قسم نهم در انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و امتلا و خلا و این نیز منقسم بهشت
نوع ست اول نبض سریع و متواتر و ممتلی سببش کثرت حرارت ست و امتلای ماده چندانکه بنا بر ثقل خود مانع عظم باشد و موجب

بصغر نگردد چنانچه نبض در امتلای صفراوی همچنین باشد بسرعت و تواتر او شدیدتر بود بسبب شدت سخونت مرهٔ صفرا و معذلک
مائل بصلابت بود بسبب یبس او و اختلاف در ان بیشتر بود والکثرة حرکة المرة الصفراء دوم نبض سریع و متواتر و خالی و این
نوع بسبب آنکه سرعت بی قوت نباشد و خالی را ضعف لازم ست متحقق الوجود نیست سوم نبض سریع و متفاوت و ممتلی سببش
کثرت حرارت چندانکه بسرعت اکتفا نماید و نوبت بتواتر نرسد و امتلای مادهٔ مثقل مانع عظم ست چهارم نبض سریع و متفاوت
و خالی و این نیز ممکن الوجود نیست لما قلنا فی النوع الثانی من هذا القسم پنجم نبض بطی و متواتر و ممتلی سببش ضعف قوت ست
و کثرت حاجت عارضی و امتلای ماده و این بی صغر نباشد لضعف القوة و قلة الحاجة الطبعی ششم نبض بطی و متواتر
و خالی و سبب این ضعف قوتست بنابر خلو شریان از خون و روح و این نیز با صغر باشد هفتم نبض بطی و متفاوت و ممتلی سببش قلت
حرارت و امتلای مادهٔ بارد باشد و این نیز بنابر قلت حاجت و امتلای صغر نباشد هشتم نبض بطی و متفاوت و خالی سببش
کثرت ضعف و برودت و خلو رگ از خون و روح ست و این نیز بسبب ضعف صغیر باشد قسم نوزدهم در انواع
نبض مرکب ثلاثی باعتبار سرعت و بطو و صلابت و لین و امتلا و خلا و این هم از هشت انوع خالی نبود اول نبض
سریع و صلب و ممتلی دوم نبض سریع و صلب و خالی و این هر دو نوع بدون صغر که لازم صلابت ست ممکن الحصول نیست
سوم نبض سریع و لین و ممتلی سببش کثرت حرارت بنابر امتلای خون ست چندانکه مانع عظم باشد چهارم نبض سریع و لین
و خالی و این بسبب لزوم قوت بسرعت و وجوب ضعف بخلو ممکن الوجود نیست پنجم نبض بطی و صلب و ممتلی ششم نبض بطی و
صلب و خالی و این هر دو بنابر صلابت بی صغر نباشد و در اقسام رباعی بیایند هفتم نبض بطی و لین و ممتلی سببش قلت حرارت و
غلبهٔ رطوبت و امتلای آنست و اینهم بی صغر نباشد هشتم نبض بطی و لین و خالی سببش قلت حاجت و غلبهٔ رطوبت و خلو شریان
از روح و دم بود و این را نیز صغر لازم ست قسم بستم در انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار تواتر و تفاوت و صلابت
و لین و امتلا و خلا و این نیز بر هشت نوع بود اول نبض متواتر و صلب و ممتلی دوم نبض متواتر و صلب و خالی و این هر دو نوع
بدون صغر نباشد لوجود الصلابة والضعف فیهما سوم نبض متواتر و لین و ممتلی سببش کثرت ضعف و امتلای رطوبت باشد
و این بی ضعف و صغر نباشد و با شدت حرارت و غلبهٔ رطوبت و امتلای ماده باشد و این بدون عظم و سرعت امکان حصول
ندارد لتقدمهما علی التواتر عند شدة الحاجة الا در صورتیکه بنابر امتلای مادهٔ کثیر انضغاط قوت حاصل شود و آن
مودی ضعف و مانع عظم و سرعت گردد و درین صورت از ضعف خالی نبود چهارم نبض متواتر و لین و خالی سببش ضعف
قوت و کثرت رطوبت که در جرم رگ نافذ نشود و خلو رگ ست از روح و خون و این نیز اصغر لازم بود پنجم نبض متفاوت و صلب و
ممتلی ششم نبض متفاوت و صلب و خالی و این هر دو هم بسبب صلابت بی صغر نباشد هفتم نبض متفاوت و لین و ممتلی
سببش قلت حرارت چندانکه موجب تفاوت گردد و مودی ببطو و صغر نشود و غلبهٔ رطوبت و امتلای آنست هشتم
نبض متفاوت و لین و خالی سبب این ضعف قوت و غلبهٔ رطوبت و خلو شریان از روح و خون بود و این با صغر باشد

فصل سوم دربیان اقسام نبض مرکب رباعی وآن پانزده قسم ست

قسم اول در انواع نبض مرکب رباعی باعتبار عظم وصغر وقوت وضعف وسرعت وبطوء وتواتر وتفاوت واین
قسم از شانزده نوع بیرون نبود اول نبض عظیم وقوی وسریع ومتواتر سبب این غلبهٔ قوت ست وشدت حرارت چندانکه عظم
وسرعت بدان کفایت نکند بلکه بنا بر ایفای حاجت میل بتواتر نماید واین نباشد مگر بسبب حاجت اشد بسوی ترویح ولهذا این
نبض در ابتدای ورم گرم وادجاع که در اعضای ظاهری باشد یافته میشود مع اندک منشاریت بهر آنکه ورم در ابتدا ضعیف
میباشد پس صلابت وبدان سبب منشاریت در نبض اندک بود وقوت قوی میباشد وشریان منع نمیشود از انبساط پس
عظیم میگردد وحرارت در ابتدای ورم حار قوی میباشد پس سرعت وتواتر بدان سبب شدید تر بود واما در وقت تزاید و
انتها در صلابت وارتعاد بیفزاید ونبض صغیر سریع متواتر صلب گردد بسببی که در جایگاهش خواهد آمد وایضاً این نبض در
ابتدای ریاضت وماوامیکه معتدل بود وبطول واشتداد نکشد حادث میشود وسبب عظم وقوت دران تزید تقویت حرارت غریزی ست
بنا بر تحلل فضول اندر ریاضت معتدل وموجب سرعت وتواتر افراط حاجت ترویح ست بواسطهٔ حرکت اما ریاضت زاید از اعتدال
نبض را صغیر ضعیف بطی متفاوت صلب میگرداند لما سیجی فی مقامها وبعد تناول طعام معتدل المقدار نیز میشود بنا بر زیادتی
قوت وحرارت واین تاثیر مدتی ثابت میماند بنا بر قوت قوة وزیادتی حرارت بسبب جودت هضم وتولد دم متین بواسطهٔ
تصرف طبیعت دران کما ینبغی ونبض بالغان نیز همچنین باشد لغلبة القوة بفرط الدم وکثرة الحاجة الی الترویح بسبب حرارة الدم
وکسیکه از خواب دفعةً برخیزد طبیعت او مضطرب گردد نبض وی نیز عظیم قوی سریع متواتر شود با اضطراب وارتعاد پس هرگاه طبیعت منقلبه
ساکن گردد عود کند نبض بسوی حالت طبیعیه وشخصی که آب گرم یا هوای گرم حمام باعتدال استعمال نماید نبض او همچنین باشد
لما ذکرنا فی النوع الثانی من القسم الاول من النبض المرکب الخماسی وگاهی در صورت قلت ورم در سرسام این نبض میباشد
چنانچه سببش در نبض صغیر قوی سریع متواتر صلب خواهد آمد دوم نبض عظیم وقوی وسریع ومتفاوت سببش غلبهٔ قوت ست و
کثرت حرارت چندانکه ایفای او بعظم وسرعت واستغنا از تواتر بود پس حرارت این نسبت بنوع اول کم باشد سوم نبض
عظیم وقوی وبطی ومتواتر واین نبض بنا بر ضدیت که مابین عظیم وبطی ومتواتر از روی قلت وکثرت حاجت ست یافته نمیشود۔
چهارم نبض عظیم وقوی وبطی ومتفاوت سبب عظم وقوت کثرت حاجت وشدت قوت ست وسبب بطوء وتفاوت مع عظم
آنست که حاجت بعظم تمام میشود ودرینه احداث سرعت وتواتر می نمود پس حرارت این نسبت بنوع ثانی نیز کم بود وهمچنین نبض
اکثر در جنس مردان طبعی بود چنانچه گویند که نبض ذکور بنا بر شدت قوت وشدت حاجت آنها بسوی ترویح اعظم واقوی از نبض
اناث میباشد موجب شدت قوت حرارت وبیس مزاج وتمکن آنهاست بر افعال شاقه وباعث شدت حاجت ترویح کثرت حرکات
وریاضت ایشان ست وایضاً بنا بر اتمام حاجت مردان بعظم نبض آنها بطی تر واشد التفاوت از نبض نسا میباشد واکثر
امر وهیز ظاهر ست که هر نبضی که دران قوت ثابت باشد ومتواتر گردد بالضرور سریع شود چه سرعت قبل از تواتر بود بهر آنکه ماخوذ

از حرکت ست و تواتر ماخوذ از سکون و حرکت مقدم ست چه آن مطلوب بالذات ست و سکون بالعرض یا بنا بر ضرورت بود چنانچه
رای حکیم ست و یا برای استراحت چنانکه رای طبیب ست پس طوریکه بنا بر بودن نبض رجال اعظم و اقوی نبض آنها ابطی تر
نمیباشد همچنان ابطوی نبض آنها اقتضای شدت تفاوت نمیکند حاصل آنکه نبض رجال هرگاه اعظم و اقوی بقیاس نبض نسا بود
کذلک قضای حاجت آنها زیاده تر بنسبت حاجت نسا گردد پس حاجت نبض رجال بسوی سرعت مثل حاجت نبض نسا نباشد و این نیز
عام ست که اعظم نبض مردان و قوت و ابطوی آن و صغر نبض زنان و ضعف و سرعت آن نسبت بمعتدل باشد یا هر دو در یکی از طرف
افراط و تفریط نسبت باو باشند و مراد ملاحظه حال یکی ازان هر دو بقیاس حال دیگر بود و قید اکثر ازان بهر آنست که آنچه از حال نبض مذکور
گفته شد از مقتضیات طبیعت جنس یعنی ذکوریت و انوثیت ست مع قطع نظر از سائر عوارض و الا اگر مرد بلغمی مزاج و متوطن بلد بارد
و قلیل الحرکة و کثیر الاستعمال با غذیه مبرده مرطبه بود و زن بخلاف این یعنی صفراوی مزاج و متوطن بلد حار و کثیر الحرکة و کثیر الاستعمال
با غذیه مجففه باشد درین صورت نبض این زن اعظم از نبض مرد مذکور بود پنجم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متواتر ششم نبض عظیم
و ضعیف و سریع و متفاوت و این هر دو بسبب آنکه سرعت بی قوت نباشد امکان حصول ندارند مگر آنکه ضعف اندک باشد که دران
صورت منع سرعت نمی نماید هفتم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر سبب عظم شدت حرارت ست و باعث ضعف و بطو و تواتر
ضعف قوت ست اما حرارت این زیاده از انست که بعظم اکتفا کند ورنه عوض تواتر تفاوت روی نمود چنانکه در نوع آینده بیاید
هشتم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متفاوت سبب این کثرت حرارت چندانکه بعظم اکتفا کند و ضعف قوت ست نهم نبض صغیر و قوی
و سریع و متواتر سبب صغر انضغاط رگ تحت ماده است و سبب قوی قوت قوة و باعث سریع و متواتر شدت حاجت ست بنا بر آنکه
تدارک نماید بسرعت و تواتر آنچه که فوت شده بواسطه انضغاط رگ از عظم و اگر سبب صغر این صلابت آله باشد دران صورت این
نوع بدون صلابت ممکن الحصول نیست و قلت حرارت یا ضعف قوت با وجود قوی و سریع بودن نبض اصلا سبب صغر نمی تواند شد
دهم نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت سبب صغر این نیز انضغاط رگ ست و موجب قوت و تفاوت غلبه قوت بود و باعث سرعت
کثرت حاجت چندانکه بدان تمام شود و احداث تواتر ننماید و این نیز در صورت بودن صلابت سبب صغر بی صلابت ممکن الوجود
نیست یازدهم نبض صغیر و قوی و بطی و متواتر و این نبض ممکن الحصول نیست زیرا که سبب قوی که زیادتی قوت ست و سبب بطی
که قلت حاجت یا ضعف قوت باشد و سبب تواتر که ضعف قوت یا شدت حاجت بود باهم ضدیت دارند و اجتماع اضداد محال ست
دوازدهم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت سبب قوت غلبه قوت ست و سبب صغر و بطو و تفاوت قلت حاجت بسبب برودت مزاج باشد
سیزدهم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متواتر سبب صغر و ضعف یبوست و ضعف قوت ست لیکن چندانکه یبس موجب صلابت [illegible] و ضعف
مانع سرعت نگردد و باعث سرعت و تواتر شدت حاجت بود لهذا گویند که این نبض در فصل صیف و بلد حار [illegible] بود زیرا که مزاج
هوا درین فصل و بلد مائل بحرارت و یبوست میباشد و این موجب فرط حرارت غریبه و کثرت تحلل روح میگردد پس از جهت اول
ایجاب سرعت و تواتر می نماید برای تطفیه حرارت و دفع بخار دخانی و از جهت ثانی ایجاب صغر می نماید بنا بر غلبه یبس بر جرم

شریان و ضعف قوت بنا بر فرط تحلیل بود و این در بلاد حاره بیشتر یا بسیار باشد و در بلاد رطب ضیق او موجب صغر نبض میشود و اگرچه حار بود و بعضی گفته اند که مزاج صبیان شدید الحرارة میباشد پس نبض ایشان صغیر و ضعیف میگردد چه از شان هر سوء مزاج ست که نقصان و ضعف در قوت می آرد پس هرگاه قوت ضعیف شد ممکن نیست که شریان را انبساط تام دهد و نبض را عظیم گرداند و ازین جهت نبض دریشان بوقت سریع متواتر میگردد تا که آن هر دو نائب عظم شوند در ادخال هوا و نبض ساکنان بلدان حاره منزله بلاد حبشه شبیه بنبض صبی باشد که در صبیان بود و کذا هوای حار نبض را شبیه بنبض صبیی میگرداند لکون سببه المذکور و ایضاً در ریاضت که طویل و شدید بود ضعف حادث کند و کذلو اوجاع شدیده و امراض خبیثه و اعراض نفسانیه و عدم غذا و استفراغ مفرط و دیگر محللات قوت نبض صغیر و ضعیف میشود و بنابر انحلال حرارت غریزی که موجب ضعف قوت و جفاف آله است سریع و متواتر میگردد بواسطه اشتداد حاجت و قصور قوت از آنکه تعظیم وفا کند پس هر قدر که قوت ضعیف تر شود در نبض صغر و ضعف زیاده گردد و به عوض عظم بکاهد و بطو ظاهر شود و تواتر بیفزاید بنا بر کثرت ضعف حتی که عند سقوط قوت بسوی نبض دودی مؤل گردد پس آخر که قوت ساقط شود نبض نملی گردد و آن در غایت ضعف و صغر و تواتر میباشد و طبیعت درین حال تواتر را بدان سبب استعمال می کند که تا نائب عظم و سرعت گردد در ادخال هوا و هر که استحمام باب گرم یا استعمال هوای گرم او زیاده از اعتدال نماید نبض او از عظم و قوت بصغر و ضعف گراید و سرعت و تواتر بر حال خود باقی ماند زیرا که هرگاه انسان تا دیر در حمام لبث کند قوت او ضعیف میگردد و بنا بر کثرت تحلل ماده از بدن او پس ازین جهت نبض ضعیف شود و سخونت در بدن او زیاده میشود و بدان سبب سرعت زائد گردد و در لین و صلابت معتدل شود و اگر لبث او چندان طول کند که حرارت غریزی بتحلیل رسد در آن وقت نبض صغیر ضعیف بطی متفاوت گردد کما یعرض للمفرطین فی الریاضة چهاردهم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت سبب صغر و ضعف ضعف قوت و سبب سرعت کثرت حاجت ست چندانکه بسرعت تمام شود و استغنا از تواتر حاصل گردد پس بدان سبب تفاوت موجود شود لیکن ضعف این نیز قدری باشد که مانع سرعت نگردد زیرا که وجود سرعت بی قوة نابود و این نبض از غسل باب حیوان حاره پدید آید ما دامیکه منجر بتحلیل قوت نگردد و الا نبض شانزدهم این قسم ظهور نماید لما سنبینه ان شاء الله تعالی پانزدهم نبض صغیر ضعیف و بطی و متواتر سبب آن ضعف قوت ست و کثرت حاجت عارضی محدث تواتر و این نبض در ریاضت که نوبتش بفرط ضعف رسد و اوجاع شدیده و آلام نفسانی قوی التحلیل حادث شود لایجاب الضعف الکثیر و همچنین نبض مذکور در حالت جوع مفرط پدید چه هرگاه عدم غذا دوام پذیرد بحدیکه قوت تحلیل شود در نبض غایت صغر و ضعف و بطو رود و هرگاه قوت تحلیل شود و انسان هنوز زنده بود و محتاج باستنشاق هوا باشد بدان سبب نبض کثیر التواتر گردد لیجذب به هواء بمقدار الحاجة شانزدهم نبض صغیر ضعیف و بطی و متفاوت سبب صغر و ضعف ضعف قوت ست و سبب بطو و تفاوت عدم حاجت بترویح بود و همچنین باشد نبض مشایخ لبرد مزاجهم و قلة حاجتهم الی الترویح الشدید و ضعف قوتهم و کذا این نبض در فصل شتا و بلاد بارد طبعی باشد زیرا که برودت از حیات و ضعف قوت ست و از ضعف قوت نبض ضعیف و صغیر میگردد و ایضاً بهوای شتا برودت

ورطوبت غالب میباشد وآن هردو کیفیت لامحاله در حدت حرارت نقصان می آرند و درینصورت نبض بطی و متفاوت میگردد
چه سرعت و تواتر از جهت حاجت بسوی جذب هوا و دفع بخار میباشد و هرگاه موجب آنها منتفی گردد نفی وجود آنها ضرور نماید لیکن
این چنین نبض در بلاد مفرط البرد میباشد بشرطیکه بدن متخلخل ضعیف یا بارد المزاج بود چه اگر مستحصف المسام قوی البنیه حار مزاج
بود پس حرارت غریزی قوی گردد در شتا و ازین جهت هضم قوی شود و ازینجاست که در بعضی ابدان بموسم شتا حرارت در باطن
محتقن میشود پس مجتمع میگردد و قوت قوی میشود و این یکسانی رو دهد که مزاج شان حار غالب و مقاوم برد بود و ازان منفعل نگردد
پس برد بعمق بدن نرسد چه مضعف در شتا غوص برد بسوی باطن ست که حرارت او را در مقاومت ضعیف میگرداند و این نبض در
صرع و سکته قوی و سوء مزاج بارد قلب و حمی ربع نیز میباشد لضعف القوة وقلة الحاجة وایضا این قسم نبض در ابتدای خواب قبل
از هضم غذا نیز حاصل میشود زیراکه درین حالت حرکت حرارت غریزی بطریق انقباض و غور میباشد نه بسبیل انبساط و ظهور پس آنکه
در بیوقت حرارت مذکور بسبب تحریک نفس بیشتر متوجه میشود بسوی باطن بنابر هضم غذا و انضاج فضول تابع هضم و لامحاله اشتغال
مقصور در باطن محصور میگردد و هرگاه حرکت او بطریق انبساط نباشد و قوای ظاهری بسبب کثرت توجه حرارت غریزی بسوی
باطن ضعیف شوند پس بالضرور نبض صغیر و ضعیف گردد و اگرچه حرارت در خواب بسبب احتقان و اجتماع زیادتی می پذیرد لیکن
ناقص میگردد از آنچه که در حالت بیداری بحسب حرکت مستحثه بانتعاش روح و حرکت او بسوی خارج علی الاتصال زیاده میشد
و ظاهرست که حرکت در التهاب حرارت و اماله بطرف سوء مزاج شدیدترست و اجتماع و احتقان معتدل در التهاب و تهیج
حرارت بسوی قلق کمتر پس نقصان حرارت در نوم زیاده تر از ازدیاد او باشد زیراکه سبب زیادتی او ضعیف تر از سبب نقصان
اوست و بالضرور ازین قلت حاجت لازم می آید و آن مبنی ست بر تسلیم وجود بطوء و تفاوت در نوم و منع وجود آنچه که سرعت
و تواتر را واجب میکند اما حین استمرای طعام عظیم و قوی میگردد لما مر فی مقامه و ایضا نبض مذکور در نوم و ریاضت و اجماع
شدید که بانتهای افراط رسد یافته میشود بنابر اختناق حرارت غریزی و انضغاط قوت تحت فضول در نوم مفرط و بسبب
قلت روح و برد مزاج بنابر انحلال حرارت غریزی در ریاضت مفرط و در شدید و کذا استحمام بآب گرم بحدیکه افراط در تحلیل
کند ایجاب نبض مذکور نیز نماید بسبب فرط تحلیل کما فی الریاضة المفرطة و اگر استحمام بآب سرد نماید بحدیکه سردی او بقعر
بدن غوص کند نیز نبض را ضعیف و صغیر میگرداند و تفاوت و بطوء دران حادث می نماید بواسطه ضعف قوت و قلت حاجت
و صلابت آلت از غلبه برد و غسل بآب چشمهای سخن مثل کبریتیه و مالحه که منجر بتحلیل قوت بسبب تسخین گردد صغر و ضعف و بطوء
تفاوت در نبض پیدا کند و اگر منجر بتحلیل قوت نگردد سرعت نبض زیاده نماید فقط و ایضا در حالت تخمه نبض صغیر ضعیف و متفاوت
بطی میباشد سبب صغر و ضعف درین آنست که حرارت بتبعیت روح در باطن محتقن و غائر میشود و قوت ضعیف میگردد و بنابر
ملاقات عارض غیر ملائم و سبب تفاوت و بطوء قلت حاجت ست چه حرکت دران بسوی باطن اندک اندک میباشد و
حرارت درچنین حالت فروغ و اجتماع میکند نه در انتشار و پیدا آنند که نبض عاشق نیز هنگام یاس مثل نبض مغموم صغیر ضعیف

بطی متفاوت میگردد و هنگام رجا مانند نبض سرور عظیم لین مایل ببطو و تفاوت میشود لما قلنا فی النبض المختلف و در امراض معده
که از امتلاء غذا و یا مواد غلیظ حادث شوند و بر قوت گرانی آرند نیز نبض مذکور مع کثرت اختلاف عارض شود و اگر صاحب مزاج
بارد چیزی سرد بخورد و سوء مزاج بارد پدید آید و قوت بضعف گراید و بدان سبب نبض صغیر ضعیف و بطی و متفاوت گردد و کسیکه
در حالت خلو معده در عروق از غذا انجذاب رود نبض او همچنین باشد لمیلان المزاج الی البرد و لسبب تحلل الرطوبة و الحرارة
الغریزیة و ضعف القوة و قلة الغذاء و در حالت دوام عدم غذا حتی که حرارت غریزی ناقص گردد نیز نبض مذکور بنابر
سبب مسطور پدید آید و در اوائل استفراغ مثل اسهال و ذرب و رعاف و قذف و انفجار دم از عروق و نزف الحیض نیز این نبض حادث
میشود بسبب انحلال القوة پس هرگاه استفراغ دوام پذیرد نبض مذکور مودی بدودی گردد پس در آخر عند سقوط قوت کلی شود

قسم دوم در انواع نبض مرکب باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطو و صلابت و لین این قسم نیز شانزده
نوع بود اول نبض عظیم و قوی و سریع و صلب و این نوع غیر محصلة الوجود است لاجل التخالف بین العظیم و الصلب دوم
نبض عظیم و قوی و سریع و لین سببش شدت حاجت و قوت قوة و لین آله است پس اگر حاجت زائد از آن شود که بعظم و سرعت کفایت
کند درین صورت تواتر نیز ضم گردد چنانچه در حمی مطبقه ظاهر میشود و این نبض بعد انهضام طعام بالتمام و رسیدن غذا باعضا نیز
پدید می آید و این بهر آنست که غذا هرگاه جید و نیک منهضم میشود در قوت حرارت غریزی می افزاید و معهذا لینت هم می آرد و شراب
فعل میکند در نبض مثل فعل طعام منهضم سوم نبض عظیم و قوی و بطی و صلب و این نیز محصلة الوجود نیست لما قلنا فی الاول چهارم
نبض عظیم و قوی و بطی و لین سببش کثرت حاجت چندانکه بعظم اکتفا کند و قوت قوة و غلبه رطوبت بود پنجم نبض عظیم و ضعیف
و سریع و صلب ششم نبض عظیم و ضعیف و سریع و لین هفتم نبض عظیم و ضعیف و بطی و صلب هشتم نبض عظیم و ضعیف و بطی و
لین و این هر چهار نوع بباعث وقوع ضد میان عظیم و صلب و ضعیف و سریع ممکن الوجود نیست لیکن اگر ضعف اندک بود و مانع عظم
نگردد در آن صورت نوع ششم و هشتم ممکن الحصول باشد کما مر سابقا نهم نبض صغیر و قوی و سریع و صلب سببش صلابت
آله و قوت قوة ست و کثرت حاجت بنابر تدارک بسرعت آنچه که فوت شده بواسطه صلابت از عظم لیکن این نوع و کذا العشر
سابق بقول جالینوس امکان حصول ندارد زیرا که نزد او اجتماع قوی با صلب ممتنع است دهم نبض صغیر و قوی و سریع و لین سبب
صغر انضغاط رگ است و باعث قوی غلبه قوت و موجب سریع کثرت حاجت و علت لین وجود رطوبت چه اگر صغر بواسطه انضغاط نبود
پس این قسم بباعث عدم سببی دیگر از اسباب صغر که صلابت آله و ضعف و قلت حاجت بود و بواسطه وجود اسباب عظم که قوت قوة و شدت
حاجت محدث سرعت و لین آله است عدیم الوجود باشد یازدهم نبض صغیر و قوی و بطی و صلب سببش عدم حاجت و صلابت
آله و قوت قوة باشد اما بقول جالینوس این نیز ممکن الوجود نیست لما مر فی التاسع دوازدهم نبض صغیر و قوی و بطی و لین
سببش این عدم حاجت و قوت قوة و لینت آله بود و صغر این کمتر از صغر صلابت باشد زیرا که برای قوت و عدم حاجت همچون صلابت
مانعی بسط نیست سیزدهم نبض صغیر و ضعیف و سریع و صلب سببش صلابت و ضعف و کثرت حاجت است و این نبض

وقتی بظهور آید که ضعف کثیر نباشد زیرا که سرعت داعی قوة ماست چهاردهم نبض صغیر و ضعیف و سریع و بین سببا وضعف و
کثرت حرارت و رطوبت بود اما اگر صغیر و ضعف این نبض بواسطه کثرت ضعف قوت بود پس اجتماع او با سرعت که او را قدری
قوت در کارست امکان ندارد پانزدهم نبض صغیر و ضعیف و بطی و صلب سببا صغیر و ضعیف و صلب ضعف و صلابت بود و سبب
بطی ضعف و قلت حاجت و گاهی این نبض بواسطه ضعف و حاجت عارضی بسبب صغر و بطو متواتر نیز گردد و هر گاه تخم آب
بارد و قضیف قلیل اللحم باشد و لبث او در آب معتدل بود نبض او همچنین گردد زیرا که سردی و مثل این ابدان بسوی اعضای
باطنی بسرعت واصل میگردد و بنابر قلت لحم پس حرارت غریزی ضعیف میشود و در قوت نقصان روی نماید و صلابت بنابر
تکثیف برودت اجزای عرق را حاصل میگردد و هر گاه لبث او دران طول کند دران وقت صغیر ضعیف متفاوت صلب
گردد بسببی که در مقام نبض مذکور بیاید شانزدهم نبض صغیر و ضعیف و بطی و لین سببا صغر و ضعف ضعف قوت ست
و باعث بطو قلت حرارت و موجب لین کثرت رطوبت بود و این نبض و ضعف باکه از ضعف قلب بود و یافته میشود لضعف
الحرارة الغریزیة و تفاوت النبض و گاهی این چنین نبض بواسطه قلت حرارت متفاوت هم گردد و گاهی بباعث حاجت
عارضی متواتر شود **قسم سوم در انواع نبض مرکب باعی باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت** و بطو و امتلا
و خلا و این هم از شانزده نوع بیرون نیست اول نبض عظیم و قوی و سریع و ممتلی سببش کثرت حرارت و قوت قوة و امتلاے
شریان از روح و خون ست دوم نبض عظیم و قوی و سریع و خالی و این ممکن الحصول نیست چه قوت و سرعت بی قوت نباشد
و خلو شریان دلیل ضعف ست و اجتماع ضد محال سوم نبض عظیم و قوی و بطی و ممتلی سببش قوت قوة و کثرت حاجت که نظم
تمام شود و امتلای رگ از خون بود چهارم نبض عظیم و قوی و بطی و خالی و این نیز ممکن الوجود نیست لکون الضدین القوی الخالی
پنجم نبض عظیم و ضعیف و سریع و ممتلی ششم نبض عظیم و ضعیف و سریع و خالی هفتم نبض عظیم و ضعیف و بطی و ممتلی هشتم نبض عظیم
و ضعیف و بطی و خالی و این هر چهار نوع بسبب عدم اجتماع عظیم و سریع با ضعیف ممکن الحصول نیست مگر آنکه ضعف قلیل و غیر مانع سرعت
و عظم باشد نهم نبض صغیر و قوی و سریع و ممتلی سببش انضغاط رگ از امتلای ماده است و غلبه قوت و کثرت حاجت دهم
نبض صغیر و قوی و سریع و خالی و این نوع بنابر عدم اجتماع اسباب قوت و سرعت که بی قوت ممکن نیست و سبب خالی
که آن ضعف ست غیر محصلة الوجود ست یازدهم نبض صغیر و قوی و بطی و ممتلی سببش قلت حرارت و وجود قوت و امتلای
رگ از ماده بارد ست دوازدهم نبض صغیر و قوی و بطی و خالی و اینهم بواسطه ضد میان قوی و خالی امکان وجود ندارد
سیزدهم نبض صغیر و ضعیف و سریع و ممتلی چهاردهم نبض صغیر و ضعیف و سریع و خالی و این هر دو نوع نیز بسبب ضد ضعیف
و سریع ممکن الحصول نیست پانزدهم نبض صغیر و ضعیف و بطی و ممتلی سببش امتلاے ماده کثیر که بانضغاط قوت مودی گردد
و ضعف قوت و عدم حاجت بنابر امتلای ماده بارد بود شانزدهم نبض صغیر و ضعیف و بطی و خالی سببش ضعف قوت و خلو
شریان از روح و خون کثیر ست **قسم چهارم در انواع نبض مرکب باعی باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف**

ب تواتر و تفاوت و صلابت و لین و اینہم از شانزدہ نوع خالی نبود اول نبض عظیم وقوی متواتر وصلب این نبض یافتہ شود لتفق
الشہد بین العظیم والصلب دوم نبض عظیم وقوی ومتواتر ولین واین نوع بدون سرعت بظہور نیاید بسبب لزوم لسعة
القوۃ والحاجۃ التی یؤدی الی التواتر سوم نبض عظیم وقوی ومتفاوت وصلب این نیز ممکن الوجود نیست لما مر فی الاول
چہارم نبض عظیم وقوی ومتفاوت ولین سبب عظم کثرت حاجت وقوت قوۃ ولین آلہ بود و موجب تفاوت غلبہ قوت والتفا
بعظم با ... از سرعت و تواتر باشد این نبض را کثرت حاجت چندانکہ بعظم تمام شود لازم ست والا اگر حاجت
زیادہ ازان بود بی سرعت نباشد وسبب لین غلبہ رطوبت ست پنجم نبض عظیم وضعیف ومتواتر وصلب واین نبض محصلة
الوجود نیست لحصول الضد بین العظم والصلابۃ ششم نبض عظیم وضعیف ومتواتر ولین سبب این کثرت حاجت
... عظم با ضعف قوت مانع سرعت و موجب تواتر و غلبہ رطوبت و این نبض در مرض ذات الریہ ہنگام غلبہ تپ ظاہر
شود بسببی کہ در نوع چہارم قسم سوم نبض مرکب ثلاثی مسطور شد ہفتم نبض عظیم وضعیف ومتفاوت وصلب واین نبض ہم غیر محصلة
الوجود ست لما قلنا فی النبض الخامس ہشتم نبض عظیم وضعیف ومتفاوت ولین سبب این کثرت حاجت ست چندانکہ بعظم
کفایت کند وضعف وغلبہ رطوبت و نبض مذکور در ذات الریہ وقت غلبہ سبات پدید آید بسببی کہ بالا بآن ایما رفت نہم
نبض صغیر وقوی ومتواتر وصلب واین بی سرعت نباشد لاستیفاء ما فات من الحاجۃ بالصلابۃ ونزد
جالینوس نیز این قسم حاصل نمیشود لعدم اجتماع القوی مع الصلب چہ او گوید کہ قوت مع اعتدال مزاج یافتہ میشود
و صلابت از ... آن بسبب سوء مزاج حار ساذج یا یابس یا تحلل مفرط یا بر دمجمد و این ہمہ مضعف قوت اند مضادت
دہم نبض صغیر وقوی ومتواتر ولین وجود این نبض نیز امکان ندارد زیرا کہ اگر سبب صغر صلابت یا ضعف باشد اجتماع آن
با لین وقوی محالست و اگر سببش قلت حاجت بود اجتماع او با تواتر ممکن نباشد چہ تواتر این بی کثرت حاجت نبود و اگر
سبب آن انضغاط رگ باشد دران حالت وجود تواتر کہ از کثرت حاجت بود بی سرعت صورت نبندد پس بواسطہ نبودن اسباب
صغر وجود این نبض ممکن نبود یازدہم نبض صغیر وقوی ومتفاوت وصلب سببش صلابت آلہ وقوت قوۃ وعدم حاجت ست
لیکن بمذہب جالینوس این نبض نیز حاصل نمیشود لما مر فی النوع التاسع دوازدہم نبض صغیر وقوی ومتفاوت
ولین سبب صغر این انضغاط رگ باشد وسبب تفاوت قلت حاجت واین نبض در صورتی بوجود آید کہ پیش از انضغاط
در عظم وصغر معتدل باشد وبطی ومتفاوت بود پس در حالت انضغاط حاجت بنا بر صغر چندان زیادہ شود کہ بطو باعتدال
آن مبدل گردد و تفاوت برقرار ماند ورنہ در صورتی کہ سبب صغر قلت حاجت باشد تفاوت این نبض را بطو لازم
بود پس این نبض ممکن الحصول نباشد سیزدہم نبض صغیر وضعیف ومتواتر وصلب سبب صغر وصلابت کثرت
... و ضعف ... شریان و باعث ضعف قوت و موجب تواتر شدت حاجت اصلی و عارضی است
... کہ از عظم وسرعت بواسطہ ضعف و صلابت فوت شدہ واین نبض در حالت ضعف قوت

بمرض سرسام سوداوی و ورم حار فم معده یافته میشود و در سبات که از شرب ادویه مخدره بود و در ذات الریه هنگام عظم
ورم و تمدد شریان و در سوء مزاج یابس قلب نیز و کذا در استسقای زقی و طبلی پدید آید بسبب صغر دران ثقل ماده است
بر قوت و منع او از انبساط شریان و باعث تواتر ضعف و موجب صلابت تمدد صفاق و ایضاً این نبض در حمی دق پیدا شود
بسبب ضعف قوت بنابر انحلال او و شدت حاجت بنابر غلبه حرارت و صلابت آله بنابر کثرت جفاف پس بسبب شدت
حاجت حرکات قلب متواتر میگردد تا که جذب کند از نسیم بارد مقدار کثیر که بآن حرارت او تطفیه و تسکین یابد و پس ازان حرکات
شرایین متواتر میگردد مثل حرکات قلب زیرا که شرایین تابع اوست در جمیع حالات بنابر آنکه وی فرع قلب است و
کذلک صلابت آله بسبب تواتر میگردد و بهر آنکه آله انبساط و عدم قوت در انبساط و انقباض میکند خصوصاً هرگاه ضعیف باشد بسبب
بواسطه آن مشتد میشود حاجت و تواتر میکند نبض و ثابت باشد بر حال واحد زیرا که سبب او که آن مرض مذکور ست هیچ تغیر
بخلاف باقی حمیات خلطیه که دران نبض مختلف میشود بنابر اختلاف مواد در سکون و حرکت و در نضج و فجاجت هکذا قال علوی
خان چهاردهم نبض صغیر ضعیف و متواتر و لین سبب صغر و تواتر ضعف قوتست و سبب لین غلبه رطوبت و باشد که این
نبض بواسطه ضعف بطی نیز باشد پانزدهم نبض صغیر ضعیف و متفاوت و صلب سبب صغر صلابت آله است که از یبس
یا برودت حاصل شده باشد و سبب ضعف ضعف قوت و سبب تفاوت قلت حاجت بود و اگر شخصی ضعیف قلیل اللحم آب
بارد استحمام کند و لبث او در آب بطول کشد حتی که حرارت غریزی بعمق بدن غوص کند و برودت باعضای رئیسه واصل
شود و در جوهر آنها غائص گردد نبض مذکور ظاهر شود و همچنین در ذات الریه هنگام عظم ورم و غلبه سبات پدید آید بسببی که در
نوع چهارم از قسم سوم نبض مرکب ثلاثی گذشت و این نبض در مرض سبات که از شرب ادویه مخدره بود نیز پدید آید
بسبب ازدیاد الرطوبة و قلة الحاجة الی الترویح شانزدهم نبض صغیر ضعیف و متفاوت و لین سبب صغر و تفاوت
ضعف و قلت حاجت است و باعث لین فرط رطوبت و باشد که این نوع هم بطی باشد بسبب کثرة الضعف قسم پنجم در
انواع نبض مرکب رباعی باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و امتلا و خلا و این شانزده نوع
باشد اول نبض عظیم و قوی و متواتر و ممتلی دوم نبض عظیم و قوی و متواتر و خالی و این هر دو نوع بدون تقادم حمیات
بر تواتر نیز بنابر ضد قوی و خالی حاصل نمیشود سوم نبض عظیم و قوی و متفاوت و ممتلی سببش کثرت حاجت بالکه بالعظم تمام
شود و قوت قوه و امتلای شریان از خون و روح ست چهارم نبض عظیم و قوی و متفاوت و خالی و این بسبب تضاد
میان قوی و خالی صورت حصول نمی بندد پنجم نبض عظیم و ضعیف و متواتر و ممتلی سببش کثرت حاجت و ضعف قوت و امتلا
ماده است ششم نبض عظیم و ضعیف و متواتر و خالی سببش کثرت حاجت و ضعف قوت ست هفتم نبض عظیم و ضعیف
و متفاوت و ممتلی سبب عظمش کثرت حاجت ست چندانکه بعظم تمام شود و سبب ضعفش ضعف قوت و سبب متفاوت ایضاً
حاجت بعظم و استغنای او از تواتر ست و سبب ممتلی امتلای ماده لیکن نه چندانکه بواسطه انضغاط موجب صغر گردد

هشتم نبض عظیم وضعیف ومتفاوت وخالی سببش کثرت حاجت وضعف قوت والیفاے حاجت بعظم ست وامتلاے مادهٔ ردی ست
نهم نبض صغیر وقوی ومتواتر وممتلی سبب صغر انضغاط رگ ز امتلای ماده است و باعث تواتر ایفاے حاجتی که از عظم فوت شده
دهم نبض صغیر وقوی ومتواتر وخالی واین نبض بنابر وقوع ضد میان قوی وخالی ممکن الوجود نیست یازدهم نبض صغیر وقوی
ومتفاوت وممتلی سببش قلت حاجت وقوت قوة وامتلای ماده باشد دوازدهم نبض صغیر وقوی ومتفاوت وخالی واین
بواسطه ضد میان قوی وخالی امکان وجود ندارد سیزدهم نبض صغیر وضعیف ومتواتر وممتلی واین نوع بسبب ضعف
قوت والیفاے حاجتی که از عظم فوت شده بتواتر وامتلاے ماده ممکن الحصول ست چنانچه نبضی که از اسباب مثقله ومضعفه
قوت یعنی امتلای مواد حادث شود همچنین باشد بهر آنکه قوت ضعیف میشود از ثقل مواد پس بدان سبب نبض ضعیف میگردد
وصغر تابع ضعف قوت ست که آن انبسط شریان بخوبی ممکن نبود وامتلا بنابر امتلای شریان از فضول ست وبسبب فوت
حاجت از عظم وسرعت متواتر میشود وچون قوت گاهی قهر میکند بر اشیاے مثقله او وغالب میشود بر ان وگاهی مقهور
میکند قوت را اشیای مذکوره بنا بران نبض مختلف غیر منتظم نیز گردد وکثرت اختلاف وقلت آن در اصناف کثیرهٔ نبض
وعدد نبضات بحسب زیادتی وکمی مادهٔ مثقله قوت ست چهاردهم نبض صغیر وضعیف ومتواتر وخالی سببش شدت ضعف
وخلو شریان از روح وخون کثیر ست پانزدهم نبض صغیر وضعیف ومتفاوت وممتلی واین نوع بسبب ضعف قوت وامتلاے
مادهٔ بارد ممکن الوجود ست شانزدهم نبض صغیر وضعیف ومتفاوت وخالی سببش سقوط قوت وخلو رگ از روح ودم
باشد **قسم ششم در انواع نبض مرکب باعی** باعتبار عظم وصغر وقوت وضعف وصلابت ولین وامتلا وخلاء
این قسم نیز منقسم بشانزده نوع ست **اول** نبض عظیم وقوی وصلب وممتلی دوم نبض عظیم وقوی وصلب وخالی واین هر دو نوع
متحقق الوجود نیست لوجود الضد بین العظم والصلابة سوم نبض عظیم وقوی ولین وممتلی سببش کثرت حاجت چندانکه
بعظم تمام شود ووفور قوت ولین آله وامتلای رگ از خون وروح ست واین نبض در امزجهٔ دموی وامراضے که از جوش
خون بود مثل سونوخس یافته میشود چهارم نبض عظیم وقوی ولین وخالی واین بواسطه ضد میان قوے وخالی امکان
حصول ندارد پنجم نبض عظیم وضعیف وصلب وممتلی ششم نبض عظیم وضعیف وصلب وخالی واین هر دو نوع بنا بر
ضد ما بین عظم وصلابت ممکن الحصول نیست هفتم نبض عظیم وضعیف ولین وخالی سبب این کثرت حاجت که بعظم تمام شود
وضعف قوت وامتلای رطوبت ست هشتم نبض عظیم وضعیف ولین وخالی سبب این کثرت حاجت وضعف قوت وفرط رطوبت
وقلت خون وروح ست نهم نبض صغیر وقوی وصلب وممتلی سببش قلت حرارت چندانکه بصغر اکتفا نماید ومودی
بتفاوت نبض نگردد ووجود قوت وغلبه یبوست وامتلای مادهٔ سوداست ودر سبب صغر تعیین قلت حاجت بهر آنست
که در صورت انضغاط رگ وصلابت موجب صغر اکثر سرعت با تواتر برای استیفای حاجتی که بواسطه صغر فوت شده
عارض میشود وهرگاه چنین باشد پس این نبض ممکن الحصول نباشد دهم نبض صغیر وقوی وصلب وخالی واین نوع

بسبب وجود ضد میان قوی وخالی ممکن الوجود نیست **یازدهم** نبض صغیر وقوی ولین وممتلی سببش قلت حاجت وقوت قوة و کثرت رطوبت وامتلای رگ از مادهٔ بلغم بود **دوازدهم** نبض صغیر وقوی ولین وخالی واین نیز بسبب ضد قوی وخالی امکان وجود ندارد **سیزدهم** نبض صغیر وضعیف وصلب وممتلی سببش کثرت برودت چندانکه بصغر کفایت کند وضعف وغلبهٔ یبوست و امتلاے سودا بود **چهاردهم** نبض صغیر وضعیف وصلب وخالی سببش ضعف قوت وغلبهٔ یبوست وخلو شریان ست از روح وخون و این نبض در حمی یوم جوعی و عطشی نیز یافته میشود بنا بر فتور قوت بکثرت تحلیل وغلبهٔ یبس وجفاف وقلت دم ورطوبت مرطب وملین ومالی شرائین **پانزدهم** نبض صغیر وضعیف ولین وممتلی سببش قلت حاجت وضعف قوت وغلبهٔ رطوبت وامتلاے مادهٔ رطب ست **شانزدهم** نبض صغیر وضعیف ولین وخالی سببش قلت حرارت وضعف قوت ووجود رطوبت وخلو شریان از روح وخون ست

قسم هفتم در انواع نبض مرکب رباعی باعتبار عظم

وصغر وسرعت وبطو وتواتر وتفاوت وصلابت ولین واین قسم هم از شانزده نوع بیرون نباشد **اول** نبض عظیم وسریع ومتواتر وصلب واین نوع عدیم الوجود ست لاجل الضد بین العظیم والصلب **دوم** نبض عظیم وسریع ومتواتر ولین سبب عظم وسرعت وتواتر شدت حاجت ست وسبب لینت وجود رطوبت واینچنین نبض بر کمال کثرت حرارت دلالت میکند و گویند که این نبض در صبیان میباشد چه نبض آنها بقیاس مقادیر اجسام آنها عظیم میباشد زیرا که آله لین وحاجت شدید بود وقوت آنها بنسبت مقادیر ابدان آنها ضعیف نبود بهر آنکه ابدان آنها صغیر المقدار اند مگر آنکه نبض ایشان بقیاس نبض مستکملین عظیم نباشد لکن اسرع واشد تواتر بود بنا بر شدت حاجت آنها بسوی استنشاق که از اجتماع بخار دخانی بواسطه کثرت هضم وتواتر آن حاصل میشود **سوم** نبض عظیم وسریع ومتفاوت وصلب این نیز ممکن الوجود نیست لما قلنا فی النوع الاول **چهارم** نبض عظیم وسریع ومتفاوت ولین سببش کثرت حاجت چندانکه بعظم وسرعت تمام شود ووجود رطوبت ست **پنجم** نبض عظیم وبطی ومتواتر وصلب این نبض هم محصلة الوجود نیست لما مر **ششم** نبض عظیم وبطی ومتواتر ولین واین نوع هم یافته نمیشود چه سبب بطو وتواتر یا ضعف قوت بود واین بی ضعف نباشد ویا سبب بطو قلت حاجت وسبب تواتر کثرت حاجت بود ودرمیان این هر دو ضد متحقق ست واجتماع الضدین محال **هفتم** نبض عظیم وبطی ومتفاوت وصلب واین نیز حاصل نمیشود کما لا یخفی **هشتم** نبض عظیم وبطی ومتفاوت ولین سبب عظم کثرت حاجت چندانکه بعظم تمام شود ولین آله بود وموجب بطو قلت حاجت باعث اتمام حاجت بعظم وموجب تفاوت وجود قوت باشد و این چنین نبض در حالت سرور میباشد وعشاق را در حالت غلبهٔ رجا نیز پدید آید لما قلنا فی النوع الرابع من القسم الخامس من فصل المرکبات الثلاثی وفی النبض المختلف ایضاً **نهم** نبض صغیر وسریع ومتواتر وصلب سبب صغر وصلابت کثرت یبس محدث صلابت آله است وباعث سرعت وتواتر کثرت حرارت محدث شدت حاجت بود و این نبض در سعال حار یابس وسل یافته میشود بنا بر شدت احتیاج به نسیم بارد وبسبب عدم حصول ترویح از ضیق نفس

وعدم مطاوعت آله برای انبساط تام بسبب جفاف ریه پس تدارک میکند بسرعت و تواتر آنچه فوت شده از عظم و گویند که نبض
مذکور در جمیع اورام حاره میباشد و مختلف بود باختلاف منشاری سبب صغر او صلابت شریان ست بواسطهٔ تمدد عروق
و شرائین که از امتلای عضو و انصباب فضول حاصل شده و نیز ضعف قوت چه هرگاه شریان صلب گردد مطاوعت
قوت نکند و باوجود آن منبسط نشود از روی انبساط تام پس قوت ضعیف گردد از بسط شریان کما ینبغی و سبب سرعت و
تواتر شدت حاجت ست بواسطه کثرت ترویح بنا بر حرارت ورم چه قوت را ممکن نیست بسط شریان بنهجی که وفا کند بالاحتیاج الیه
و سبب صلابت تمدد شریان ست بنا بر تمدد عضو و سبب اختلاف منشاری آنست که صلابت نمیگذارد شریان را که بنهایت
انبساط برسد و مضطرب گردد و اندک بسوی انبساط منقطع پس منبسط میشود بعض اجزاے او بانبساط عظیم و بعض او بانبساط صغیر
و شکل او سخت اصابع مانند شکل اسنان منشار در ارتفاع و انخفاض میشود لیکن این نبض در زمانهٔ تزید و انتهاے ورم حار
پدید آید و در ابتداے ورم گرم نبض عظیم قوی سریع متواتر باشد لما مر فی مقامه و نبض مذکور در ذات الجنب صفراوی و ورم
حار فم معده نیز ظاهر میشود بسبب غلبهٔ حرارت و شدت حاجت بسوی هوای بارد مع صلابت آله بسببی که مذکور شد و در امزجهٔ
حاره هنگام کثرت یبوست موجب صلابت آله نیز یافته میشود و گویند که این نبض در فصول و بلاد حاره طبعی بود دهم نبض
صغیر و سریع و متواتر و لین سبب صغر انضغاط رگ تحت ماده است و باعث سرعت و تواتر کثرت حاجت که بنا بر صغر حاصل شده
و موجب لینت وجود رطوبت ست ورنه بصورت دیگر اسباب صغر این نبض ممکن الوجود نیست چه سرعت را قوت و حاجت
لازم ست و تواتر را کثرت حاجت واجب و لین را لینت آله ضرور پس باوصف موجود بودن اسباب عظم که قوت
قوت و کثرت حاجت و لین آله بود وجود صغر چگونه امکان دارد و عدم اسباب صغر در بطلان این نوع کافی باشد۔
یازدهم نبض صغیر و سریع و متفاوت و صلب سبب صغر صلابت ست و سبب سرعت کثرت حاجت که از عظم فوت شده
و سبب تفاوت ایفاے حاجت بسرعت استغنا از تواتر بود دوازدهم نبض صغیر و سریع و متفاوت و لین سبب صغر
انضغاط رگ ست تحت ماده و باعث سرعت کثرت حاجت که بواسطهٔ صغر حاصل شده و موجب تفاوت ایفاے حاجت
بسرعت بود وگرنه در صورت سببی دیگر از اسباب ثلاثهٔ صغر وجود این نبض امکان ندارد بهر آنکه اسباب صغر که ضعف قوت
و قلت حاجت و صلابت آله است یافته نمیشود چه سرعت بی قوت و شدت حاجت نباشد و لین بدون لینت آله نبود
پس درین صورت ضد اسباب صغر متحقق ست و آن منافی وجود اوست سیزدهم نبض صغیر و بطی و متواتر و صلب این
نوع امکان حصول ندارد چه اگر سبب صغر صلابت آله بود و سبب بطو و تواتر ضعف قوت باشد درین صورت بے ضعف
نباشد و در صورتیکه قلت حاجت سبب بطو باشد دران حالت اجتماع تواتر با وی امکان ندارد چهاردهم نبض صغیر
و بطی و متواتر و لین سبب صغر و بطو ضعف قوت ست و باعث تواتر ضعف قوت و زیادتی حاجت عارضی بواسطه صغر و
بطو و بدانند که اینجا نیز سبب بطو سواے ضعف صورت نه بندد لما مر آنفاً لیکن درین صورت نیز ممکن الحصول نباشد

كما لا يخفى پانزدهم نبض صغير وبطى ومتفاوت وصلب سبب صغر صلابت آله است بنا بر برد مجمد يا يبس و موجب بطو وتفاوت
قلت حاجت و برد مزاج و آين نبض در حمى ربع يافته ميشود ولقلة الحاجة بسبب برد السوداء وصلابة الالة بسببها استيلاء
يبسها و آيضاً در اورام سوداوى حادث ميشود بسبب مذكور مع شدت اختلاف منشارى بنا بر صلابت شانزدهم نبض صغير
وبطى ومتفاوت ولين سببش قلت حاجت وغلبهٔ رطوبت ست و آين نبض در مشايخ ميباشد بسبب برد مزاج و استيلاے
رطوبات غريبه وگاهى سبب اين غايت سقوط قوت مشرف بهلاكت بود و دران صورت بى ضعف نباشد و آيضاً نبض مذكور
در اورام بلغمى ميباشد بنا بر قلت حاجت بسوى ترويح بسبب برودت بلغم ولينت او بسبب رطوبت بلغم بود قسم هشتم در انواع
نبض مركب باهمى باعتبار عظم و صغر و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و امتلا و خلا و اين نيز خالى از شانزده نوع نباشد-
اول نبض عظيم و سريع و متواتر و ممتلى سببش شدت حرارت و امتلاى شريان از مادهٔ حار بود و اين نبض از امتلاے
دم حاصل ميشود بسبب حرارت خون و در لين و صلابت معتدل بود و ملمس او گرم باشد مع اختلاف از تعفن اخلاط در بدن
كه حميات حادث كند نيز نبض مذكور ميباشد مع اختلاف و حرارت ملمس دوم نبض عظيم و سريع و متواتر و خالى و اين نوع بنا بر
آنكه سرعت بى قوت قوى نباشد و خلو شريان دال بر ضعف ست امكان حصول ندارد سوم نبض عظيم و سريع و متفاوت و ممتلے سببش
كثرت حاجت ست چندانكه عظم و سرعت بدان وفا كند و نوبت بتواتر نرسد و امتلاى دموى يا روحى ست چهارم نبض عظيم
و سريع و متفاوت و خالى و اين ممكن الوجود نيست لما قلنا فى النوع الثانى پنجم نبض عظيم و بطى و متواتر و ممتلى و اين بنا بر
تخالف اسباب بطو و تواتر و يا بدون ضعف حاصل نميشود ششم نبض عظيم و بطى و متواتر و خالى و اين هم بے ضعف
كه لازمهٔ خالى ست امكان وجود ندارد هفتم نبض عظيم و بطى و متفاوت و ممتلى سببش كثرت حاجت چندانكه بعظم تمام شود و بسرعت
و تواتر مودى نگردد و سبب بطو و تفاوت ايفاے حاجت ست بعظم و موجب امتلاى رگ از خون ست هشتم نبض عظيم و بطى
و متفاوت و خالى و اين نيز بسببے كه در نوع سادس گذشت ممكن الوجود نيست نهم نبض صغير و سريع و متواتر و ممتلے سبب صغر
انضغاط رگ از امتلاى مادهٔ كثير باشد و سبب سرعت و تواتر شدت حاجت ست و همچنين باشد نبض در امتلاے مرهٔ صفرا و
مع ذلك مائل بصلابت بود بسبب يبس او و اختلاف دران بيشتر بود لكثرة حركة المرة الصفراء دهم نبض صغير و سريع و متواتر
و خالى و اين نوع بسبب آنكه سريع بى قوت نباشد و خالى بر ضعف دلالت دارد مستحيل الوجود نيست يازدهم نبض صغير و سريع
و متفاوت و ممتلے و سبب اين مثل سبب نوع تاسع باشد مگر آنكه كثرت حاجت در اينجا چندان بود كه بسرعت تمام شود و نوبت بتواتر
نرسد دوازدهم نبض صغير و سريع و متفاوت و خالى و اين نيز بسببے كه در نوع عاشر گذشت امكان حصول ندارد سيزدهم
نبض صغير و بطى و متواتر و ممتلى و اين نيز مثل نوع خامس بسبب تخالف اسباب بطو و تواتر و يا بسبب ضعف لوجود نميايد
چهاردهم نبض صغير و بطى و متواتر و خالى سببش ضعف قوت و قلت حاجت و خلو شريان از روح و خون ست و اين
بسبب لزوم ضعف ممكن الحصول نيست پانزدهم نبض صغير و بطى و متفاوت و ممتلى سبب اين قلت حاجت و امتلاے

مادهٔ بارد بود شانزدهم نبض صغیر وبطی ومتفاوت وخالی سببش شدت ضعف وخلو شریان از روح وخون ست واین
نیز بی ضعف نباشد **قسم نهم در انواع نبض مرکب رباعی** باعتبار عظم وصغر وسرعت وبطو وصلابت ولین
وامتلا وخلا واین قسم هم بشانزده نوع منقسم ست **اول** نبض عظیم وسریع وصلب وممتلی **دوم** نبض عظیم وسریع وصلب
وخالی واین هردو نوع بواسطهٔ ضد میان عظم وصلابت متحقق الوجود نیست **سوم** نبض عظیم وسریع ولین وممتلی سببش کثرت حاجت
وزیادتی رطوبت وامتلای دموی وروحی ست **چهارم** نبض عظیم وسریع ولین وخالی واین بسبب آنکه سرعت را قوت واجب
وخلو شریان را ضعف لازم ست ممکن الوجود نیست **پنجم** نبض عظیم وبطی وصلب وممتلی **ششم** نبض عظیم وبطی وصلب وخالی واین
هردو بسببی که در انواع اول ودوم گفته شد ممکن الحصول نیست **هفتم** نبض عظیم وبطی ولین وممتلی سببش کثرت حاجت چندانکه بعظم
حاصل شود وکثرت رطوبت وامتلای رگ از خون باشد **هشتم** نبض عظیم وبطی ولین وخالی واین هم بسببی که در نوع رابع گذشت
امکان وجود ندارد **نهم** نبض صغیر وسریع وصلب وممتلی سببش صلابت آله است وکثرت حاجت که بواسطهٔ صغر حاصل شده و
امتلای مادهٔ یابس **دهم** نبض صغیر وسریع وصلب وخالی واین نوع بسبب آنکه سرعت بی قوت نباشد وخلو را ضعف لازم
است امکان حصول ندارد **یازدهم** نبض صغیر وسریع ولین وممتلی سبب صغر انضغاط رگ تحت ماده است وباعث سرعت
کثرت حاجت بواسطهٔ صغر وموجب لینت غلبهٔ رطوبت وامتلا بسبب امتلای مادهٔ رطب ست **دوازدهم** نبض صغیر و
سریع ولین وخالی واین امکان وجود ندارد لما قلنا فی النوع العاشر **سیزدهم** نبض صغیر وبطی وصلب وممتلی سبب صغر صلابت
آله بواسطهٔ غلبهٔ برد منجمد خون وسبب بطو عدم حاجت وموجب صلابت بواسطهٔ مذکور وامتلای مادهٔ یابس بود **چهاردهم**
نبض صغیر وبطی وصلب وخالی وسبب این غلبهٔ یبوست موجب صغر وصلابت ست وکثرت برودت وخلو شریان از روح
وخون **پانزدهم** نبض صغیر وبطی ولین وممتلی سبب صغر وبطو کثرت برودت ست وباعث لینت امتلا امتلای مادهٔ بلغمی بود
شانزدهم نبض صغیر وبطی ولین وخالی سببش کثرت برودت ورطوبت وقلت روح وخون ست **قسم دهم در انواع نبض
مرکب باعی** باعتبار عظم وصغر وتواتر وتفاوت وصلابت ولین وامتلا وخلا واین نیز شانزده نوع است **اول** نبض
عظیم ومتواتر وصلب وممتلی **دوم** نبض عظیم ومتواتر وصلب وخالی واین هردو بسبب ضدیت میان عظم وصلابت دوجود
ضعف مانع سرعت محصلة الوجود نیست **سوم** نبض عظیم ومتواتر ولین وممتلی ودرین نوع بصورت عدم ضعف بدون تقدم
سرعت وجود تواتر ممکن نیست ودر حالت بودن ضعف موجب تواتر از ضعف خالی نباشد پس بهر صورت این نوع عدیم الوجود
باشد **چهارم** نبض عظیم ومتواتر ولین وخالی واین نیز بنا بر ضعف که لازمهٔ متواتر وخالی ست امکان حصول ندارد **پنجم** نبض عظیم
ومتفاوت وصلب وممتلی **ششم** نبض عظیم ومتفاوت وصلب وخالی واین هردو نوع بسبب وقوع ضد میان عظیم وصلب ممکن
الوجود نیست **هفتم** نبض عظیم ومتفاوت ولین وممتلی سببش کثرت حاجت ست چندانکه بعظم تمام شود ولین آله بواسطهٔ امتلای
دموی **هشتم** نبض عظیم ومتفاوت ولین وخالی واین بسببی که خالی از ضعف خالی نباشد ممکن الحصول نیست **نهم** نبض صغیر

ومتواتر وصلب وممتلی واین بدون امتلای مادهٔ مصلب عرق موجب صغر وضعف قوت محدث تواتر امکان وجود ندارد ولهذا این
نبض در حمیات سوداوی یافته میشود مع اختلاف دہم نبض صغیر ومتواتر وصلب وخالی سببش ضعف قوت وغلبۂ یبوست وخلو
شریان از روح وخون ست یازدہم نبض صغیر ومتواتر ولین وممتلی سببش ضعف قوت وغلبۂ رطوبت ست دوازدہم
نبض صغیر ومتواتر ولین وخالی سببش ضعف قوت وغلبۂ رطوبت وخلو شریان از روح وخون ست بالجمله این ہر چہار نوع بواسطۂ
لزوم ضعف امکان حصول ندارند سیزدہم نبض صغیر ومتفاوت وصلب وممتلی سببش امتلای مادہ یابس ست که موجب صلابت
رگ وصغر نبض وقلت حاجت گردد چہاردہم نبض صغیر ومتفاوت وصلب وخالی سببش غلبۂ یبوست موجب صلابت وصغر
است وقلت حاجت محدث تفاوت وقلت خون ست پانزدہم نبض صغیر ومتفاوت ولین وممتلی سببش امتلای رطوبت
کثیر مضغط ولین رگ ومقلل حاجت ست که بنا بر انضغاط صغر وبواسطۂ قلت حاجت تفاوت وباعث لینت لین آله ظهور نماید
شانزدہم نبض صغیر ومتفاوت ولین وخالی سببش ضعف قوت وقلت حرارت ووجود رطوبت مبل عرق وخلو آن از خون
کثیر وروح باشد قسم یازدہم در انواع نبض مرکب رباعی باعتبار قوت وضعف وسرعت وبطو وتواتر و
تفاوت وصلابت ولین واین قسم نیز شانزده نوع باشد اول نبض قوی وسریع ومتواتر وصلب واین نبض حاصل نمیشود
لوجوب الصغر بالصلابة مگر آنکه صلابت چندان بود که نبض عظیم را باعتدال آن فرود آرد ومودی بصغر آن نگردد دوم
نبض قوی وسریع ومتواتر ولین سببا وقوت قوة وشدت حرارت وکثرت رطوبت ست واین را عظم لازم ست بتحقق جمیع
اسبابه مگر آنکه مادهٔ متقلیل موجب انضغاط رگ چندان گردد که عظم نبض را باعتدالش فرود آرد ومودی بصغر نگردد سوم نبض
قوی وسریع ومتفاوت وصلب واین نیز امکان ندارد لما قلنا فی الاول مگر بصورت تسلیم توجیه عدم صغر که در انجا مذکور شد
چہارم نبض قوی وسریع ومتفاوت ولین سبب قوی قوت ست وسبب سرعت شدت حاجت وسبب تفاوت غلبۂ قوت
والیفاے حاجت بسرعت وسبب لین لینت آله بود واین نبض نیز عظیم باشد یا نباشد لما مر فی الثانی پنجم نبض قوی وبطی
ومتواتر وصلب واین نبض نیز ممکن الوجود نیست لاستحالة اجتماع القوی بالمتواتر التی سببها الضعف لا غیر اگر قائلے
بگوید میتواند که سبب تواتر شدت حاجت باشد نه ضعف قوت گوئیم که آن بی سرعت نمیباشد وتواتر یکه با بطو باشد موجب آن
ضعف قوت بود کما مر فی بحث النبض المتواتر والمتفاوت ششم نبض قوی وبطی ومتواتر ولین واین نوع ہم بسببی که
در قسم بالا گذشت ممکن الحصول نیست ہفتم نبض قوی وبطی ومتفاوت وصلب سببش غلبۂ قوت وعدم حاجت وصلابت ست
واین نیز غیر ممکن الوجود ست لما قلنا فی النوع الاول مگر بصورت تسلیم توجیه عدم صغر که ہمانجا مذکور شد ہشتم نبض قوی وبطی
ومتفاوت ولین وسبب این قوت قوة وقلت حاجت وکثرت رطوبت باشد نہم نبض ضعیف وسریع ومتواتر وصلب سببش ضعف
قوت وشدت حرارت ویبوست بود واین نبض بی صغر نباشد لحصول الصلابة وسرعت بی قوت ہم نباشد مگر آنکه صلابت
آن قدر باشد که عظم را بمرتبۂ اعتدالش فرود آرد وبسبب کثرت حاجت که سبب عظم ست مودی بصغر نگردد وضعف نیز

چندان نباشد که مانع سرعت گردد چه ضعف قلیل منع سرعت نمیکند چنانچه در نوع آینده می آید دهم نبض ضعیف و سریع و متواتر و
لین سبب ضعف ضعف قوت ست و موجب سرعت و تواتر کثرت حرارت ست باعث لین زیادتی رطوبت بود و این نبض بقول جالینوس
مع اعتدال عظم و صغر در صبیان طبعی بود سبب لینت و ضعف بنا بر کثرت رطوبت در ابدان آنها ظاهر ست و موجب سرعت و
تواتر زیادتی حرارت ست بواسطهٔ کثرت اجتماع بخار دخانی در ایشان از کثرت و تواتر هضم آنها و بسبب کثرت احتیاج
بسوی اخراج بخار و ترویح حرارت غریزی آنها یازدهم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و صلب سببش ضعف قوت
و کثرت حاجت و ایفای حاجت بسرعت و صلابت آله است و این نوع بدون صغر نباشد لوجود الضعف والصلابة
وهما سببان للصغر مگر بتوجیهی که در نوع نهم گذشت دوازدهم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و لین و سبب این نیز همچو
نوع بالا بود الا صلابت و صغر این بنسبت آن کمتر میباشد لان صغر الصلابة اکثر من صغر الضعف و باشد که کثرت حاجتها
محدث سرعت که اقوی اسباب عظم ست تعادل در عظم و صغر پیدا کند و با اینهمه بتوجیهی که در نوع تاسع مذکور شد نفی صغر و ثبوت
سرعت بظهور میرسد سیزدهم نبض ضعیف و بطی و متواتر و صلب سببش ضعف قوت و صلابت آله بود و این نیز بواسطه
ضعف و صلابت صغیر باشد چهاردهم نبض ضعیف و بطی و متواتر و لین و سبب و حکم این همچو نوع سیزدهم ست الا آنکه
که درینجا عوض آن لینت بود پانزدهم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و صلب سببش ضعف قوت و قلت حاجت و صلابت
آله بود و این ممکن الحصول نیست چه این نبض بی صغر اصلا نباشد لوجود جمیع اسبابها شانزدهم نبض ضعیف و بطی و متفاوت
و لین سبب این ضعف قوت و قلت حاجت و لینت آله است و این نیز بی صغر نباشد لضعف القوة و قلت الحاجة

قسم دوازدهم در انواع نبض مرکب رباعی

باعتبار قوت و ضعف و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و امتلا و خلا و این
هم بشانزده نوع منقسم ست اول نبض قوی و سریع و متواتر و ممتلی سببش قوت قوی و حرارت کثیر و امتلاء مادهٔ مضغوط
رگ ست لیکن چندانکه عظیم را بدرجهٔ اعتدالش فرود آرد و موجب بصغر هم نگردد ورنه بصورت عدم سبب الضیق این نبض بی
عظم نباشد دوم نبض قوی و سریع و متواتر و خالی و این بسبب ضد بیان قوی و خالی امکان حصول ندارد سوم نبض
قوی و سریع و متفاوت و ممتلی و سبب و حال لزوم و عدم لزوم عظم این مثل نوع اول ست مگر حرارت کمتر ازان که موجب
تواتر گردد چهارم نبض قوی و سریع و متفاوت و خالی و کیفیت عدم امکان حصول این مثل نوع ثانی ست پنجم نبض
قوی و بطی و متواتر و ممتلی و این ممکن الحصول نیست بنا بر آنکه اگر سبب تواتر شدت حاجت بود تقدیم عظم و سرعت
آنرا لازم باشد و اگر سببش ضعف قوت بود اجتماع آن با قوی محال ست ششم نبض قوی و بطی و متواتر و خالی
و این نیز ممکن الوجود نیست لما قلنا فی الثانی والخامس هفتم نبض قوی و بطی و متفاوت و ممتلی سببش قوت قوة و عدم
حاجت بنا بر غلبهٔ مادهٔ بارد بود که موجب امتلا همان باشد هشتم نبض قوی و بطی و متفاوت و خالی این مثل نوع ثانی
امکان وجود ندارد نهم نبض ضعیف و سریع و متواتر و ممتلی دهم نبض ضعیف و سریع و متواتر و خالی

یازدهم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و ممتلی دوازدهم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و خالی و این هر چهار نوع بنا بر ضدیت
میان ضعیف و سریع که سرعت بی قوت نباشد محصلة الوجود نیست مگر در انجا که ضعف اندک باشد حتی که منع سرعت نکند سیزدهم
نبض ضعیف و بطی و متواتر و ممتلی سببش ضعف قوت و امتلاء ماده است چهاردهم نبض ضعیف و بطی و متواتر و خالی سببش
ضعف قوت و خلو شریان از روح و خون کثیرست پانزدهم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و ممتلی سببش ضعف
قوت و قلت حاجت بواسطهٔ امتلاء مادهٔ بلغمی ست شانزدهم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و خالی سببش
مع قلت حاجت مثل نوع چهاردهم باشد قسم سیزدهم در انواع نبض مرکب رباعی باعتبار قوت و ضعف
و سرعت و بطو و صلابت و لین و امتلا و خلا و این نیز شانزده نوع بود اول نبض قوی و سریع و صلب و ممتلی دوم
نبض قوی و سریع و صلب و خالی و این هر دو نوع بنا بر لزوم صغر بصلابت امکان وجود ندارند سوم نبض قوی و سریع و
لین و ممتلی سببش غلبهٔ قوت و کثرت حرارت و رطوبت ست و امتلاء قلیل که سبب انضغاط رگ محدث صغر نگردد
بلکه عظم را بمرتبهٔ اعتدال آن فرود آرد ورنه در صورت عدم انضغاط این نبض بدون عظم امکان وجود ندارد چهارم
نبض قوی و سریع و لین و خالی وجود این بنا بر تضاد بین القوی والخالی یافته نشود پنجم نبض قوی و بطی و صلب و ممتلی
ششم نبض قوی و بطی و صلب و خالی و این هر دو نوع بسببی که در نوع اول و ثانی گذشت ممکن الوجود نیست هفتم
نبض قوی و بطی و لین و ممتلی سببش قوت قوة و عدم حاجت و کثرت رطوبت و امتلاء ماده بود هشتم نبض قوی و بطی
و لین و خالی و لا وجود له لان القوی ضد الخالی و اجتماع الضدین محال نهم نبض ضعیف و سریع و صلب و ممتلی
دهم نبض ضعیف و سریع و صلب و خالی یازدهم نبض ضعیف و سریع و لین و ممتلی دوازدهم نبض ضعیف و سریع و لین
و خالی و این هر چهار نوع بنا بر آنکه صلابت محدث صغرست و بسبب ضد ضعف با سرعت که بی قوت نباشد امکان وجود
ندارد سیزدهم نبض ضعیف و بطی و صلب و ممتلی سببش ضعف قوت و صلابت آله بنا بر امتلاء مادهٔ یابس ست چهاردهم
نبض ضعیف و بطی و صلب و خالی سببش ضعف قوت و غلبهٔ یبوست ست بواسطهٔ خلو شریان لازم تحلل مفرط و این هر دو نوع
بواسطهٔ صلابت بی صغر نباشد پانزدهم نبض ضعیف و بطی و لین و ممتلی سببش ضعف قوت ست و قلت حاجت و امتلای
رطوبت شانزدهم نبض ضعیف و بطی و لین و خالی سببش ضعف و قلت حاجت و وجود رطوبت و خلو شریان از روح
و دم کثیر باشد و این هر دو نوع در صورت کثرت ضعف نیز خالی از صغر نباشد قسم چهاردهم در انواع نبض
مرکب رباعی باعتبار قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و صلابت و لین و امتلا و خلا و این نیز متنوع بشانزده نوع ست
اول نبض قوی و متواتر و صلب و ممتلی دوم نبض قوی و متواتر و صلب و خالی و این هر دو بسبب آنکه صلابت را صغر لازم
است و تواتر بی سرعت دال بر ضعف ست امکان وجود ندارند سوم نبض قوی و متواتر و لین و ممتلی چهارم
نبض قوی و متواتر و لین خالی و این هر دو نوع بسببی که در نوع پنجم قسم دوازدهم این فصل گذشت امکان وجود ندارند

یازدہم نبض ضعیف وسریع ومتفاوت وممتلی دوازدہم نبض ضعیف وسریع ومتفاوت وخالی واین ہرچہار نوع بنابر ضدیت میان ضعیف وسریع کہ سرعت بی قوت نباشد محصلۃ الوجود نیست مگر دراینجا کہ ضعف اندک باشد حتی کہ منع سرعت نکند سیزدہم نبض ضعیف وبطی ومتواتر وممتلی سببش ضعف قوت وامتلاے مادہ است چہاردہم نبض ضعیف وبطی ومتواتر وخالی سببش ضعف قوت وخلو شریان از روح وخون کثیر ست پانزدہم نبض ضعیف وبطی ومتفاوت وممتلی سببش ضعف قوت وقلت حاجت بواسطہ امتلاے مادہ بلغمی ست شانزدہم نبض ضعیف وبطی ومتفاوت وخالی سببش مع قلت حاجت مثل نوع چہاردہم باشد قسم سیزدہم در انواع نبض مرکب رباعی باعتبار قوت وضعف وسرعت وبطو وصلابت ولین وامتلا وخلا واین نیز شانزدہ نوع بود اول نبض قوی وسریع وصلب وممتلی دوم نبض قوی وسریع وصلب وخالی واین ہردو نوع بنابر لزوم صغر بصلابت امکان وجود ندارند سوم نبض قوی وسریع ولین وممتلی سببش غلبہ قوت وکثرت حرارت ورطوبت ... وامتلا ... بقلیل کہ سبب انضغاط رگ محدث صغر نگردد بلکہ عظم را بمرتبہ اعتدال آن فرود آرد ورنہ درصورت عدم انضغاط این نبض بدون عظم امکان وجود ندارد چہارم نبض قوی وسریع ولین وخالی وجود این بنابر تضاد بین القوی والخالی یافتہ نشود پنجم نبض قوی وبطی وصلب وممتلی ششم نبض قوی وبطی وصلب خالی واین ہردو نوع بسببے کہ در نوع اول وثانی گذشت ممکن الوجود نیست ہفتم نبض قوی وبطی ولین وممتلی سببش قوت قوۃ وعدم حاجت وکثرت رطوبت وامتلاے مادہ بود ہشتم نبض قوی وبطی ولین وخالی ولا وجود لہ لان القوی ضد الخالی واجتماع الضدین محال نہم نبض ضعیف وسریع وصلب وممتلی دہم نبض ضعیف وسریع وصلب وخالی یازدہم نبض ضعیف وسریع ولین وممتلی دوازدہم نبض ضعیف وسریع ولین وخالی واین ہرچہار نوع بنابر آنکہ صلابت محدث صغر ست وبسبب ضد ضعف با سرعت کہ بی قوت نباشد امکان وجود ندارد سیزدہم نبض ضعیف وبطی وصلب وممتلی سببش ضعف قوت وصلابت آلہ بنابر امتلاے مادہ یابس ست چہاردہم نبض ضعیف وبطی وصلب خالی سببش ضعف قوت وغلبہ یبوست ست بواسطہ خلو شریان لازم تحلل خشک دا واین ہردو نوع بواسطہ صلابت بی صغر نباشد پانزدہم نبض ضعیف وبطی ولین وممتلی سببش ضعف قوت ست وقلت حاجت وامتلای رطوبت شانزدہم نبض ضعیف وبطی ولین وخالی سببش ضعف وقلت حاجت ووجود رطوبت وخلو شریان از روح ودم کثیر باشد واین ہر دو نوع درصورت کثرت ضعف نیز خالی از صغر نباشد قسم چہاردہم در انواع نبض مرکب رباعی باعتبار قوت وضعف وتواتر وتفاوت وصلابت ولین وامتلا وخلا واین نیز تا نوع بشانزدہ نوع ست اول نبض قوی ومتواتر وصلب وممتلی دوم نبض قوی ومتواتر وصلب وخالی واین ہردو بسبب آنکہ صلابت را صغر لازم است وتواتر بی سرعت دال بر ضعف ست امکان وجود ندارند سوم نبض قوی ومتواتر ولین وممتلی چہارم نبض قوی ومتواتر ولین خالی واین ہردو نوع بسببے کہ در نوع پنجم قسم دوازدہم این فصل گذشت امکان وجود ندارد

پنجم نبض قوی ومتفاوت وصلب وممتلی ششم نبض قوی ومتفاوت وصلب خالی واین هر دو نیز بسببی که صلابت را صغر لازم
ست چنانچه در نوع اول وثانی این قسم مذکور شد امکان حصول ندارند هفتم نبض قوی ومتفاوت ولین وممتلی سببش قوت
قوة وامتلای دموی ست هشتم نبض قوی ومتفاوت ولین وخالی واین بنابر ضد میان قوی وخالی ممکن الحصول نیست
نهم نبض ضعیف ومتواتر وصلب وممتلی سببش ضعف قوت وصلابت آله بود بنابر امتلاء سودا دهم نبض ضعیف و
متواتر وصلب وخالی سببش ضعف قوت وغلبه یبوست بواسطه تحلل مفرط باشد واین هر دو نوع بنابر لزوم صغر بصلابت
بی صغر نباشند یازدهم نبض ضعیف ومتواتر ولین وممتلی سببش ضعف قوت وامتلاء رطوبت ست
دوازدهم نبض ضعیف ومتواتر ولین وخالی سببش ضعف قوت ست وخلو شریان از روح کثیر باشد سیزدهم نبض
ضعیف ومتفاوت وصلب وممتلی سببش مثل نوع تاسع این قسم باشد مع قلت حاجت چهاردهم نبض ضعیف و
متفاوت وصلب وخالی وسبب این مثل نوع عاشر این قسم بود مع قلت حاجت وکذا عدم امکان حصول این هر دو
نوع پانزدهم نبض ضعیف ومتفاوت ولین وممتلی سبب این مثل سبب نوع یازدهم این قسم باشد مع قلت حاجت
ازان شانزدهم نبض ضعیف ومتفاوت ولین وخالی سببش ضعف قوت ووجود رطوبت وخلو رگ از روح کثیر باشد
قسم پانزدهم در انواع نبض مرکب رباعی باعتبار سرعت وبطو وتواتر وتفاوت وصلابت ولین وامتلا
وخلا وانهم شانزده نوع دارد اول نبض سریع ومتواتر وصلب وممتلی دوم نبض سریع ومتواتر وصلب وخالی واین
هر دو نوع بنابر لزوم صغر بصلابت امکان وجود ندارند سوم نبض سریع ومتواتر ولین وممتلی سببش کثرت حاجت ست
وامتلاء رطوبت مفرط که بانضغاط قوت مانع عظم گردد واحداث صغر نکند چهارم نبض سریع ومتواتر ولین وخالی و
این نوع بسبب آنکه سرعت بی قوت نباشد وخلو شریان مقتضی ضعف ست امکان حصول ندارد پنجم نبض سریع
ومتفاوت وصلب وممتلی ششم نبض سریع ومتفاوت وصلب وخالی واین هر دو بسببی که در نوع اول وثانی
گذشت ممکن الوجود نیست هفتم نبض سریع ومتفاوت ولین وممتلی وسبب این مثل نوع سوم باشد هشتم نبض سریع
ومتفاوت ولین وخالی واین ممکن الحصول نیست لما قلنا فی النوع الرابع نهم نبض بطی ومتواتر وصلب وممتلی
دهم نبض بطی ومتواتر وصلب وخالی یازدهم نبض بطی ومتواتر ولین وممتلی دوازدهم نبض بطی ومتواتر ولین
وخالی واین هر چهار نوع بسبب آنکه تواتر که بی سرعت بود بی ضعف نباشد ونیز هر دو نوع اول بنابر آنکه صلابت را صغر
لازم باشد امکان حصول ندارند سیزدهم نبض بطی ومتفاوت وصلب وممتلی چهاردهم نبض بطی ومتفاوت وصلب
وخالی واین هر دو نوع نیز بنابر لزوم صغر بصلابت ممکن الحصول نیست پانزدهم نبض بطی ومتفاوت ولین و
ممتلی سببش قلت حاجت ولینت آله بنابر امتلاء رطوبی ست شانزدهم نبض بطی ومتفاوت ولین وخالی سببش
عدم حاجت ووجود رطوبت وخلو شریان از روح باشد واین را ضعف لازم ست

فصل چهارم در بیان اقسام نبض مرکب خماسی و آن شش قسم ست

قسم اول در انواع نبض مرکب خماسی باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و صلابت و لین و این قسم سی و دو نوع باشد هجده نوع ازان محصلة الوجود اند و چهارده غیر محصلة الوجود اول نبض عظیم و قوی و سریع و متواتر و صلب و این بواسطه حصول ضدیت که فیما بین عظیم و صلب ست محصلة الوجود نیست دوم نبض عظیم و قوی و سریع و متواتر و لین سببش غلبه قوت و کثرت حرارت و رطوبت بود و این نبض از استعمال آب گرم و هوای گرم در حمام باعتدال ظاهر میشود زیرا که استحمام معتدل قوت زیاده میکند بنا بر تحلیل فضول از بدن پس قوی میشود نبض و بهر آنکه تسخین بدن میکند نبض را سریع متواتر میگرداند و معذلک لین میباشد بسبب کسب اعضا از رطوبت خصوصاً هرگاه استحمام بآب شیرین باشد پس عظیم نیز حاصل شود لوجود اسبابه الثلاثة اما هرگاه انسان از اعتدال زیاده در حمام مکث کند در الصورت نبض صغر و ضعف از نبض مذکور گردد و سرعت و تواتر بر حال خود باقی ماند لما ذکرنا سابقاً و چون ابتدا انهضام طعام نبض عظیم قوی سریع لین میگردد لما مر پس اگر مزاج طعام حار بود تواتر نیز حادث کند و این نبض پدید آید سوم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و صلب و این نیز غیر محصلة الوجود ست لما قلنا فی الاول چهارم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و لین سببش قوت قوة و کثر حرارت و الیفاء حاجت لعظم و سرعت و استغنا از تواتر و کثرت رطوبت بود پنجم نبض عظیم و قوی و بطی و متواتر و صلب و این نیز ممکن الوجود نیست لما مر ششم نبض عظیم و قوی و بطی و متواتر و لین سبب عظم و قوت غلبه قوت و حاجت ست و سبب بطو قلت حاجت بنابر اتمام او بعظم و سبب تواتر ضعف ست چه تواتر که بی سرعت باشد از کثرت حاجت نباشد و چون میان قوت و ضعف تخالف ظاهر ست پس وجود این نبض نیز ممکن نباشد هفتم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و صلب و این بضدیت بین العظم و الصلابت غیر ممکن الوجود ست هشتم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و لین سبب عظیم و قوی کثرت حرارت و غلبه قوت ست و سبب بطی و متفاوت الیفاء حاجت بعظم و استغنا از سرعت و تواتر ست پس حرارت درین نبض نسبت نوع دوم کمتر باشد لایفاء حاجة بالعظم و این نبض در حالت سردیافته میشود لما قلنا فی النوع الرابع من القسم الثانی من المرکبات الثلاثی و چون نبض بعد انهضام طعام عظیم قوی سریع لین میگردد لما ذکرنا پس اگر مزاج طعام بارد بود بطو و تفاوت عوض سرعت حادث کند و این نبض پدید آید نهم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متواتر و صلب دهم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متواتر و لین یازدهم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متفاوت و صلب دوازدهم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متفاوت و لین و این هر چهار نوع بنابر تخالف میان عظم و صلابت و مابین ضعف و سرعت امکان حصول ندارد سیزدهم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر و صلب و این نیز بسبب ضد عظم و صلابت ممکن الحصول نیست چهاردهم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر و لین سببش کثرت حرارت و ضعف قوت و غلبه رطوبت ست پانزدهم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متفاوت و صلب و این هم بنابر ضد صلابت با عظم امکان حصول ندارد شانزدهم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متفاوت و لین

سببش کثرت حرارت چندانکه بعظم کفایت کند ضعف قوت نه چندانکه مانع عظم باشد و استغنا از سرعت و تواتر و زیادتی رطوبت
است و این نبض در مرض نسیان و سبات میباشد و مختلف باختلاف موجی بود زیراکه این امراض از مادهٔ بلغمی رطب که در
دماغ متولد شود و یا از عضو دیگر در ان بیاید حادث میگردند و دماغ نیز عضو رطب ست پس بدین سبب نبض لین بود و چون
بلغم درین امراض متعفن شود پس حمی ضعیف حادث گردد و جرم شریان منع نمیشود از انبساط جید پس نبض عظیم شود و بهر آنکه
رطوبت غالب بود نبض ضعیف گردد و بسبب ضعف قوت مع رطوبت مختلف باختلاف موجی باشد و بنا بر آنکه مزاج ماده بارد ست
و بدان سبب حاجت زائد نبود نبض بطی متفاوت گردد هفتم نبض صغیر و قوی و سریع و متواتر و صلب سبب این صلابت
آله و غلبهٔ قوت و کثرت حرارت ست و این نبض در سرسام حار که از ورم اغشیهٔ دماغ بود حادث میشود مع اختلاف منقطع و تخییل
جاس برای او بطوریکه نبض از جای خود منتقل میگردد اما صغر او بسبب صلابت بود که منع میکند از انبساط و قوت او بهر آنست
که قوت درین علت قوی میباشد و لهذا علیل در بعض اوقات چنان دیده میشود که مجهد و نعرهٔ شدید میزند و سرعت نبض درین
مرض در بعض اوقات چنان عارض شود که انبساط اسرع از انقباض ست و در بعض اوقات انقباض سریع تر از انبساط
بود و این بهر آنست که چون این علت را تپ لازم ست و آن بسبب عفونت خلط محدث ورم میباشد پس هرگاه بسبب
حرارت ورم حرارت بیشتر بود در ان صورت انبساط سریع تر باشد بنا بر شدت حاجت بدخول هوای که از انبساط
برای تبرید شدت حرارت قلب حاصل میشود و انقباض بطی باشد تا که مکث هوای بارد در قلب بیشتر بود و هرگاه خلط
عفن اکثر بود در ان حالت انقباض سریع تر و انبساط بطی تر باشد و این بنا بر شدت حاجت بدفع فضول و اخراج
او میباشد که از انقباض حاصل میشود و اما تواتر او بنا بر شدت حاجت بسوی ترویح بود بسبب مزاج حار و اما صلابت
او بنا بر شدت تمدد حادث از ورم میباشد چه ورم در عضو عصبی ست و اما اختلاف او که منقطع باشد بنا بر امتناع شریان از
انبساط جید بسبب صلابت و تمدد و بسبب شدت قوت که بسط میدهد بعض اجزای شریان را و عاجز میشود از بعض و میباشد
و ازین جهت گمان میکند جاس که نبض منتقل میگردد از موضع خود یکبار بسوی فوق و بار دیگر بطرف اسفل و هرگاه این مرض
از مادهٔ صفراوی بود نبض مذکور مرتعد باشد بهر آنکه در اورام اعضای عصبیه از شدت تمدد و صلابت عارض میشود نبض را
حالتی که برای وتر قوس هنگام گذاشتن از شست ارتعاد عارض میگردد لاسیما هرگاه که ماده یابس المزاج باشد پس او
زیاده میکند صلابت شریان و گاهی درین علت بسبب ندرت نبض عظیم باشد و این وقتی بود که ورم اندک باشد پس غشا
متمدد نگردد و تمدید کثیر یا ورم از مادهٔ بلغمی افتد و بدان سبب شریان اقل صلابت بود و پس مطاوعت قوت کند در انبساط
و بدانکه نبض اصحاب وسواس سوداوی نیز همچنین باشد در اکثر امر فقد بر و تذکر هجدهم نبض صغیر و قوی و سریع و متواتر و
لین و این بسبب عدم اسباب صغر غیر محصلة الوجود ست کما لا یخفی نوزدهم نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت و صلب و
سبب این نبض مثل نوع هفتم ست هم این قسم باشد بستم نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت و لین و این نیز محصلة الوجود نیست

لما مر فی الثامن عشر بیست ویکم نبض صغیر وقوی وبطی ومتواتر وصلب سبب صغیر صلابت آله است باعث قوی غلبه قوت موجب
بطی قلت حاجت بود ومتواتر بنا بر استیفای حاجتی ست که از عظم وسرعت فوت شده وصلابت بواسطه یبس باشد
بیست ودوم نبض صغیر وقوی وبطی ومتواتر ولین واین نبض غیر محصلة الوجود ست لعدم اسباب الصغیر ووجود
اسباب العظیم بیست وسوم نبض صغیر وقوی وبطی ومتفاوت وصلب وسببش صلابت آله وغلبه قوت وقلت حاجت
است واین نبض در مرض جمود میباشد بنا بر برودت ویبس ماده بارد یابس وعدم ضعف قوت بیست وچهارم نبض صغیر
وقوی وبطی ومتفاوت ولین سببش قلت حاجت وغلبه قوت ورطوبت بود بیست وپنجم نبض صغیر وضعیف وسریع ومتواتر
وصلب سبب صغر ضعف وصلابت ست وموجب سرعت وتواتر شدت حاجت واین نبض در صورتی امکان حصول دارد
که ضعف چندان نبود که مانع سرعت باشد چنانچه گویند که این نبض در اورام مزمنه صلبه یافته میشود پس اگر درازی
مدت فزونتر گردد سرعت زائل گردد ونملی شود لسقوط القوة وایضاً نبض مذکور در قسم اول از اقسام ثلاثه ذبول میباشد
که آن حادث میشود بسبب ورم حار صدر وحرارت آن بنا بر مجاورت متادی میگردد بقلب پس نشف میشود رطوبات او
ورطوبت شرائین حتی که خشک میگردد با آن اعضاے صلبیه بالجمله صغر نبض در مرض مذکور بنا بر ضعف قوت از جودت بسط
شریان میباشد وضعف وسبب آنست که قوت در مرض مسطور از طول زمانیکه درمیان ابتدائے ورم ووصول حرارت بقلب
است ضعیف میگردد واما سرعت وتواتر او بنا بر حرارت قلب بود وصلابت او بسبب یبس میباشد که آن عام بجمیع بدن
بوده است ودر قسم دوم ذبول که آن حادث میشود بسبب غشی که تابع حمی حاده بود وطبیب از اضطرار شراب بنا بر دفع آن
سید بهر پس نش ایل میشود بغشی وکسب میکند قلب یبوست وساری میشود آن یبس بسایر اعضاے اصلی نیز نبض مثل نبض قسم اول
میباشد الا سرعت وتواتر قلیل تر از آن میباشد زیرا که یبس درین قسم غالب تر از حرارت بود چه گاهی زائل میشود حرارت
درین صنف وباقی می ماند یبس ونبض قسم سوم ذبول در نوع سی ویکم این قسم خواهد آمد بیست وششم نبض صغیر وضعیف و
سریع ومتواتر ولین سبب صغر ضعف قوت ست وباعث سرعت وتواتر شدت حاجت وموجب لین کثرت رطوبت بود واین
نیز بصورت ضعف قلیل غیر مانع سرعت ممکن الحصول ست بیست وهفتم نبض صغیر وضعیف وسریع ومتفاوت وصلب
سبب صغر ضعف وصلابت ست وموجب سرعت شدت حاجت وباعث تفاوت اکتفاے حاجت بسرعت واستغنا
از تواتر بیست وهشتم نبض صغیر وضعیف وسریع ومتفاوت ولین سبب صغر ضعف ست وسبب سرعت وتفاوت همانست
که در نوع بالا گذشت وسبب لین لینت آله است اما سبب اجتماع سرعت با ضعف درین دو قسم براے حصول وجود
نبض نیز همانست که بالا گذشت بیست ونهم نبض صغیر وضعیف وبطی ومتواتر وصلب سبب صغر وضعف ضعف قوت
وصلابت آله بود وسبب بطو ضعف وقلت حاجت طبعی وسبب تواتر کثرت حاجت عارضی بواسطه صغر وبطو باشد
واین نبض در سوء مزاج بارد قلب بعد عروض ضعف شدید یافته میشود زیرا که قوت بسیار ضعیف امکان تحریک مقدار کافی

و سرعت هم ندارد و پس مضطر میشود بسوی تدارک آن بتواتر سی ام نبض صغیر و ضعیف و بطی و متواتر و لین سبب این سوای صلابت همانست که در نوع بالا گذشت سی و یکم نبض صغیر و ضعیف و بطی و متفاوت و صلب سبب صغیر و ضعیف و صلب ضعف و صلابت ست باعث بطی و متفاوت قلت حاجت یا سقوط قوت مشرف بهلاکت و این نبض از استحمام آب سرد هنگامیکه سردی او بقعر بدن غوص کند نیز پدید آید بسبب غلبه سرد محدث ضعف قوت و قلت حاجت و صلابت آله و ریاضت که از اعتدال زیاده شود نیز نبض مذکور حادث کند بهر آنکه انسان هرگاه افراط کند در ریاضت و متعب شود تعب شدید ضعیف میگردد قوت او و بدان سبب ضعیف میشود نبض او و تحلل و نقصان می پذیرد حرارت غریزیه پس بطی میگردد نبض و تفاوت او بنا بر قلت حرارت ست و صلابت آن بواسطه تحلل رطوبت و صغر بسبب وجود اسباب ثلاثه اوست و ایضاً در سوء مزاج بارد قلب یافته میشود بنا بر ضعف قوت و قلت حاجت و اجتماع اجزای شریان زیر دست آله با وجود ضعف قوت غیر مطاوع باشد و تا زمانیکه قوت باقی ماند نبض همچنین باشد و هرگاه ضعف شدید عارض گردد در آن وقت تفاوت بتواتر مبدل شود لما قلنا فی النوع التاسع والعشرین من هذا القسم و در حمی ورم بارد فم معده و حمی ربع نیز یافته میشود بنا بر قلت حاجت بترویح بسبب برد بلغم یا سودا و بنا بر ضعف قوت از تعظیم بسبب ثقل ماده و غلظ و کثافت و ضغط آن رگ را و بنا بر صلابت آله بسبب امتلای یبس سودا و بدانکه ذبول که آن جفاف جمیع اعضاست سه قسم میباشد دو قسم آن در نوع بست و پنجم این قسم خماسی مسطور شد و قسم سوم آنست که حادث شود از سوء مزاج حار یابس که غالب شود بر بدن و بدان سبب طبیب آب سرد یا بعض فواکه بارده بمریض بدهد پس بر حال خود باقی ماند و حرارت بسوی برودت منتقل گردد و بدان سبب رطوبت بدن خشک شود و بدن مانند ابدان مشایخ گردد و ازین جهت این قسم ذبول مسمی بدق الشیخوخت میگردد و بالجمله نبض این قسم در صغر و ضعف و صلابت مثل قسم اول ذبول باشد لیکن عوض سرعت و تواتر بطی و متفاوت بود زیرا که درین قسم حرارت نیست بلکه برد و یبس ست پس این نوع سی و یکم نبض درین قسم ذبول پدید آید سی و دوم نبض صغیر و ضعیف و بطی و متفاوت و لین و سبب این سوای صلابت همانست که در نوع ماقبل گفته شد و بالجمله این نبض از غایت سقوط قوت باشد

قسم دوم در انواع نبض مرکب خماسی باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطوء و تواتر و تفاوت و امتلا و خلا و این نیز سی و دو نوع ست اول نبض عظیم و قوی و سریع و متواتر و ممتلی سببش قوت قوة و شدت حاجت و امتلای شریان از روح و خون ست و این نبض در حمی سونوخس یافته میشود لوجود اسباب المذکورة دوم نبض عظیم و قوی و سریع و متواتر و خالی و این ممکن الحصول نیست لاستحالة اجتماع القوی مع الخالی سوم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و ممتلی سببش مثل سبب نوع اول ست مگر شدت حاجت چندان باشد که نوبت بتواتر نرسد چهارم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و خالی و این ممکن الحصول نیست لما قلنا فی الثانی پنجم نبض عظیم و قوی و بطی و متواتر و ممتلی و این نیز ممکن الوجود نیست چه اجتماع بطی با تواتر دال بر ضعف قوت ست

و آن ضد قویست ششم نبض عظیم و قوی و بطی و متواتر و خالی و اینهم بسببی که بالا گذشت و نیز بنا بر ضد قوی با خالی
امکان حصول ندارد هفتم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و ممتلی بسببش قوت قوة و کثرت حاجت چندانکه بعظم تمام شود و
بسرعت و تواتر نکشد و امتلای رگ از خون است هشتم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و خالی و این نوع امکان وجود ندارد
لما قلنا فی الثانی نهم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متواتر و ممتلی دهم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متواتر و خالی یازدهم نبض عظیم و
ضعیف و سریع و متفاوت و ممتلی دوازدهم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متفاوت و خالی و این هر چهار نوع بنا بر ضد میان
ضعیف و سریع امکان وجود ندارد سیزدهم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر و ممتلی چهاردهم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر و
خالی پانزدهم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متفاوت و ممتلی شانزدهم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متفاوت و خالی هر چند که اجتماع عظیم
با ضعیف خارج از امکان نیست لیکن در حالت کثرت ضعف که آن موجب صغر است و درین چهار نوع ضعف کثیر متحقق است
پس ازینجهت این هر چهار را امکان حصول ندارند هفدهم نبض صغیر و قوی و سریع و متواتر و ممتلی بسببش انضغاط رگ است بنا بر امتلای
ماده و غلبهٔ قوت و کثرت حاجت هژدهم نبض صغیر و قوی و سریع و متواتر و خالی و این بواسطه تحقق ضد میان قوی و خالی ممکن
الحصول نیست نوزدهم نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت و ممتلی بسببش انضغاط رگ از امتلای کثیر و غلبهٔ قوت و کثرت
حرارت چندانکه بسرعت کفایت کند بیستم نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت و خالی و این بواسطه ضد میان قوی و خالی امکان
وجود ندارد بست و یکم نبض صغیر و قوی و بطی و متواتر و ممتلی و این نیز ممکن الحصول نیست بنا بر آنکه اجتماع متواتر با بطی
دال بر ضعف است پس اجتماع آن با قوی محال است و دوم نبض صغیر و قوی و بطی و متواتر و خالی و این نیز بسبب آنکه گویا
و هم بنا بر ضد میان قوی و خالی یافت نشود بست و سوم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت و ممتلی بسببش قلت حاجت
و قوت قوة و امتلای رگ از ماده بارد است بست و چهارم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت و خالی و این نیز ممکن الحصول
نیست بسببی که در نوع بست و دوم گذشت بست و پنجم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متواتر و ممتلی بست و ششم
نبض صغیر و ضعیف و سریع و متواتر و خالی بست و هفتم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت و ممتلی بست و هشتم
نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت و خالی و این هر چهار نوع بسبب ضد ضعف با سرعت محصلة الوجود نیست مگر در [illegible] امتلای بشرط
قلت ضعف که مانع سرعت نباشد بست و نهم نبض صغیر و ضعیف و بطی و متواتر و ممتلی بسببش ضعف قوت و امتلای کثیر [illegible]
قوت است سی ام نبض صغیر و ضعیف و بطی و متواتر و خالی بسببش ضعف قوت و خلو شریان از روح و خون است سی و یکم
نبض صغیر و ضعیف و بطی و متفاوت و ممتلی بسببش ضعف قوت و عدم حاجت و امتلای ماده بارد است سی و دوم نبض
صغیر و ضعیف و بطی و متفاوت و خالی بسببش ضعف قوت و عدم حاجت و خلو شریان از روح و خون است و این نبض در
عشق و اوجاع شدید و ریاضت مفرط و تحلیل یافته شود بسبب قلة الروح و برد المزاج لا بتحلل حرارة
الغریزیة و کسیکه بخواب رود و در حالت خلو معده و عروق از غذا نبض او همچنین باشد بسبب میل المزاج الی البرد

لتحلل القوة وقلة الغذاء قسم سوم در انواع نبض مرکب خماسی باعتبار عظم وصغر وقوت وضعف وسرعت وبطو وصلابت ولین وامتلا وخلا واین ہم بر سی و دو نوع باشد اول نبض عظیم وقوی وسریع وصلب وممتلی دوم نبض عظیم وقوی وسریع وصلب خالی واین ہر دو بنابر ضدیت عظم وصلابت امکان وجود ندارند سوم نبض عظیم وقوی وسریع ولین وممتلی سببش قوت قوة وکثرت حاجت که بسرعت اکتفا کند ووجود رطوبت وامتلاے دم وروح باشد واین نبض در حمی مطبقه دموی میباشد لاجل الاسباب المذکورة چهارم نبض عظیم وقوی وسریع ولین وخالی واین بسبب ضد قوی و خالی محصلة الوجود نیست پنجم نبض عظیم وقوی وبطی وصلب وممتلی ششم نبض عظیم وقوی وبطی وصلب وخالی و این ہر دو بسببی که در نوع اول وثانی گذشت ممتنع الوجود ست ہفتم نبض عظیم وقوی وبطی ولین وممتلی سببش کثرت حاجت که بعظم تمام شود وقوت قوة وزیادتی رطوبت وامتلای شریان از روح وخون ست ہشتم نبض عظیم وقوی وبطی ولین وخالی واین ممکن الوجود نیست لما قلنا فی الرابع نہم نبض عظیم وضعیف وسریع وصلب وممتلی دہم نبض عظیم وضعیف وسریع وصلب وخالی واین ہر دو بنابر وقوع ضد میان عظم وصلابت وضعف وسرعت امکان وجود ندارند یازدہم نبض عظیم وضعیف وسریع ولین وممتلی دوازدہم نبض عظیم وضعیف وسریع ولین وخالی سیزدہم نبض عظیم وضعیف وبطی وصلب وممتلی چهاردہم نبض عظیم وضعیف وبطی وصلب خالی واین ہر چهار بسببی که بالا گذشت نیز امکان حصول ندارند پانزدہم نبض عظیم وضعیف وبطی ولین وممتلی سببش کثرت حاجت که بعظم تمام شود وضعف وامتلای مادہ رطب ست شانزدہم نبض عظیم وضعیف وبطی ولین وخالی سبب این نوع کثرت حاجت که بعظم کفایت کند وضعف ورطوبت وقلت خون وروح ست ہفدہم نبض صغیر وقوی وسریع وصلب وممتلی سببش کثرت مادہ حار یابس ست که بنابر کثرت خود محدث امتلاے رگ گردد وبواسطہ حرارت موجب سرعت شود وبجہت یبوست صلابت وصغر پیدا کند ہجدہم نبض صغیر وقوی وسریع وصلب خالی واین نوع بنابر آنکه خالی مقتضی ضعف ست وآن با قوت جمع نشود امکان وجود ندارد۔

نوزدہم نبض صغیر وقوی وسریع ولین وممتلی سببش انضغاط رگ از مادہ ممتلی وغلبہ قوت وحرارت ورطوبت امتلاے خون ست بستم نبض صغیر وقوی وسریع ولین وخالی واین نوع بواسطہ ضدیت اسباب قوی وخالی غیر محصلة الوجود ست بست ویکم نبض صغیر وقوی وبطی وصلب وممتلی سببش امتلای مادہ بارد ست که یبس یابد وبجہت آن موجب صلابت و صغر وبرد آن باعث بطو گردد ووجود قوت بنابر ابتداے مرض بست ودوم نبض صغیر وقوی وبطی وصلب خالی واین نوع غیر ممکن الوجود ست بسببی که در نوع بستم گذشت بست وسوم نبض صغیر وقوی وبطی ولین وخالی واین بسبب قلت حاجت وقوت قوة وامتلاے مادہ رطوبی ست بست وچهارم نبض صغیر وقوی وبطی ولین وخالی واین بسبب ضد قوی وخالی ممکن نیست بست وپنجم نبض صغیر وضعیف وسریع وصلب وممتلی بست وششم نبض صغیر وضعیف وسریع وصلب خالی بست وہفتم نبض صغیر وضعیف وسریع ولین وممتلی بست وہشتم نبض صغیر وضعیف وسریع ولین وخالی

واین هر چهار نوع بنا بر ضد ضعف با قوت که موجب سرعت ست امکان حصول ندارند لبست و نهم نبض صغیر و ضعیف و بطی
و صلب و ممتلی سببش ضعف قوت و صلابت آله و قلت حاجت بنا بر امتلای مادهٔ بارد ست سی ام نبض صغیر و ضعیف
و بطی و صلب و خالی سببش ضعف قوت و قلت حاجت و صلابت آله و خلو شریان از روح و خون ست بواسطهٔ تحلل مفرط
سی و یکم نبض صغیر و ضعیف و بطی و لین و ممتلی سببش ضعف قوت و قلت حاجت و لین آله بنا بر امتلای رطوبت کثیر
سی و دوم نبض صغیر و ضعیف و بطی و لین و خالی سببش ضعف قوت و قلت حاجت و وجود رطوبت و خلو رگ از روح
و خون کثیر ست **قسم چهارم در انواع نبض مرکب خماسی** باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و تواتر و تفاوت
و صلابت و لین و امتلا و خلا و این قسم نیز منقسم بسی و دو نوع ست اول نبض عظیم و قوی و متواتر و صلب و ممتلی دوم
نبض عظیم و قوی و متواتر و صلب و خالی و این هر دو بنا بر ضد میان عظیم و صلب و قوی و خالی امکان حصول ندارند سوم
نبض عظیم و قوی و متواتر و لین و ممتلی چهارم نبض عظیم و قوی و متواتر و لین و خالی و این هر دو نوع نیز امکان وجود ندارند
چه تواتری که مع قوت باشد بدون سرعت ممکن نیست پنجم نبض عظیم و قوی و متفاوت و صلب و ممتلی ششم نبض عظیم
و قوی و متفاوت و صلب و خالی و این هر دو بسببی که در اول و ثانی گذشت غیر محصلة الوجود اند هفتم نبض عظیم و قوی و
متفاوت و لین و ممتلی سببش کثرت حاجت چندانکه بسرعت و تواتر نکشد و قوت و غلبهٔ رطوبت و امتلاے دموی ست هشتم
نبض عظیم و قوی و متفاوت و لین و خالی و این بنا بر ضدیت قوی و خالی ممکن الحصول نیست نهم نبض عظیم و ضعیف و
متواتر و صلب و ممتلی دهم نبض عظیم و ضعیف و متواتر و صلب و خالی و این هر دو بسببی که در نوع اول و ثانی گذشت نیز
امکان حصول ندارند یازدهم نبض عظیم و ضعیف و متواتر و لین و ممتلی سببش کثرت حرارت و ضعف قوت و امتلاے
رطوبی ست دوازدهم نبض عظیم و ضعیف و متواتر و لین و خالی سببش کثرت حرارت و ضعف و غلبهٔ رطوبت و قلت روح باشد
سیزدهم نبض عظیم و ضعیف و متفاوت و صلب و ممتلی چهاردهم نبض عظیم و ضعیف و متفاوت و صلب و خالی و این هر دو بسبب
ضد عظم و صلابت ممکن الحصول نیست پانزدهم نبض عظیم و ضعیف و متفاوت و لین و ممتلی سببش کثرت حرارت که العظم کفا
کند و ضعف قوت و امتلای مادهٔ رطوبی ست شانزدهم نبض عظیم و ضعیف و متفاوت و لین و خالی سببش کثرت حرارت
که بعظم تمام شود و ضعف قوت و ایفاے حاجت بعظم و استغنا از سرعت و تواتر و غلبهٔ رطوبت و کمی خون و روح ست۔
هفدهم نبض صغیر و قوی و متواتر و صلب و ممتلی هجدهم نبض صغیر و قوی و متواتر و صلب و خالی و این هر دو بنا بر وجود ضدین یعنی
قوی و خالی و نیز بسببی که در نوع آینده می آید ممتنع الوجود ست نوزدهم نبض صغیر و قوی و متواتر و لین و ممتلی بستم
نبض صغیر و قوی و متواتر و لین و خالی و درین هر دو نوع اگر سبب تواتر ضعف قوت ست اجتماع او با قوی غیر ممکن و اگر
سببش کثرت حاجت بود بدون تقدم سرعت بران امکان ندارد لبست و یکم نبض صغیر و قوی و متفاوت و صلب و
ممتلی سببش صلابت آله و غلبهٔ قوت و امتلاے مادهٔ بارد ست لبست و دوم نبض صغیر و قوی و متفاوت و صلب

وخالی واین نوع بسببی که در نوع هشتم گذشت امکان حصول ندارد بست وسوم نبض صغیر وقوی ومتفاوت ولین وممتلی سببش
انضغاط رگ وقوت قوة وعدم حاجت وکثرت امتلای رطوبی ست بست وچهارم نبض صغیر وقوی ومتفاوت ولین وخالی
واین محصلة الوجود نیست لما قلنا فی الثامن بست وپنجم نبض صغیر وضعیف ومتواتر وصلب وممتلی سببش ضعف قوت وصلابت آله
بواسطهٔ امتلای مواد یابس ست بست وششم نبض صغیر وضعیف ومتواتر وصلب وخالی سببش ضعف قوت وصلابت
آله وخلو آن بنا بر تحلل مفرط بود بست وهفتم نبض صغیر وضعیف ومتواتر ولین وممتلی سببش ضعف قوت وکثرت امتلای
رطوبی ست بست وهشتم نبض صغیر وضعیف ومتواتر ولین وخالی سببش ضعف قوت ووجود رطوبت وخلو شریان از
روح وخون کثیر ست بست ونهم نبض صغیر وضعیف ومتفاوت وصلب وممتلی سببش ضعف قوت وعدم حاجت وصلابت
آله بواسطهٔ برد مجمد یا یبوست مواد ممتلی ست سی ام نبض صغیر وضعیف ومتفاوت وصلب خالی سببش ضعف قوت عدم حاجت
وصلابت آله وخلو آن بنا بر کثرت تحلل ست سی ویکم نبض صغیر وضعیف ومتفاوت ولین وخالی سببش ضعف قوت وقلت حاجت
وامتلای رطوبت ست سی ودوم نبض صغیر وضعیف ومتفاوت ولین وخالی سببش ضعف قوت وقلت حاجت ووجود
رطوبتی وخلو رگ از خون وروح کثیر باشد قسم پنجم در انواع نبض مرکب خماسی باعتبار عظم وصغر وسرعت
وبطو وتواتر وتفاوت وصلابت ولین وامتلا وخلا واین نیز سی ودو نوع ست اول نبض عظیم وسریع ومتواتر وصلب
وممتلی دوم نبض عظیم وسریع ومتواتر وصلب خالی واین هر دو بسبب ضد عظم وصلابت غیر محصلة الوجود اند سوم نبض عظیم وسریع
ومتواتر ولین وممتلی سببش شدت حاجت ولین آله بنا بر امتلای رگ از خون بود چهارم نبض عظیم وسریع ومتواتر ولین وخالی
واین بنا بر ضد سریع وخالی ممکن الوجود نیست کما مر پنجم نبض عظیم وسریع ومتفاوت وصلب وممتلی ششم نبض عظیم وسریع ومتفاوت
وصلب خالی واین هر دو نوع امکان حصول ندارند لما قلنا فی الثانی هفتم نبض عظیم وسریع ومتفاوت ولین وممتلی سببش کثرت
حاجت چنانکه بتواتر نرسد ووجود رطوبت وامتلای شریان از روح وخون ست هشتم نبض عظیم وسریع ومتفاوت ولین وخالی
واین غیر ممکن الحصول ست لما قلنا فی الرابع نهم نبض عظیم وبطی ومتواتر وصلب وممتلی دهم نبض عظیم وبطی ومتواتر وصلب
خالی واین هر دو بسببی که در نوع ثانی گذشت امکان وجود ندارند یازدهم نبض عظیم وبطی ومتواتر ولین وممتلی سببش کثرت
حرارت وضعف قوت وغلبهٔ رطوبت وامتلای مواد حار ست دوازدهم نبض عظیم وبطی ومتواتر ولین وخالی سببش سوای
امتلا مثل سبب نبض سابق ست وعوض امتلا در ینجا قلت خون وروح باشد سیزدهم نبض عظیم وبطی ومتفاوت وصلب وممتلی
چهاردهم نبض عظیم وبطی ومتفاوت وصلب خالی واین هر دو نوع بسبب ضد عظیم با صلب امکان حصول ندارند پانزدهم
نبض عظیم وبطی ومتفاوت ولین وممتلی سببش کثرت حاجت که بعظم تمام شود ووجود رطوبت وامتلای آنست شانزدهم
نبض عظیم وبطی ومتفاوت ولین وخالی سببش سوای امتلا همانست که بالا گذشت هفدهم نبض صغیر وسریع ومتواتر وصلب
وممتلی سببش انضغاط وکثرت یبوست محدث صغر وصلابت ست وغلبهٔ حرارت موجب سرعت وتواتر وامتلای صفراست

ولهذا این نبض در امتلای صفراوی میباشد و معذلک اختلاف دران بیشتر بود للکثرة حرکة المرة الصفراء در حمیات سودای
نیز با کثرت صلابت باید و مع اختلاف از ثقل ماده هجدهم نبض صغیر و سریع و متواتر و صلب و خالی سببش تحلل مفرط محدث یبس ست
که بواسطهٔ آن صغر و صلابت و خلو شریان پدید آید و کثرت حرارت احداث سرعت و تواتر نماید نوزدهم نبض صغیر و سریع و متواتر
و لین و ممتلی سببش انضغاط رگ از مواد و کثرت حرارت و رطوبت و امتلای دم کثیر ست بستم نبض صغیر و سریع و متواتر و لین و خالی
و این نوع بسبب انتفای اسباب صغیر یعنی عدم حاجت و ضعف قوت و صلابت آله و انضغاط از امتلای ماده بنابر وجود [illegible]
که بدون حاجت و قوت نباشد و وجود لینت مانع صلابت و خلو که ضد امتلاست امکان وجود ندارد بیست و یکم نبض
صغیر و سریع و متفاوت و صلب و ممتلی سببش صلابت ست و حرارت که مودی بتواتر نگردد و امتلای ماده پس بیست و دوم
نبض صغیر و سریع و متفاوت و صلب و خالی و این بنابر آنکه سرعت بی قوت نباشد و خلو را ضعف لازم امکان حصول ندارد
بیست و سوم نبض صغیر و سریع و متفاوت و لین و ممتلی سببش انضغاط رگ و کثرت حرارت چندانکه بسرعت اکتفا کند و امتلای
ماده رطوبی ست بیست و چهارم نبض صغیر و سریع و متفاوت و لین و خالی و این نوع بنابر وقوع ضد در سبب سرعت و خلو غیر
محصلة الوجود ست بیست و پنجم نبض صغیر و بطی و متواتر و صلب و ممتلی بیست و ششم نبض صغیر و بطی و متواتر و صلب
و خالی و این هر دو نوع نیز امکان حصول ندارند چه تواتر که بسبب کثرت حاجت بود تقدم سرعت او را لازم ست و آنچه بسبب
ضعف بود او را و نیز بطو که با تواتر بود آنرا وجود نبض ضعیف واجب بیست و هفتم نبض صغیر و بطی و متواتر و لین و ممتلی
بیست و هشتم نبض صغیر و بطی و متواتر و لین و خالی تواتر و بطوی این هر دو نوع نیز مقتضی نبض ضعیف ست فلا وجود لهما
بیست و نهم نبض صغیر و بطی و متفاوت و صلب و ممتلی سببش امتلای ماده سوداست که بنابر یبس خود موجب صلابت و باعث
صغر گردد و بواسطهٔ برد خود محدث بطو و تفاوت شود و همچنین باشد نبض در حالت امتلای مرهٔ سودا مع کثرت اختلاف بسبب
یبوست و ثقل ماده سی ام نبض صغیر و بطی و متفاوت و صلب و خالی و چون خلو شریان موجب ضعف ست درین صورت
وجود این نوع بدون نبض ضعیف ممکن نبود سی و یکم نبض صغیر و بطی و متفاوت و لین و ممتلی سببش عدم حاجت و کثرت
امتلای رطوبت ست و لهذا این نبض در امتلای مادهٔ بلغمی یافته میشود مع اندک اختلاف بسبب انضغاط قوت از ماده و
ثقل آن سی و دوم نبض صغیر و بطی و متفاوت و لین و خالی و این نوع بی ضعف قوت نبود لخلو الشریان عن الروح
والدم **قسم ششم در انواع نبض مرکب خماسی** باعتبار قوت و ضعف و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و صلابت
و لین و امتلا و خلا و این قسم نیز منقسم بسی و دو نوع ست اول نبض قوی و سریع و متواتر و صلب و ممتلی دوم نبض قوی و
سریع و متواتر و صلب و خالی و این هر دو محصلة الوجود نیست لان الصلابة یوجب الصغر و هو لا یوجد فی هذا
سوم نبض قوی و سریع و متواتر و لین و ممتلی و این نوع بی تغطیه امکان ندارد لوجود اسبابه الثلاثة مگر آنکه امتلای ماده چندان
بود که عظم را باعتدالش فرود آرد و محدث صغر نگردد چهارم نبض قوی و سریع و متواتر و لین و خالی و این بسبب ضد

میان قوی وخالی نیز ممکن الحصول نیست پنجم نبض قوی وسریع ومتفاوت وصلب وممتلی ششم نبض قوی وسریع ومتفاوت وصلب
وخالی واین هردو بسببی که در نوع اول وثانی گذشت امکان وجود ندارند هفتم نبض قوی وسریع ومتفاوت ولین وممتلی
هشتم نبض قوی وسریع ومتفاوت ولین وخالی وحال این هردو همانست که در نوع سوم وچهارم گذشت نهم نبض
قوی وبطی ومتواتر وصلب وممتلی دهم نبض قوی وبطی ومتواتر وصلب خالی واین هردو نوع بسببی که در نوع اول وثانی گذشت
غیر ممکن الوجود اند یازدهم نبض قوی وبطی ومتواتر ولین وممتلی دوازدهم نبض قوی وبطی ومتواتر ولین وخالی واین
هردو حاصل نمیشود بنا بر آنکه تواتر که بسبب کثرت حاجت بود او را تقدم سرعت لازم ست وآنکه سببش ضعف قوت بود و
نیز خلو شریان از روح وخون در نوع ثانی که موجب ضعف ست اجتماع آنها با نبض قوی بسبب ضدیت قوی وضعیف
محال ست سیزدهم نبض قوی وبطی ومتفاوت وصلب وممتلی چهاردهم نبض قوی وبطی ومتفاوت وصلب وخالی و
این هردو غیر محصلة الوجود اند لما قلنا فی الاول والثانی پانزدهم نبض قوی وبطی ومتفاوت ولین وممتلی سببش قوت قوة
وعدم حاجت وغلبه رطوبت وامتلای شریان از مادهٔ رطب باشند شانزدهم نبض قوی وبطی ومتفاوت ولین وخالی
واین بسبب ضد میان قوی وخالی ممکن الوجود نیست هفدهم نبض ضعیف وسریع ومتواتر وصلب وممتلی هجدهم
نبض ضعیف وسریع ومتواتر وصلب خالی نوزدهم نبض ضعیف وسریع ومتواتر ولین وممتلی بستم نبض ضعیف وسریع ومتواتر
ولین وخالی بست ویکم نبض ضعیف وسریع ومتفاوت وصلب وممتلی بست ودوم نبض ضعیف وسریع ومتفاوت وصلب
وخالی بست وسوم نبض ضعیف وسریع ومتفاوت ولین وممتلی بست وچهارم نبض ضعیف وسریع ومتفاوت و
لین وخالی واین هشت نوع بنا بر ضد میان ضعیف وسریع که بی قوت نباشد امکان حصول ندارند بست وپنجم
نبض ضعیف وبطی ومتواتر وصلب وممتلی سببش ضعف قوت ویبوست مادّه یا برد مجمد وامتلای مواد سوداست بست
وششم نبض ضعیف وبطی ومتواتر وصلب وخالی سببش ضعف قوت وغلبه یبوست بسبب تحلل مفرط وخلو شریان از خون
وروح ست واین هردو بنا بر وجود صلابت بی صغر نباشند بست وهفتم نبض ضعیف وبطی ومتواتر ولین وممتلی سببش
ضعف قوت وامتلای مادهٔ رطوبی ست بست وهشتم نبض ضعیف وبطی ومتواتر ولین وخالی سببش ضعف قوت ووجود
رطوبت وخلو شریان از روح وخون کثیر ست بست ونهم نبض ضعیف وبطی ومتفاوت وصلب وممتلی سببش ضعف قوت
وامتلای مادهٔ یابس یا برد مجمد مع امتلای مادهٔ بارد ست سی ام نبض ضعیف وبطی ومتفاوت وصلب وخالی سببش
ضعف قوت وغلبهٔ یبس بنا بر تحلل مفرط ست واین هردو نوع بسبب صلابت که موجب صغر ست بی صغر نباشند سی ویکم
نبض ضعیف وبطی ومتفاوت ولین وممتلی سببش ضعف قوت وامتلای رطوبت ست سی ودوم نبض ضعیف وبطی
ومتفاوت ولین وخالی سببش ضعف قوت ووجود رطوبت وخلو رگ از روح وخون کثیر ست *

فصل پنجم در بیان اقسام نبض مرکب است

دآن یک قسم ست باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و صلابت و لین و امتلا و خلا و این قسم
منقسم بشصت و چهار نوع ست اول نبض عظیم و قوی و سریع و متواتر و صلب و ممتلی دوم نبض عظیم و قوی و سریع و متواتر
و صلب و خالی و این هردو بنا بر ضد میان عظیم و صلب امکان حصول ندارند سوم نبض عظیم و قوی و سریع و متواتر و لین
و ممتلی سببش قوت قوة و شدت حاجت و وجود رطوبت و امتلای رگ از خون و روح ست چهارم نبض عظیم و قوی و سریع
و متواتر و لین و خالی و این بسبب ضد میان قوی و خالی امکان وجود ندارد پنجم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و صلب و
ممتلی ششم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و صلب و خالی و این هردو نیز غیر ممکن الحصول اند لما قلنا فی الاول و الثانی
هفتم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و لین و ممتلی سببش قوت قوة و کثرت حاجت که بعظم و سرعت اکتفا نماید و رطوبت و امتلای
دم و روح ست هشتم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و لین و خالی و این غیر ممکن الوجود ست لما قلنا فی الرابع نهم
نبض عظیم و قوی و بطی و متواتر و صلب و ممتلی دهم نبض عظیم و قوی و بطی و متواتر و صلب و خالی و این هردو بسببی که در اول
و ثانی گذشت غیر محصلة الوجود اند یازدهم نبض عظیم و قوی و بطی و متواتر و لین و ممتلی دوازدهم نبض عظیم و قوی و بطی
و متواتر و لین و خالی و این هردو امکان حصول ندارند بنا بر آنکه تواتر مع بطو دال بر ضعف قوت بود و اجتماع ضعف با قوت محال
ست سیزدهم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و صلب و ممتلی چهاردهم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و صلب و خالی
و این هردو نیز بنا بر ضد صلابت و عظم امکان وجود ندارند پانزدهم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و لین و ممتلی
سببش کثرت حاجت چندانکه بعظم اکتفا نماید و قوت قوة و رطوبت و امتلای شریان از خون و روح ست شانزدهم
نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و لین و خالی و این بسبب ضدیت قوی و خالی حاصل نمیشود هفدهم نبض عظیم و ضعیف و
سریع و متواتر و صلب و ممتلی هیجدهم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متواتر و صلب و خالی نوزدهم نبض عظیم و ضعیف و سریع
و متواتر و لین و ممتلی بستم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متواتر و لین و خالی بست و یکم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متفاوت
و صلب و ممتلی بست و دوم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متفاوت و صلب و خالی بست و سوم نبض عظیم و ضعیف و سریع
و متفاوت و لین و ممتلی بست و چهارم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متفاوت و لین و خالی بست و پنجم نبض عظیم و ضعیف
و بطی و متواتر و صلب و ممتلی بست و ششم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر و صلب و خالی بدانکه این ده نوع بسبب
وجود ضد میان عظیم و صلب و سریع و ضعیف ممکن الحصول نیست بست و هفتم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر و لین و
ممتلی سببش کثرت حرارت و ضعف قوت و زیادتی ماده رطب ست بست و هشتم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر و
لین و خالی سببش کثرت حرارت و ضعف قوت و زیادتی رطوبت و قلت روح ست بست و نهم نبض عظیم و ضعیف و بطی
و متفاوت و صلب و ممتلی سی ام نبض عظیم و ضعیف و بطی و متفاوت و صلب و خالی و این هردو بنا بر ضد عظم و صلابت

محصلة الوجود نیست سی و یکم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متفاوت و لین و ممتلی سبب این مثل سبب نوع لست و هفتم باشد
سی و دوم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متفاوت و لین و خالی سبب این نوع مثل سبب نوع لست و هشتم باشد سی و سوم
نبض صغیر و قوی و سریع و متواتر و صلب و ممتلی سبب صغر و صلابت کثرت یبوست ست و سبب قوت غلبهٔ قوت و باعث سرعت
و تواتر زیادتی حرارت و موجب امتلا امتلای مادهٔ حار یا یابس باشد سی و چهارم نبض صغیر و قوی و سریع و متواتر و صلب و خالی
و این نوع بنا بر ضد خالی که لازم او ضعف قوت ست با قوی که بی قوت نباشد امکان حصول ندارد سی و پنجم نبض صغیر و قوی
و سریع و متواتر و لین و ممتلی و این بسبب وجود اسباب عظم و عدم حصول اسباب صغر ممکن الحصول نیست مگر آنکه موجب صغر انضغاط
رگ باشد سی و ششم نبض صغیر و قوی و سریع و متواتر و لین و خالی و این بسببی که بالا گفته شد و نیز بنا بر ضد قوی و خالی ممکن الوجود
نیست سی و هفتم نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت و صلب و ممتلی سببش کثرت یبس موجب صغر و صلابت و غلبهٔ قوت و حرارت
و امتلاء صفراست سی و هشتم نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت و صلب و خالی و این نوع بسبب ضد قوت و خلو غیر متحقق
الوجود ست سی و نهم نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت و لین و ممتلی و این بسبب عدم اسباب صغر محصلة الوجود نیست
مگر بتوجیهی که در نوع سی و پنجم گذشت چهلم نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت و لین و خالی و این بنا بر ضد میان قوت و اسباب
خلو ممکن الحصول نیست چهل و یکم نبض صغیر و قوی و بطی و متواتر و صلب و ممتلی و این نوع بسبب عدم توافق اسباب قوی و بطی و متواتر
ممکن الحصول نیست کما سیجی قریبا چهل و دوم نبض صغیر و قوی و بطی و متواتر و صلب و خالی و این نوع بنا بر ضد قوت و اسباب
خلو امکان حصول ندارد چهل و سوم نبض صغیر و قوی و بطی و متواتر و لین و ممتلی چهل و چهارم نبض صغیر و قوی و بطی
و متواتر و لین و خالی و این هر دو نیز امکان وجود ندارند چه تواتر مع بطو دال بر ضعف ست و آن ضد قوی است و اجتماع ضعیف
با قوی محال چهل و پنجم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت و صلب و ممتلی سببش کثرت یبوست یا برد مجمد و قوت قوة و قلت حاجت
و امتلای مادهٔ بارد ست چهل و ششم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت و صلب و خالی و این نوع نیز بنا بر ضد قوی با اسباب
خالی امکان ندارد چهل و هفتم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت و لین و ممتلی سببش قلت حاجت و قوت قوة و غلبهٔ رطوبت
و امتلای آنست چهل و هشتم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت و لین و خالی و این بنا بر ضد قوی و خالی متحقق الوجود نیست
چهل و نهم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متواتر و صلب و ممتلی پنجاهم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متواتر و لین و خالی پنجاه و یکم
نبض صغیر و ضعیف و سریع و متواتر و لین و ممتلی پنجاه و دوم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متواتر و لین و خالی پنجاه و سوم
نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت و صلب و ممتلی پنجاه و چهارم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت و صلب و خالی
پنجاه و پنجم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت و لین و ممتلی پنجاه و ششم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت و لین و خالی
و این هر هشت نوع بنا بر آنکه سرعت بی قوت نباشد و اجتماع آن با ضعف محال ست غیر محصلة الوجود اند پنجاه و هفتم نبض صغیر
و ضعیف و بطی و متواتر و صلب و ممتلی سببش ضعف قوت و امتلاء ماده یابس ست پنجاه و هشتم نبض صغیر و ضعیف و بطی

ومتواتر وصلب و خالی سببش ضعف قوت وکثرت یبس بنا بر تحلل کثیر پنجاه و نهم نبض صغیر وضعیف و بطی ومتواتر ولین و ممتلی سببش ضعف قوت وامتلای رطوبت ست شصتم نبض صغیر وضعیف و بطی ومتواتر ولین و خالی سببش ضعف قوت و وجود رطوبتی وخلو شریان از روح وخون ست شصت و یکم نبض صغیر وضعیف و بطی ومتفاوت وصلب و ممتلی سببش ضعف قوت و عدم حاجت و امتلای ماده سوا شصت و دوم نبض صغیر وضعیف و بطی ومتفاوت وصلب و خالی سببش ضعف قوت وعدم حاجت و غلبه یبس بنا بر تحلل کثیر شصت و سوم نبض صغیر وضعیف و بطی ومتفاوت ولین و ممتلی سببش ضعف قوت و عدم حاجت و امتلای رطوبت ست و لهذا این نبض در امتلای بلغمی یافته میشود مع اختلاف قلیل بسبب انضغاط قوت تحت ماده شصت و چهارم نبض صغیر وضعیف و بطی ومتفاوت ولین و خالی سببش ضعف قوت و عدم حاجت و وجود رطوبتے وخلو شریان از روح وخون ست ۔

مقاله دوم دربیان اقسام نبض مرکب مختلف

بدانکه اکثر اقسام نبض مرکب مختلف که اسمی مخصوص ندارند حسب ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی وخماسی وسداسی مثل اقسام نبض مرکب اندکه درمقاله اول مذکور شدند بران قیاس نمایند حاجت تحریر علحده ندارند و اقسام مرکب مختلف که باسمای علحده مخصوص اند دریجا مسطور میشوند وآن چهارده قسم اند اول غزالی وآن نوعی از نبض مختلف در جزو واحد بود هرگاه بطی باشد پس منقطع گردد از بطو پس سریع شود یعنی نبض بطی بود پس مختلف شود جزو واحد و بطوریکه منقطع گردد از باقی اجزا در بطو سریع شود بالجمله نبض غزالی حادث میشود از اختلاف عارض در جزو واحد رگ هرگاه حرکت مستوی بود و چون این نبض مرکب ست از اختلافات در سرعت و قوت لهذا از مرکبات شمرده اند چه ظاهر ست که جزو واحد سریع نمیگردد در حرکت خود مگر بنا برآنکه قوت او اقوی از قوت باقی اجزا بود و وجه مشابهت این بغزال در حالت جست و خیز او از زمین ست زیراکه در ینوقت حرکت غزال بطی معلوم میشود باین حیثیت که گویا در هوا ایستاده است زمانه قلیل پس فرود می آید بسرعت حاصل آنکه نبض مذکور دلالت بر شدت حاجت بترویح مینماید و سببش اسباب سرعت و تواتر ست دوم موجی وآن نبضی ست مختلف در عظم اجزای رگ و صغر آن و شهوق و عرض آن و در تقدم و تاخر میان مبدا حرکت نبض یعنے اول انبساط مع لین و بسیار صغیر و شدید التواتر نباشد و باقدری عرض بود و گویا امواج اندکه پیهم میرسد بعضے آنها بعض را بر ستقامت مع اختلاف میان آنها در شهوق و انخفاض سرعت و بطو بالجمله نبض موجی را در جنس مقدار اختلاف ست خواه در همه اقطار ثلاثه که اختلاف عظم و صغر او را لازم ست و خواه در دو قطر فقط سوای طول و هر دو تقدیر او را اختلاف در تقدم و تاخر بود و آن مستلزم اختلاف ست در تواتر و تفاوت و تشبیه موجی با موجهاے دریا از هوا ست و لفظ استقامت برینجا دال ست و اما تشبیه و موج بحر از انداختن چیزے صلب در وے چنانچه بعض گفته اند مناسب بقسمے از ذنب الفار ست کما لایخفی و تشبیه بعض کرم در اکثر ضعف قوت بود که قوت متمکن نباشد بر آنکه آله را یکبار منبسط گرداند مگر اندک اندک و گاهی فرط لین لینت [illegible]

واگرچه قوت شدید بضعف نبود زیرا که آله رطب لین قبول نمیکند جنبش و تحریک تا فند در هر جزو او مثل قبول یابس صلب شک نیست
که چنین صلب یابس را که از طرف اول حرکت دهند متحرک میشود تا آخر اجزای او بتحریک اول بجهت صلابت اجزای آن که
باهم اتصال دارند و اما رطب لین پس جائز ست که متحرک شود جزوی از ان و منفعل نشود از حرکتش جزو دیگر بنا بر سرعت قبول
انفصال اجزا از هم و اختلاف هیأت اجزای رطب لین در کثرت لینت و قلت آن و بالجمله این نبض دلالت بر فرط رطوبت
می نماید و در قرانیطس که از ورم جوهر دماغ افتد و در ذات الریه و استسقای لحمی و فالج و سکته و دیگر امراض رطوبی و بعد
استحمام و کثرت شرب شراب بهم میرسد و اگر نبض موجی در حمیات بهم رسد علامت تعریق ست و قریب بموت که طبیعت
از اصلاح بدن و مقاومت مرض مایوس گردد نیز نبض موجی میشود و بعد از ان دودی و در آخر نملی میگردد و گویند که موجے
منتقل میشود بدودی عند ضعف قوت و عجز آن از تمام حرکت پس هرگاه رجوع میکند قوت باز عودی کند بسوی موجیت **سوم**
دودی و آن شبیه بموجی ست در اختلاف اجزا در شهوق و انخفاض و تقدم و تأخر ولیکن بسیار صغیر و بطی بود و شدید التواتر
بنحویکه تواتر این موهم سرعت باشد و حال آنکه سریع نباشد موجب صغر و بطوی این نبض شدت ضعف قوت ست و باعث
شدت تواتر آنکه هرگاه قوت ضعیف بود و حاجت شدید بالضرور نبض متواتر میگردد تا تدارک نماید بتواتر حاجتے را که از
عظم و سرعت فوت شده و تواتر بسبب زیادتی ضعف زیاده میشود و وجه ایهام تواتر بسرعت درینجا آنست که هرگاه قرعات بسبب
کوتاهی زمان سکون در ازمنه متقاربه حاصل میگردند توهم میشود که این بسبب سرعت قطع مسافت حرکت اند و وجه عدم سرعت
درین نبض آنکه سرعت مع قوة میباشد و این در دودی نبود بلکه دودی شدید بضعف میباشد و الا صغیر نبودے و این نبض را
دودی از ان گویند که حرکت این مشابه باشد برفتار دود بسیار پای که آنرا تبازی و خالة الاذن نامند و سبب نبض دودی شدت
ضعف ست حتی که مجتمع میشود البطاء و تواتر و اختلاف در اجزای نبض زیرا که قوت اطاعت بسط آله بیکدفعه نمیکند بلکه شیئاً بعد شیئ
و ازین جهت حاصل میشوند امور مذکوره و دلالت بر کمال ضعف و سقوط قوت مینماید لیکن نه بالتمام زیرا که هنگام سقوط قوت بالتمام
نبض نملی شده ساقط میگردد و بعضے اطبا وجه خصوصیت شدت ضعف در سبب نبض دودی چنان بیان کرده اند که آله در وے
رطب مفرط یعنی شدید اللینت می باشد تا که قوت از تحریک متشابه آن عاجز گردد بلکه اختلاف در وی بنا بر افراط ضعف میباشد
و ازین جهت بطی بود چه سرعت بی قوت نبود و نزد راقم علاوه دلیل مذکور احساس ضعف در نبض و وجود تواتر بطو نیز در تعیین سبب
مسطور برای این نبض برهان ساطع ست و اکثر حادث میشود نبض دودی دفعةً نزدیک آنکه تحلل قوت دفعةً کند در استفراغات
که بغتةً عارض شوند مثل انفجار دم از عروق و شرائین در جراحات یا در فصد یا در رعاف و اسهال مفرط و مانند آن **چهارم نملی**
و این شبیه بدودی ست در اختلاف مذکور لیکن بسیار اصغر و اشد تواتر و اضعف ازانست بنا بر زیادتی ضعف و بجهت مشابهت
حرکت او بحرکت نمل یعنی مور نملی گویند و پیدا است که اختلاف دودی و نملی در شهوق و در تقدم و تأخر اشد الظهور ست در حس
از اختلاف آنها در عرض بل یقین ست که اختلاف این هر دو در عرض ظاهر نشود زیرا که انبساط در هر نبض در عمق

شریان بیشتر محسوس میشود وازان گمان میگردد که شریان منبسط نمیشود بلکه مرتفع ومنخفض میگردد ووجه کثرت احساس انبساط در عمق شریان آنکه عمق او اکثر از عرض بود واین بهر آنست که جذب هوای بارد با نبساط در سمک اکثر از عرض بود وبهر آنکه چون اعضاے هردو جانب شریان در عرض ساعد بیشتر اندازانچه از فوق اوست پس احتیاج توسع مکان ضیق افتاد ووجه شدت ظهور اختلاف در تقدم وتاخر آنکه تقدم وتاخر غالباً در قطر طول میباشد واعظم اقطار شریان ست حاصل آنکه از کلام شیخ مفهوم میشود که نبض موجی ودودی ونملی هرسه درحقیقت از نوع واحد اند زیرا که مشترک اند در اختلاف اجزای کثیره رگ ودر تقدم وتاخر از مبدا حرکت رگ لیکن مختلف اند بحسب عوارض چه موجی اعظم از هردو ست ودودی اصغر واضعف اشد تواتر از موجی ست ونملی شدید تر ست در جمیع عوارض مذکوره از دودی باالجمله سبب این نبض نیز شدت ضعف ست نه کمال سقوط قوت وقریبات عارض میگردد ولیکن در اطفال نوپید طبعی بود وگاهی نبض نملی نیز شکل موجی وفتة حادث میشود نزدیک آنکه قوت را ساقط کند از روی سقوط مفرط دفعة واین در غشی میشود که آن سقوط قوت حیوانی دفعة میباشد وبعضی ذکر کرده اند که لابدست از تقدم نبض دودی بر نملی بمقدار زمانی که برای وی عرض باشد مگر در غشی نبض دودی آن قدر نمیباشد که در حس ظاهر گردد بهر آنکه هرگاه نبض دودی حادث شود فی الفور بسوی نملی منتقل میگردد ودودی ثابت نمی ماند **پنجم منشاری** واین نیز شبیه بموجی ست در اختلاف اجزا الشهوق وعرض وتقدم وتاخر مگر فرق آنست که این صلب بود مع صلابت مختلف الاجزا در صلابت نیز باشد وایضاً حرکت این مع تواتر سریع تر بود زیرا که قوت درین البته قوی میباشد والاقادر بر تعظیم بعض اجزا با وجود صلابت نبودی بخلاف موجی که آله دران لین مطاوع میباشد ادنی قوت در تحریک آن کفایت میکند باالجمله منشاری نبضے ست سریع متواتر صلب مختلف الاجزا در عظم وانبساط وصلابت ولین وتقدم وتاخر ومراد بلین لین حقیقی نیست بلکه لین نسبی ست یعنی آنکه نسبت شدت صلابت بود چه نبض مذکور صلب در جمیع اجزا میباشد وآنچه حکیم علی گیلانی در شرح قانون نوشته که صلابت وعظم در منشاری نسبی ودال علی التفاوت اند والا نبض صلب عظیم نمیباشد مخالف قول شیخ الرئیس ست که در تعریف نبض منشاری لفظ صلب درج فرموده وبنا بر مشابهت بنان منشار یعنی دندان اره در ارتفاع بعض اجزا وانخفاض آن اسم منشاری ساخته اند ودر بستان الاطبا مسطور ست که منشار بمعنی تختاذ صحیح ست فقط ودر صحاح چنان مذکور ست که آن ست بیا دلون نیز وسبب نبض منشاری بطور کلی چنانکه ذکر نموده سه گونه است اول اختلاف ماده مصبوب در جرم رگ بعفونت ونضاجت ونفخ چه در عفونت اول زیادت ظاهر میشود ودر آخر بنا بر تحلیل یبوست ونضاجت اگر مع جفاف رطوبات بادت آن بود تابع او یبس میباشد واگر مع رقت میان رطوبات باشد ایجاب طوبت می نماید وایضاً نفخ نیز محدث رطوبت ست ودیهی ست که یبوست باعث صلابت ورطوبت موجب لینت بود پس لاجرم بحسب اختلاف اجزای ماده نبض مختلف شود در صلابت ولین وعظم وصغر وتقدم وتاخر دوم اختلاف احوال عرق در صلابت ولینت بقدر محسوس چه هرگاه مختلف شوند اجزای عرق در صلابت ولین مختلف شود حال او در قبول حرکت پس عارض گردد اختلاف نبض در صلابت ولین وعظم وصغر وتقدم وتاخر

سوم ورم اعضای عصبانی زیرا که چون ملبت سایر اغشیه از صفاق البطن ست و اوراق و شاخ ست بعض آنها در بعض دیگر پس هرگاه متورم
شود عضو عصبی مثل اغشیهٔ صدر و جنب بدان سبب متمدد گردد و در اعضای دیگر مواضع اتصال و شاخ الیافی که بران مرور کرده پس
متمدد میشوند ازین جهت مواضع مختلفهٔ اغشیه شرائین و ظاهر میگردد نوعی از منشاریت در نبض و بدانند که گاهی ورم اعضای غیر
عصبانی نیز بشرط اختلاف ماده در عفونت و نضج و نفوذ او در جوهر شریان احداث منشاریت نبض میکند و آن در سبب اول داخل
ست بالجمله نبض منشاری دلالت بر قوت قوه و شدت حاجت و عدم مطاوعت آلهٔ میکند و در اورام حار عظیم و ذات الجنب
و اورام صلب عارض میگردد **ششم ذنب الفار** و او آنست که بتدریج آغاز کند در اختلاف از نقصان بزیادتی یا از زیادتی
بنقصان و آن گاهی در نبضات کثیره و گاهی در نبضهٔ واحد باجزای کثیره و گاهی در جزء واحد میباشد چنانچه در جنس استوا و اختلاف
گذشت مثال اختلاف باعتبار نبضات آنست که زیادتی نبضهٔ اولی بر نبضهٔ ثانی یا نقصان اولی از ثانی مثل زیادتی نبضهٔ ثانی بر نبضهٔ
ثالث یا نقصان ثانی از ثالث باشد و زیادتی نبضهٔ ثانی بر نبضهٔ ثالث یا نقصان او از ان مثل زیادتی نبضهٔ ثالث بر نبضهٔ رابع
یا نقصان او از ان باشد و مثال اختلاف باعتبار نبضهٔ واحد در اجزای کثیره آنست که ماتحت اصبع اولی بر حد زیادتی باشد و
ماتحت ثانی انقص از اولی و ماتحت ثالث انقص از ثانی و ماتحت رابع انقص از ثالث و یا بالعکس این باشد یعنی ماتحت ثانی ازید از اولی
و ماتحت ثالث ازید از ثانی و ماتحت رابع ازید از ثالث باشد و همچنین در حالت نقصان یعنی ماتحت اصبع اولی بر حد نقصان
و ماتحت ثانی ناقص تر از اولی و ماتحت ثالث ناقص تر از ثانی و ماتحت رابع ناقص تر از ثالث بود و مثال اختلاف باعتبار
نبضهٔ واحد در جزء واحد آنست که مبدأ انبساط زیاده تر باشد پس ناقص گردد بالتدریج یا بالعکس این باشد یعنی مبدأ انبساط ناقص
تر بود پس تر زیاده شود بتدریج و اختلاف خاص این نبض آنست که متعلق بعظم باشد چه آن اولی تر ست در مشابهت با دم موش که بعض
او غلیظ و بعض او دقیق بود و اگرچه گاهی باعتبار بطو و سرعت و قوت و ضعف نیز میباشد و ذنب الفار سه قسم ست اول ذنب
منقطع یعنی ساقط و او آن ست که از عظم ابتدا کند و بالتدریج از انتهای صغر در گذرد و نامحسوس گردد و یا از صغر
شروع کند و بعظم رسیده باز بصغر رجوع نماید از غایت صغر بحد سقوط رسد دوم ذنب ثابت یعنی واقف و او آنست که از زیادت یا نقصان
آغاز کند و بالتدریج بحدی آن مرتبه رسیده بران ثابت و واقف ماند سوم ذنب راجع یعنی عائد و او آنست که از مرتبه شروع کرده
بالتدریج بحدی و رسد و از انجا باز بمرتبهٔ اول عود نماید پس اگر بمرتبهٔ آغاز بی کم و بیش رسد آنرا ذنب راجع تام الرجوع گویند و اگر
بکمتر از ان مرتبه رسد آنرا ذنب راجع ناقص الرجوع خوانند و اگر بزیاده تر از مرتبهٔ آغاز رسد آنرا ذنب راجع زائد الرجوع نامند و
بودن نبض ذنب الفار از اقسام مختلف مرکب باعتبار لزوم اختلاف ست در قوام آله مثلاً برای اختلاف در عظم بل لزوم اختلاف
در سرعت نیز میباشد زیرا که طبیعت در اغلب تدارک میکند بسرعت چیزی که فوت شده از عظم و در هنگام رجوع بزیادتی سرعت کم میشود
لعدم الحاجة الیه بالجمله سبب ذنب الفار ضعف قوت ست که اخذ میکند از اجتهاد بسوی استراحت بتدریج و از استراحت بسوی اجتهاد
و ازین جهت گاهی نبض زیادتی می پذیرد و گاهی نقصان و ذنب الفار مطلق دال تر ست بر قدر سقوط قوت بعدم غایت ضعف

به نسبت دودی و نملی وارد و اقسام او ذنب منقصی ست که منتهی بسقوط میگردد زیرا که دلالت میکند بر سقوط قوت و عجز طبیعت
از حرکت و بعد از آن ذنبها ثابت که رجوع نمیکند بسوی قوت ردی تر از ذنب راجع ست و دال تر بر ضعف چه ظاهر ست که
ضعف در جمیع اوقات ردی تر از ضعف در بعض اوقات قوت نبض او میباشد و بعد از آن ذنب راجع ست بنا بر دلالت
او بر رجوع قوت اما در انواع ثلاثه ذنب راجع تام الرجوع دلالت بر تساوی قوت با قوت محرکه حرکت اولی میکند ناقص الرجوع دلالت
بر زیادتی ضعف قوت از قوت محرکه حرکت اولی میکند و زائد الرجوع دلالت بر کثرت قوت از قوت محرکه حرکت اولی می نماید و گویند
که در مرض ذبول بسبب نقصان قوت میگردد و نبض شبیه به نبض ذنب الفار که از اختلاف در نبضه واحد بود و آنکه از اختلاف در
نبضات کثیره باشد و این هنگام ضعف قوت عند بلوغ او بطرف واحد شریان بود، ہفتم مسلّی و او آنست که اخذ کند از نقصان
بسوی حد زیادتی پس میل کند از زیادتی بسوی نقصان علی الاتصال تا آنکه برسد بجای اول از نقصان پس میباشد این نبض مانند
دو دم موش که متصل شوند از طرف اعظم مثالش آنکه از ابتدای انگشت اول تا انتهای ثانی بتدریج در زیادتی باشد و از انجا
تا انتهای انگشت رابع در نقصان بود پس عظیم الوسط صغیر الطرفین نماید و نبض مذکور را مائل الوسط و متحد نیز گویند و نبضی که عکس
آن بود یعنی صغیر الوسط عظیم الطرفین آنرا عمیق و منحنی و مائل الطرفین نامند و این قلیل الوقوع است و علتش آنکه سبب این نبض
ضعف قوت ست پس درین حالت کمتر باشد که قوت کامل بود در بسط طرفین شریان که محسوس میشود و عاجز بود از تمیم آن
در وسط او و علت کثرت وقوع مسلّی آنست که بسط وسط شریان اسهل ست بر قوت از بسط طرفین او چه ظاهر ست که بسط مکان
واحد سهل تر بود از بسط مکانین بالجمله مسلّی مرکب میشود از انچه مرکب میگردد ذنب الفار زیرا که مثل دو ذنب الفار ست و گویند
که حدوث نبض مسلّی از ضعف قوت بود که ممکن نیست آنرا برداشتن هر دو طرف شریان انچه قریب مرفق ست بنا بر آنکه بران
لحم ست و انچه متصل کف ست بواسطه ضعف قوت و آن در مرض ذبول عارض میشود هشتم **ذو القرعتین** که آنرا مطرقی
و متداخل نیز گویند و او آنست که نبضه واحد مانند دو نبضه نماید بسبب اختلاف تقادم و تأخر در سمک شریان نه در طول او که آن عند البعض
آلیه میباشد و درین نبض الصلب بود و غایت آنکه درین نبض انبساط واحد از مرکز تا محیط نمی باشد بهر آنکه قوت بواسطه ضعف
خود بحرکت واحده متصله انبساط را تا نهایت نمی رساند پس واقع میشود در قرب منتهی سکون و از آن جهت محسوس میگردد دو حرکت
متوالی متقدم و متأخر که آن هر دو را طائفه دیگر از اطبا انبساط تام گمان میکنند پس آنرا دو نبضه متلاحقه می شمارند و بقول
شیخ علیه الرحمة استدلال بر صدق قول اول و ابطال مذهب طائفه مذکور آنست که زمانه متخلل میان هر دو جزء انبساط این قدر وسعت
نمی دارد که دران انقباض بعد از انبساط حاصل شود و ایضاً از احساس دو قرعه واجب نمیشود که هر دو نبضه باشند الا نبض [illegible]
دو نبضه بود و آن نبضه واحده ست بالاتفاق و ایضاً واجب بود این نبض را دو نبضه شمردن هنگامیکه ابتدا میگردد [illegible]
میگردد پس عود میکند بسوی عمق و منقبض میشد پس بار دیگر منبسط میگردد پس [illegible] فرق درین نبض و درین نبض واقع [illegible]
آنست که در ذو القرعتین قرعه ثانی تند و انبساطی باشد که قرعه اولی جزء اول او ست [illegible] درین نبض

بعد قرع اول از جهت عدم حصول انبساط تام قرعهٔ ثانی برای تتمیم انبساط لاحق میگردد و در یک انبساط دو قرعه حاصل میشود
و در واقع فی الوسط قرعهٔ ثانی بعد اتمام انبساط اول واقع میشود باین طور که نبض بعد از انبساط اول در انقباض شروع
میکند و قبل از تتمیم انقباض منبسط میگردد پس واقع میشود دران حرکت هنگام توقع سکون بالجمله سبب این نبض بقول
جالینوس سه گونه است یکی قوت قوة و شدت حاجت و صلابت آله پس آله مطاوعت قوت نمیکند بنابر انبساط بدفعهٔ واحد
از ردی انبساط بسوی محیط یعنی بسوی منتهای مقصد حرکت پس اخذ میکند آنرا بدو دفعه بواسطهٔ حاجت مانند کسیکه ارادهٔ
قطع چیزی کند بضربهٔ واحد پس مطاوعت نکند آن چیز پس تر لاحق کند بآن ضربهٔ ثانی را خصوصاً وقت مزید حاجت دفعةً
و شیخ الرئیس برهمین سبب اکتفا نموده دوم ضعف قوت پس قوی نشود بر بسط شریان بیکدفعه و اگرچه آله لین باشد بلکه عارض
میشود بواسطهٔ او وقفه بنا بر استراحت سوم اتفاق شاغلی قوت را از کمال انبساط مانند آنکه عارض شود از فزع مفرط پس منع
کند از کمال انبساط تا آنکه زائل گردد مانع پس قوت تمام کند حرکت و فرق در هر سه سبب آنست که بصورت سبب اول
نبض قوی و سریع و صلب باشد و بحالت سبب ثانی نبض ضعیف و بطی بود ششم **ذو الفترة** و او نبضی ست مختلف ضعیف
متفاوت که هنگام توقع حرکت دران سکون واقع شود یا در وسط مسافت حرکت سوای سکون مرکزی و محیطی بباعث
امریکه منع کند طبیعت را از اتمام حرکت پس ساکن شود و پس تر حرکت کند عند زوال مانع بنا بر انتهاض قوت و یا در مرکز بعد
اتمام سکون داخلی بواسطهٔ عائقیکه تعویق کند از انبساط ثانی پس واقع شود سکون دیگر متصل بسکون اول و یا در محیط بعد
تمامی سکون خارجی بسبب منع مانعی از حرکت انقباض سکون دیگر متصل بسکون محیطی افتد و ظهور فترهٔ مذکور بعد سه نبضه
یا چهار یا زیاده ازان میباشد و با انتظام بود یا غیر انتظام و این نبض را دو سبب ست اول اعیای قوت و استراحت
آن پس وقتیکه قوت استراحت می جوید بعد اعیا ساکن میشود نبض عند توقع حرکت و بعد ازان قطع مسافت می نماید ثانی
عارض ناگهانی چون فزع مفرط پس منصرف میگردد بسوی او نفس و طبیعت دفعةً و ترک میکند حرکت و بعضی معاصرین
در اسباب وقوع فتره در نبض مینویسند که گاهی حدوث او از انصباب مادهٔ خبیثهٔ دماغیه بر قلب یا حوالی آن میباشد
و گاهی واقع میشود فتره بسبب تولد مادهٔ ردیهٔ متعفنه که بجوهر او خبث شدید باشد در حوالی قلب زیراکه قلب متحمل
آفات نمیشود و از انصباب ماده بکیفیت تخدیری سمی آن قلق شدید او را عارض میگردد بواسطهٔ ورود آفت بروی
دفعةً و ایضاً از وصول کیفیت مادهٔ ردیه قلب ساکت میشود از افعال خود مانند حال سکاری و مروح بسبب تخدیر
عاجز میگردد از حرکت تا زمانهٔ زوال کیفیت خبیثهٔ او و پس حرکت میکند نبض بحرکت طبیعیه و هنگامیکه مادهٔ منصب نمیگردد
بسوی او مرتبه دیگر از دماغ و موصول نشود کیفیت خبیثهٔ ماده بحوالی قلب بالجمله فتره اگر منتظم بود ردی باشد و دلالت کند
بر قتل زیراکه انتظام او خبر میدهد بر کثرت ماده و اگر غیر منتظم بود چندان ردی نباشد و دران هلاکت نیست بنا بر قلت ماده
و خفت خباثت او والغیب عند الله و هفتم **واقع فی الوسط** و آن نبضی ست مختلف قوی متواتر که هنگام توقع سکون

دران حرکت واقع شود واین حرکت نه از مرکز بسوی محیط بود و نه بالعکس بلکه واقع شود میان آن هر دو بنا بر امریکه محتاج کند
طبیعت را بتحریک در زمان راحت واگرچه نبض غزالی مختلف در جزو واحد میباشد لیکن وقتیکه در نبضات عدیده بود محتاج
گردد بفرق میان خود و میان واقع فی الوسط و فرق فیما بین هر دو آنست که در غزالی اختلاف سرعت و بطوء در اجزای انبساط
واحد بعینه میباشد پس لاحق میشود دران حرکت سریعه ثانی حرکت بطیئه اولی را قبل انقضاے اولی و هر دو از انبساط واحد
میباشد و همچنین در هر نبضه و اما در واقع فی الوسط لاحق میشود نبضه طاریه یعنی قرعه عارضیه نبضه سابقه را بعد انقضاے
انبساط بتمامه در زمان سکون محیطی و در زمان انقباض حرکت اولی بالجمله سبب این نبض حرارت شدیده است که محتاج میکند
طبیعت را بتحریک در غیر وقت حرکت پانزدهم متشنج و آن عبارتست از نبضی که دران حرکت شبیه بحرکت تشنج باشد
یعنی مختلف بود در تقدم و تاخر مانند رشته کشیده باشد و سبب این نبض قوت و آلت هر دو میباشد اما در قوت تشویش تحریک
است بلا نظام و اما در آلت رداءت قوام است شده هر واحد از قوت و آلت زیرا که هر واحد ازینها در حدوث این نبض کافی
بوده در بین صورت جمیع اقسام که دران تشویش تحریک فقط یا رداءت آلت بود نبض متشنج بود و چه بودن مجموع آن
هر دو سبب این نبض آنکه اجزای عصبیه که در غشائین عضلین شریان اند وقتیکه متشنج میشود متسمر میگردد و بقوت بسط این اجزا
از روی بسط متشابه در جمیع اجزای او پس مختلف میشود وضع اجزای شریان بسبب اختلاف وضع اجزاے مذکوره و همانا
تشنج آنها و شک نیست که این تشنج از تشویش تحریک و رداءت قوام آلت بود و تشنج که سبقت میکند برین نبض آن تشنج الیاف
متمیزه عصب است و این مجس ظاهر نمیشود در اعضای ظاهری و اما تشنج اعصاب که ظاهر میشود و مجس پس نبض متشنج بران
سابق میباشد و ازین دفع میگردد اعتراض بر قول جالینوس که این نبض منذر بود بحدوث تشنج قریب کما لا یخفی
دوازدهم مرتعش و آن شبیه بحرکت رعشه بود و او را مرتعد نیز نامند و سببش بقول شیخ الرئیس . . قوت قوه و صلابت آلت
و شدت حاجت است یعنی مجموع این هر سه امر چه شدت حاجت برانگیخته انگیزد قوت را بزیادت انبساط و آلت مطاوعت
او نکند بنا بر صلابت خود پس عارض شود اهتزاز و ارتعاد دران و بعضی اطبا در سبب این نبض ضعف قوت عوض
قوت قوه بیان نموده اند و بعض شراح قانون نوشته اند جائز است که نبض مرتعد با وجود نبودن صلابت آلت بسبب ضعف
قوت باشد بطوریکه قوی نباشد بر تمامی تحریک عرق از روی حرکت متشابه بلکه مانند مرتعش متحرک بود و حکیم علی گفته
که ارتعاد نبض بسبب ضعف قوت نادر باشد و فرق درین نبض و در ذو القرعتین بثبوت اشتراک هر دو در سبب اول
بعوارض میکنند مثلا نبض مرتعد شدید الاختلاف در اجزاے عرق میباشد بخلاف ذو القرعتین این فرق با اختلاف
اسباب نیز دلالت کند و ایضا در ذو القرعتین انبساط در جمیع طول عرق متشابه و جمله یکیفیه میباشد و قرعه در همه عرق واقع
میشود بهر آنکه سکون حاصل دران مرکزی نیست بلکه در وسط مسافت بود و اما در مرتعد پس انبساط مختلف در طول عرق
میباشد و عارض میشوند در آن وقفات و لذلک احب است که عجز قوت درین نبض اکثر باشد خواه بسبب نه یا ضعف

دیا بنا بر کثرت صلابت آله **سیزدهم ملتوی** و آن نبضی ست که دران رگ چنان نماید که گویا رشته ایست که می پیچد و این هر
نبض یعنی متشنج و مرتعش و ملتوی از باب اختلاف اند در تقدم بعض اجزا در حرکت و تاخر بعض اجزا و در وضع حرکت اجزا بسوی
جهات و در عرض چنانکه کم و زیاده گردد **چهاردهم متواتر** و آن جنبی ست منجمله نبض ملتوی مشابه مرتعش مانند رشتهٔ
کشیده الا انبساط در متواتر خفی تر از ملتوی میباشد و کذلک خروج از استوای وضع بحسب شهوق در متواتر اخفی بود و چون
متواتر سماحت نمی کند در اکثر بنا بر میل بسوی جانبی پس تمدد یعنی تشنج از طرفین دران واضح بود و گاهی میل و بسوی
جانب احد باشد فقط بالجمله اکثر عروض امثال نبض ملتوی و متواتر و مائل بجانب واحد در امراض یابسه میباشد

خاتمه

بدانکه شیخ الصناعة و رئیس الجماعة و صاحب کامل و دیگر افاضل در تصانیف خودها بعد بیان اجناس نبض مفرده انواع نبض مرکبه
بذکر اقسام نبض امزجه و فصول و بلدان و سحنه و اجناس و ابدان و اکثر امراض نفسانی و نبض امراض بدنی و غیرها پرداخته
اند مؤلف احقر ایراد هر یک از اقسام مسطوره در ذیل انواع مفردات و مرکبات نبض الیق و ادق دانسته حواله
اشعار آنها به نشان هندسه هر صفحه برای رفع کلفت طالبان هنگام تفحص قسمی ازان در خاتمه درج ساخته هکذا

مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه
		اقسام نبض امزجه			
نبض مزاج طبعی حار	۲۵ و ۳۴	نبض امزجهٔ حار	۲۷ و ۳۹	نبض امزجهٔ حار یابس	۵۸
نبض مزاج بارد	۲۸ و ۳۹	نبض مزاج یابس	۲۹	نبض امزجهٔ حارهٔ دمویه	۳۷
نبض امتلای مادهٔ دم	۷۹	نبض امتلای مادهٔ صفراوی	۴۷ و ۵۹	نبض امتلای مادهٔ بلغمی	۷۳ و ۷۷
		نبض امتلاے مادهٔ سودا	۷۳		
		اقسام نبض اجناس و اسنان و سحنه			
نبض جنس مردان	۴۹ و ۷۵	نبض جنس نساء	۳۵	نبض حبالی	۳۸
نبض صبیان	۳۱ و ۴۴ و ۵۷ و ۶۲	نبض بالغان	۴۸	نبض جوانان	۲۵ و ۲۸ و ۳۵ و ۴۲
نبض کهول	۲۸ و ۳۶	نبض طبعی شیوخ	۳۹ و ۴۵ و ۵۰ و ۵۹	نبض مهزول	۲۵ و ۲۷
نبض سمین		۲۷ و ۳۶	نبض سمین شحیم		۲۸
		اقسام نبض فصول و بلدان			
نبض فصل ربیع و بلاد معتدل	۱۳ و ۱۵	نبض فصل خریف	۲۲	نبض طبعی فصول حاره و بلاد حاره	۳۹ و ۴۹

از نتیجہ فکر جناب محمد اسحاق صاحب نادر دہلوی تلمیذ حضرت ابو المعظم نواب سراج الدین احمد خان صاحب سائل

شدہ چو مطبوع نسخہ طب تو گوئی مصباح کوئی حکمت	خوشا کتابیکہ شد زمانہ رہین ایثار انتفاعش
چو نقطہائی عبارتش را و شمس تعبیر کرد عالم	ز فرط جہرت مسیح خیران بشد بہ بین اوج ارتفاعش
چو فکر تاریخ طبع کردم سروش غیبی بگفت نادر	خزینہ نبض طبع شد۔ این مسیحی تاریخ انطباعش
	۱۹۰۶ ۔۱۹ ۔۰۹